۳۲

زمستان ۱۳۷۱

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد


دکتر رضا شعبانی

دکتر حسین رزمجو

دکتر نسرین اختر ارشاد

آقای مهدی قلی رکنی

آقای سلطانف ماهر خواجه

دکتر محمد ریاض خان

دکتر فرحت ناز

غلام حسن خیلو

نجم الرشید

دکتر غلام رسول خان

دکتر انوار احمد

Dr. Ahmad Hasan Dani

Prof: Maqsood Jafri

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi
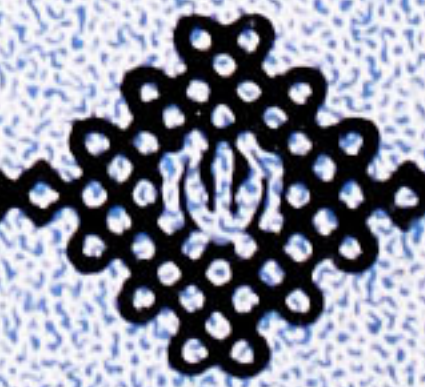
## قابل توجّه نویسندگان و خوانندگان *دانش*

* مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارّه و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.

* بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.

* مقالات ارسالی ویژهٔ «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

* به نویسندگانی که مقالهٔ آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حقّ التحریر مناسب پرداخت می شود.

* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

*«دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرّفی می کند. برای معرّفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

* آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبیّن رای و نظر مسئوول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:

* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.


مدیر مسئوول *دانش*

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ — کوچهٔ ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰٤

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

# فهرست مطالب

## دانش شمارهٔ ۳۲

### سخن دانش

**بخش فارسی:**

<u>بخش اردو</u>

## بخش انگلیسی

نہ افغانیم و نہ ترک و تتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

کہ ما پروردۂ یک نو بہاریم

اقبالؒ

# سخن دانش

با این شماره از دانش، مجله به پایان سالی دیگر از فعّالیّتهای مداوم خود نزدیك می شود و بی گمان در سال آتی نیز به یمنِ لطف و مرحمت الهی، دورهٔ دیگری از خدمات فرهنگی خود را دنبال خواهد کرد که تداوم فعّالیّتهای ادبی، علمی و اجتماعی آن را در منطقه ای چنین وسیع و پر نعمت در بر می گیرد.

اتّکاء همه مسؤولان و خدمتگزاران این نشریه، در بدایت امر به عنایتِ ذاتِ باری تعالی است که توفیقِ خدمت کرامت می فرماید و دلهای صافی دانشی مردان و زنانِ منطقه، خاصّه فارسی گویان و اردو زبانان را به سوی مجله منعطف می گرداند، تا با ارائه مقالات سودمند و تحقیقی و فاضلانه خود، درختِ "دانش" را هر چه برومند تر و پُر بارتر گردانند و ثمراتِ مفید و گرانبهای آن را نیز تحفه اصحاب کنند و پس آنگاه به التفات و توجّه مداوم خوانندگان وفادار و با گذشت و فداکاری، متوجّه می شود که هیچگاه مدد کاری و مساعدت خود را دریغ نمی دارند و در شدّت و رخاء، از پشتیبانی و حمایت جدّی و صمیمانه باز نمی مانند.

اینها همه هر کدام به نوبهٔ خود معلوم می دارد که راهی که برای تقویت مبانی دوستی و وداد درمیانِ مللِ منطقه برگزیده ایم، صواب است و کوششهایی نیز که برای شناسانیدن پایه های سترگ یگانگیهای فرهنگی و مدنی مشترك فی مابین آنان به عمل می آید، تا چه اندازه از اصالت و حقیقت واقع برخورداری دارد.

مجلهٔ دانش بر این سراست که در روزگارِ پر ابهام و سرشار از دشواریهای کنونی، هیچ چیز مهمتر از حصولِ شناخت واقعی ملل و مردمِ منطقه از ماهیّتهای حیاتیِ خود آنان نیست و برای نسل های جدید و جوانی که پا به صحنهٔ اتفاقات می گذارند، درکِ دقیق و حقیقی گذشته ها، راههای روشن و درستی را در پیش روی می گذارد تا درضمّان سلامت و صحت، پادر آنها گذارند و از مهالك شوم و مخاطراتِ عظیمی که همگان را تهدید می کند در امان بمانند.

اینك در آستانهٔ سال جدید و نو روز خجسته که تقارن زیبایی نیز با عید مبارك فطر یافته است، امید بر آن داریم که خدای سبحان، عزّت و حرمتِ مسلمانان را حفظ کند و بر بینائی و بصیرت دانشمندان و عقلاء و مسؤولان جوامعی که سکّانهای عمده زندگی مردمان را درکف دارند، بیفزاید تا بتوانیم در دنیای آشفته و پر آشوبی که به حکم تقدیر در آن می زییم، نقشی سازنده و مؤثر داشته باشیم و به سهم خود، گامهای مثبتی برای نزدیکتر ساختن اقوام و ملل منطقه و خاصّه دلهای مسلمین شریف بر داریم.

مدیر دانش شماره ۳۲
زمستان ۱۳۷۱
فوریه ۱۹۹۳م

**تذکر**: نمونهٔ برگ معرّفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلّدِ دوّمِ گنجینهٔ دانش چاپ شود.

دکتر رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان - اسلام آباد

# نظری کوتاه بر آسیای میانه

مقدمه: منطقه ای که اینک آسیای مرکزی نام گرفته و پنج جمهوری جدا شده از امپراتوری تزارها و کمونیستها را به اسامی ترکمنستان + اوزبکستان + تاجیکستان + قزاقستان و قرقیزستان در خود جای داده، مهد قدیمترین تمدنهای بشری است، به نحوی که ما امروز دست کم سابقه نخستین تمدنهای ناحیه را تا حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد می توانیم در نظر آوریم و حیات انسان متمدن و ابزار ساز را از زمانی که برای اولین بار به تغییر محیط دست زده و آلاتی را برای دفاع از خود و تأمین معاش خلق کرده، در آنجا مشاهده بنمائیم.

حدود جغرافیائی : این منطقهٔ پهناور، خود از دو ناحیهٔ مشخص مرکب است که به نام های خراسان و ماوراء النهر خوانده می شوند. مرز تاریخی خراسان به طور اساسی در شمال به رود جیحون می رسیده و غرب آن را اورگنج یا خوارزم تاریخی تشکیل می داده، در صفحات مشرق، به ترکستان چین (کاشغر یا سین کیانگ کنونی) محدود می شده و در بخشهای جنوبی نیز تمامی مناطقی را که در حال حاضر استان خراسان ایران و سرزمین افغانستان را تا مرزهای تقریبی کشور اخیر با پاکستان در برمی گرفته است. و امّا ماوراء النهر یا فرارودان که به اصطلاح ایرانیان مسلمان آن سوی

شمالی رود جیحون (آمودریا) را در بر می گرفته، صفحاتی را رقم می زده است که تا حوالی شمال رود خانهٔ سیحون (سیر دریا) امتداد داشته و به استپهای کنونی آسیای مرکزی (شمال قزاقستان و مرز سیبری) منتهی می شده است. در بخش شرقی این منطقه کوههای مهم تیانشان، پشن، آلتائی روس و آلتائی مغول قرار دارد و بخش غربی آن هم به دریاچه خزر و صفحات جنوبی اورال وصل می شود. مؤلف کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" مرزهای درست تاریخی دو منطقه خراسان و ماوراء النهر را به صورت ذیل توصیف می کند:

الف: حدود خراسان

در بادی امر اشاره کنیم که قدیمترین کتاب جغرافیائی فارسی که به دست ما رسیده همین "حدود العالم من المشرق الی المغرب" است که به سال ۳۷۲هـ .ق. تألیف شده است، مؤلف کتاب دربارهٔ مرزهای جغرافیائی خراسان می نویسد : "ناحیّت مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعض از حدود خراسان است و بعض بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور، و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیتی است بزرگ با خواستهٔ بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیك میانه آبادانی جهان است و اندروی معدنهاء زرست و سیم و گوهرهای کی (که) از کوه خیزد و از ناحیّت اسب خیزد و مردمان جنگی. و دَرِ ترکستان است و ازو جامهٔ بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیّتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست. و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشای

ماوراءالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوبین اند و ایشان را ملك مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمّال او باشند و اندر حدها (سرحدات) خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوك اطراف خوانند" (به کوشش دکتر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۰ صص ۸۹ - ۸۸).

ب- حدود تاریخی ماوراءالنهر:

در همان کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" وضع جغرافیائی منطقه چنین معرّفی شده است:" ناحیتی است کی حدود مشرق وی حدود تبّت است و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان، و مغرب وی غورست و حدود خلخ، و شمالش هم حدود خلخ است و این ناحیتی است عظیم و آبادان و بسیار نعمت و دَرِ ترکستان، و جای بازرگانان، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه و تیر انداز و پاك دین، و این ناحیتی با داد و عدل است و اندر کوههای وی معدن سیم است و زر سخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده کی (که) از کوه خیزد با همه داروها کی (که) از کوه خیزد، چون زاگ و زرنیخ و گوگرد ونوشادر." (صص ۱۰۶ - ۱۰۵).

وضع فرهنگ و تمدّن آسیای میانه در دورهٔ بعد از اسلام:

با این که در تمامی ادوار تاریخی پیش از اسلام، صفحات خراسان و ماوراءالنهر جزولاینفك ایران محسوب می شد با اینهمه بحث درباره اوضاع سیاسی آن به وقت دیگری موکول می شود و در اینجا تنها به ذکر خصوصیاتی اکتفا می کنیم که به دوران بعد از اسلام راجع است. به این

قیاس پیوستگیهای تاریخی و اجتماعی و مدنی مردم این صفحات با ایران، در دوره های اسلامی از میان نرفت و می توان گفت که مبلغی دچار تزلزل گردید. چون اسلام، از همان سدهٔ اوّل هجری به این مناطق راه یافت و پیشروان شمشیر زن دین خدا در نواحی ماوراء النهر هم، به طور عمده ایرانیان بودند که خود اندکی پیش از دیگران، به شریعت مقدّس الهی گردن نهاده بودند.

تغییرات مهمّی که در روزگاران بعد از اسلام حاصل شد، تقریباً از اواخر سدهٔ چهارم هجری است که گروهها و دسته هائی از ترکان غز، به مرور استپهای شمالی آسیای مرکزی و یا مناطق بی برکت و خشك کوهستانی قراقووم و دشت گبی را پشت سرنهادند و به سوی صفحات داخلی ایران روی آوردند.

اینان توانستند که به مدد قوت نظامی و شمار بی شمار خود به مرور حکومتهای ایرانی نژاد سامانی و صفّاری و آل زیار و آل بویه را براندازند و اندك اندك برسر تا سرخطّهٔ حاکمیت یابند. ظهور سه سلسله ترك نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی که یکی بعد از دیگری روی کار آمدند مؤیّد همین امر است.

ولی باز، این جماعات جدیدالورود خود به نوبه وسیلهٔ ایرانیان دگر گونی پذیرفتند و از طریق همانها، به دو عنصر اساسی زندگی در منطقه اقبال نمودند که یکی پذیرش دین مبین اسلام بود و دیگری آموزش زبان فارسی و بالطبع خوی گیری با فرهنگ و فضائل ایرانی. تاآنجا که حوادث نشان می دهد،

حکمرانان سلسله های مزبور بدون استثناء مسلمان بودند و بی وقفه نیز از زبان و ادبیات فارسی حمایت می کردند. به طوری که در درگاه محمود غزنوی مشهور است که بیش از چهار صد شاعر کوچک و بزرگ تجمع داشتند و همه به فارسی شعر می سرودند و هر یك به زبانی سخن از مدح وی می گفتند.

در دربار دیگر سلاطین غزنوی و همین طور پادشاهان سلجوقی و خوارزمشاهی نیز شعرای فراوانی بودند که نظیر همین وظیفه را برعهده داشتند و حق را بگوئیم که بر اساس مراودات مقبول روزگار و مناسبتهای موجود درمیان گروههای مختلف اجتماعی، خیلی هم خوب از عهده بیرون می آمدند.

چیزی که کاملاً معلوم است این است که بیگانگی عناصر تازه وارد ترك با سکنه اصلی ایرانی به سرعت از میان می رفت و چنانچه مشهود است هنوز فاصلهٔ نسل اوّلیه با گذشته تاریخی خود منقطع نشده بود که نسل بعدی، کاملاً با محیط جدید خو می گرفت و آشنائی حس می کرد. هم دین عمومی را می یافت و هم زبان و فرهنگ اکثریت را می پذیرفت. اسم ها هم به سرعت عوض می شدند و آلبتکین و سبکتکین، محمود و مسعود می شدند و طغرل و دقاق، ملکشاه و محمد نام می گرفتند. چه بسا که اندکی بعدترهم بسیاری از آنها همانند سلجوقیان آسیای صغیر بر روی فرزندان خود نام کیکاووس و گشتاسب و کیقباد و لهراسب می نهادند و به این صورت، پاسداری از حریم وسیعتری از فرهنگ و تمدّن ایرانی را نیز وظیفهٔ خود می دانستند که باید اضافه کرد: هنیئًا لهم.

تعداد زیاد شاعران، ادیبان، ریاضیدانان، منجمان، پزشکان، و به طور خلاصه دانشمندانی که در رشته های مختلف از منطقهٔ ماوراء النهر برخاسته اند نشان می دهد که فاصلهٔ میان روی کارآمدن سلسلهٔ سامانی تا فاجعهٔ مغول، شکوفاترین روزگار زندگیِ ساکنان آن ناحیه است. اسامی بزرگ شاعران و عالمانی چون رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، ابوریحان بیرونی خوارزمی، ابن سینای خرمیثنی (بخارائی)، جرجانی، ابونصر فارابی و صدها شخصیت مشهور و ممتاز دیگر ناحیه معلوم می دارد که در واقع برای مدّتی طولان گرانیگاه و مرکز ثقل عمدهٔ فرهنگی ایران در منطقهٔ خراسان و ماور النهر قرار داشت. بی گمان اینها همه بهترین خادمان تمدّن اسلامی شدند و درباروری و رشد پایه های عقلی و علمی و ادبی فرهنگ جهانی اسلام و ایران نقش عظیمی برعهده گرفتند.

دوران بعد از مغول:

باهجوم سبعانه مغولان به منطقه و اساسًا کل ایران و آسیای غربی، و قتل عام های بی رحمانه ای که به عمل آوردند، بدبختانه شهرهای بخارا، اترار، خوارزم (اورگنج)، هرات و سمرقند و کثیری دیگر از سکنه تهی شدند.

لطمه های شدید این هجوم خشن بر فرهنگ و تمدّن و مناسبات اجتماعی بسیار بنیادی بود به نحوی که پس از مدّتها نیز اقوام مختلفی که در منطقه زندگی می کردند نتوانستند سر بردارند و قد راست کنند. به خصوص که تا حدود دو قرن هم بحران های سیاسی- اقتصادی طول کشید و پس از زوال قدرت ایلخانان مغول (مرگ ابو سعید آخرین پادشاه ایلخانی در

سال ۷۳۶هـ.ق. اتفاق افتاد) کشمکشهای میان سرداران و سرخیلان قوای فاتح به درازا انجامید.

تنها پس از گذشت مدّت های مدید بود که در اواخر قرن هشتم هجری، دوباره یکی از فاتحان بزرگ آن مرزوبوم قیام کرد و به ظهور رسید و هم اوبود که به نیروی شمشیر و تدبیر، مجد و عظمت تاریخی این منطقه را بدان باز گردانید. این مرد، همان تیمورلنگ است که اروپائی ها او را تامرلان ---- Tamerlane می خوانند و با این که در خشونت و شقاوت دست کمی از جد انتسابی خود چنگیز خان مغول نداشت و خرابیهای بی شماری نیز به وجود آورد ولی مرکزیت تازه ای هم به ماوراء النهر داد که به نوبه مایه شکوفائی و آبادانی مدنی منطقه گردید.

عصر تیموری: جهانگشای تاتار به دلیل ضعف پیری و افراط در شرب خمر به سال ۸۰۷هـ.ق. مرد و جهانی را از وحشت و دهشت بیرون آورد ولی عجب آن است که این مرد باوجود همه شقاوتی که به وی نسبت می دهند و یك نمونهٔ آن این است که در شهر اصفهان هفتاد هزار تن از مردم بی گناه و بی پناه را سربرید و کلّه منازه ساخت، ولی درست مانند مغولان به هنرمندان و علماء تعظیم داشت و در زمان او سمرقند پایتخت امپراتوری بزرگش کانون تجمّع اهل فن و اصحاب هنر و دانش شد.

زیبا ترین و دلپسند ترین آثاری که امروز در شهرهای سمرقند و بخارا وجود دارد، اعم از مساجد باشکوه، مدرسه های عالی و ساختمانهای اعجاب انگیز همه در زمان او پایه گذاری و ساخته شده است. به طوری که این دو

شهر مهم، برجسته ترین دوره های اعتبار خود بعد از عصر مغول و حتّی تا امروز را نیز در دوران حکومت او به خود دیده اند.

می شود ادّعا کرد که جانشینیان تیمور، تقریباً همگی دوستدار صنعت و هنر و ادب و دانش بودند، این است که می بینیم در روزگار آنان که قریب یك قرن طول کشید (مرگ سلطان حسین بایقرا در حدود ۹۱۱هـ .ق. در هرات اتفاق افتاد) منطقه ماوراء النهر و خراسان عالی ترین ادوار تاریخی خود را گذراند و در آراستگی و عظمت بر تمامی بلاد اسلامی پیشی گرفت. هنرهائی که در این روزگار خوش درخشیدند و به حد اعلای ترقی و تکامل رسیدند عبارتند از:

۱- معماری، منبت کاری، کاشی سازی (مساجد مهم سمرقند و بخارا + مدرسه ها + ساختمانهای درباری).

۲- خوشنویسی، خط، کتابت، تذهیب و تجلید (شاهنامهٔ بایسنقری از بهترین نمونه های خط و خط نستعلیق نویسی در این دوره است).

۳- شعر و شاعری و ادبیّات و تاریخ نویسی(مولانا عبدالرحمن جامی و میر علی شیرنوائی و بسیاری از شاعران و ادیبان برجسته روزگار. امیر علی شیرنوائی نه تنها به فارسی شعر می گفت که از بزرگترین شعرای ترك زبان نیز محسوب می شود و هم اوست که کتاب لغت مهمی را به زبان ترکی فراهم ساخت و در ترویج این زبان کوشید همچنین است کارهای یزدی و شامی سمرقندی در تاریخ).

٤- نقّاشی و مینیاتور سازی که پس از آمدن مغولان به ایران و با صدور

اجازه تصویر برداری رسمی از سوی آنان رواج گرفت، باآشنائی ایرانیان به فن مینیاتور که از چینی ها منتقل شده بود این هنر مرحله کمال را پیمود و هنرمندان بزرگی چون بهزاد، را به عرصه آورد.

۵- کارهای روی چوب (منبت کاری و کنده کاری) در این خصوص درهای مساجد و نیز ساختمان مقبره تیمور کم مانند می نماید.

۶- نجوم و ستاره شناسی، که زیج الغ بیگی آن شهرت جهانی دارد.

۷- مینا کاری و خاتم کاری که بعدها رشد عظیمتری را در دوران صفوی و در نواحی ایران مرکزی پیمود.

خلاصه این که در روزگار تیموریان و خاصه شاهرخ و بایسنقر و الغ بیگ و سلطان حسین بایقرا تحوّل فوق العاده ای در صنایع مستظرفه و هنرها به وجود آمد و شهرهای سمرقند و بخارا و بالاخص هرات از چنان مرتبه بالائی برخوردار شدند که مکتب هائی چون "مکتب سمرقند" و "مکتب هرات" جان گرفتند و آثاری ماندنی و جاودانی از هنرمندان نامدار به ظهور آوردند که مایهٔ فخر تمدّن کنونی بشری است.

ماوراء النهر در سده های دهم تا سیزدهم هجری قمری:

با افول کوکب اقبال سلاطین گورکانی در ماوراء النهر و ایران شرقی، دگربار گروههای سیاسی - نظامی تازه ای در تحت عنوان "اولاد چنگیز خان" در صحنه ظاهر شدند، که از میان آنها دو دسته آل شیبان (شیبان خانیان) و اوزبکیه (اولی بر بخارا و سمرقند و دوّمی برخوارزم) استیلاء یافتند. اینان غالبًا تا حوالی رود جیحون را در اشغال خود نگاه می داشتند و با دولت

بزرگ صفوی که در ایران (ایران کنونی و افغانستان تا حوالی پیشاور) اقتدار داشت و قدرت خود را در شمال تا همان مرز رود خانهٔ آمو دریا بسط داده بود، در کشمکش و مجادله دائم بودند.

گروههای مختلف اُزبك، ترکمان، تاتار، قرقیز و قزاق بی آن که در تجانسی جدی با یکدیگر باشند، تنها به اتکاء قدرت عددی و جنگاوری به مصاف با یکدیگر و با همسایگان خود و از جمله ایران می پرداختند و از طریق غارت شهرهای آبادان خراسان، چون مرو و هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور و سبزوار و .... و بردن اسیران مظلوم معاششان، را تأمین می کردند. گله داری شغل عمومی آنها بود و کشاورزی نیز بخشی از در آمدشان را تأمین می کرد ولی می شود گفت که در این روزگاران تا زمان باز شدن پای روسها از شمال و انگلیسی ها از جنوب به زحمت ممکن است که تغییرات عمده ای در حیاتشان حاصل شده باشد.

صنایعشان بالکلیه همان مصنوعات عشایری بود همانند بافتن گلیم، جاجیم، نمد، قالی و ....سرگرمی تفریحیشان اسب سواری، شکار، کشتی و ورزشهای خشن تلقی می شد. موسیقیشان، دو تار که به حقیقت همان سه تار است و دف و دایره و نظائر آنها. کتابخوانان و با سوادها اشعار محلی می سرودند و از حفظ می کردند و کتاب الله مجید هم در بین همه از احترام والائی برخوردار بود.

فضلاء و با سوادها اشعاری از رودکی و سعدی و حافظ و فردوسی و دیگر شعرای نامدار ایران را به یاد داشتند و در محافل مختلف قرائت

می کردند. آشنائی با این بزرگان مایه سربلندی و فخر تلقّی می شد.

حکومتشان قبیله ای و بر مبنای سلسلهٔ مراتب خان خانی استقرار داشت. به خون و نژاد خود می اندیشیدند و هر گروه به هر آنچه که در گذشته حماسی و افسانه ای وی بود، تفاخر می ورزید. مذهب عمده، حنفی بود و شیعیان در اقلیت قرار داشتند. ارتباط با ایران کم رنگ و اندیشناك بود ولی احکام شاه ایران (هر سلسله و هر کسی که می خواست بر سرکار باشد) از احترام عظیمی برخوردار بود. به نحوی که تاپایان سدهٔ نوزدهم میلادی (سدهٔ سیزدهم هجری قمری) هر فرد خارجی (انگلیسی، اتریشی، مجار، روسی و ....) که می خواست به منطقه وارد شود صلاح خود می دانست که امانتامه یا معرّفینامه ای از شاه یا رجال طراز اوّل درباری بگیرد و با خود ببرد. در تمامی موارد گرفتاریها، وجود چنین نامه ای در حکم تعویذ تلقّی می شد و مانع از مرگ شخص و بیچارگی او می گشت.سوگمندانه بباید گفت که از هنرها و صنایع ظریفه، خبر مهمی در دست نیست و آثاری که برجای مانده از باقیات زندگی روزمره و حوائج متعارف و مبتنی برعادات ناشی شده است.

دوران انحطاطی مزبور با ضعف مستمر همسایه و دوست نیرومندشان ایران همزمانی داشت و پایه پای زوال اقتدار مرکزی دودمان قاجار، متأسفانه روسها از شمال و انگلیس ها از جنوب به صورتی صبورانه و مستمر نفوذ خود را گسترش دادند و طولی هم نکشید که حاکمان بلامنازع منطقه شدند.

ماوراء النهر در سده های نوزدهم و بیستم میلادی (قرون سیزده و چهارده هجری قمری): روسها که از زمان پتر کبیر آرزو و داعیه گسترش و

حضور در سرزمینهای بی مدعی را داشتند، خیلی زود متوجه شدند که در مناطق آسیای مرکزی صاحب اعتباری وجود ندارد و به تعبیری دیگر همه بزرگان در خاک خفته اند. این است که جانشینان پتر با نقشه های حساب شده و دقیقی منظماً شروع به پیشروی مداوم و ملایم به سوی سیبری در شمال و کانونهای کوچك و ضعیف و پراکنده عشایری در جنوب کردند.

این حرکتها بعد از اضمحلال امپراتواری زودگذر ناپلئون در اروپا (سال ۱۸۱۵م/ ۱۲۳۰هـ .ق) آغاز شد و تا پایان سدهٔ نوزدهم همه مقاومتهای مذبوح و ناتوان محلی را از بین برد. و در سال ۱۸۸۱م/۱۲۹۸هـ .ق. منجر به انعقادِ عهدنامهٔ آخال با دولت ناصرالدین شاه شد.

دربار غافل و نگون بخت ایران که از یك سوطعم شمشیر آبدار سالدات (سربازان) تزاری را چشیده بود و در دوره جنگهای منجر به معاهدات گلستان وترکمانچای بخشهای مهمی از قفقازیه را به روسها واگذاشته بود و از دیگر سوی نیز از تجاوزات مکرر ترکمنها و اوزبکان به صفحات شمالی خراسان می فرسود و توان جلوگیری از آنها را هم در خود نمی دید، سرانجام به ننگ امضای معاهده آخال تن داد و تمامی شهرهای مهم آن سوی اترك و از جمله مرو و عشق آباد را به روسها واگذاشت.

از آن پس رجال دلمردهٔ عصر ناصری نفس راحتی کشیدند و از این که دیگر "زن و بچه های رعایا اسیر اشقیای اوزبك و ترکمان نمی شوند و به جایشان سربازهای اونیفورم پوش و منظم روس مستقر شده اند" احساس مسرت کردند! حتّی خود شاه قاجار نیز که دست کم اصل و نسب قبیله ایش به

همین منطقه می رسید به عقلش هم خطور نمی کرد که چه خیانت عظیمی مرتکب می شود!.

تسلط روسها:

از نیمهٔ دوّم سدهٔ نوزدهم روسها چکمه های محکم خود را بر حلقوم عناصر پراکنده ولی بهادر و جنگجوی عشایر نهادند و به بهانه های مختلف، استقلال و حاکمیّت سیاسی آنها را سلب و مضمحل کردند. اقتصادشان را مورد بهره برداری قرار دادند و با اعزام دسته های کثیر جمعیتی روس و توطن آنها در هریك از بخشها نفوذ و قدرت خود را تحکیم بخشیدند.

پس از انقلاب بلشویکی نیز اوضاع در مناطق مزبور تفاوت فاحشی نکرد، جز این که شعارهای انقلابی را واسطه تداوم استعمار و تحکیم پایه های سلطه و استثمار ساختند و خاصّه در دو دوره جنگهای جهانی اوّل و دوّم که روسیه اروپائی مورد تعرضِ سختِ آلمانیها قرار گرفت، منطقهٔ آسیای مرکزی را ملجا و ملاذ خود ساختند و (پیران، زنان و کودکان آنها) به صورت دستجمعی به این مناطق کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوّم که روسیه پا گرفت و اندك اندك شکل صنعتی و قدرتمند یافت، بهره برداری از توانائیهای طبیعی فراوان (منابع معدنی) و نیروی کار بسیار ارزان سرزمینهای تحت اشغال آغاز شد و به ظاهر با درست کردن جمهوری های متعدد اسمی و دادن اختیاراتی بی پشتوانه و بر روی کاغذ و در باطن خود عَمَلاً زمام امور و هدایت جملگی را در دست گرفتند.

سیاست های عمومی روسها بر اصول مناسبات زیر مستقر بوده است:

- دامن زدن بر اختلافات قومی و قبیله ای (ایجاد تمایزات بین تاتارها، اوزبکها، ترکمنها، تاجیکها، قرقیزها، قزاق ها، قراقلپاقها و.....)

- قرار دادن مرزهای تصنّعی برای ایجاد اختلافات دائمی درمیان آنها.

- در دست خو گرفتن کارها و مقامات اساسی و کلیدی.

- رسمیت دادن زبان روسی به عنوان زبان عمومی.

- هدایتِ صنایع و کشاورزی و گله داری در راستای تأمین احتیاجات روسیه اروپائی.

- اسکان روسها به تعداد زیاد در مناطق مهم (مثلاً در قزاقستان بیش از چهل در صد ساکنان آن جمهوری روسند و تنها سی و پنج در صد آنها را قزاقها تشکیل می دهند و بقیه از اقلیتهای دیگرند، به این معنی روسها در اکثریت قرار می گیرند و این همان جمهوری مهمّی است که کانون غله است، نفت و گاز فراوان دارد و صنایع اتمی در آن استقرار یافته است).

- هدایت سازمانهای آموزشی و پرورشی در جهتِ تربیت نوکر باب و نه در سطح رقابت با عنصر برتر نژادی روس.

- سعی در امحاء آثار و علائم هویت های ملّی و دینی اقلیتها.

- اهتمام در روسی گرائی و غربگرائی سکنه و گریزاندن توده ها از گذشته های تاریخی آنها.

- در دست گرفتن تحقیقات علمی و تاریخی و ادبی منطقه به وسیلهٔ خود روسها و تحمیل عقاید و نقطه نظرهای تحلیلهای مارکیستی و سوسیالیستی وغیره.

- تداوم جو اختناق و ازمیان بردن حداقل آزادی ها به نحوی که هیچ انسان استخوانداری نتواند درمیان جوامع زیر ستم پیدا شود و در هیچ مرحله ای احساس موجودیّت یا سروری کند (برای نمونه می توان گفت که در مدّت رقیت خود حتّی به یك شخصیت برجسته تاریخی منطقه هم اعتبار جهانی ندادند و فقط از نوکرانی که حاضر به قبول سلطه روسها بودند تجلیل می کردند. اعم از این که در دوران استعمار تزاری بوده باشند و یا عصر سلطه کمونیستی).

و نتیجهٔ تلخ همه صدمات وارده این است که امروز:

- اقتصاد همگانی در هم ریخته است و توده های از بندرسته به مردم بی دست و پا و عاجزی شبیه شده اند.

- هویتها زائل شده است و هر دسته ای ناچار ساز خودش را کوك می کند و می نوازد.

- بی خبری از گذشته به حدی رسیده است که حتّی ترکیه ضعیف و بی هویت ادعای رهبری قومی و فرهنگی آنان را سر می دهد و برای هدایت جوامع آسیائی آنتن تلویزیون امریکائی نصب می کند.

- امریکا و انگلیس و عربستان و نیروهای متنفذ دیگر علی الدوام در تلاش آنند که زی خود از نمد کلاهی سازند و به طور عمده نیز نیازهای روزمره و متعارف و نه احتیاجات زیر بنائی و دائمی آنان را به بازی گیرند.

- پریشانی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، لشکری، کشوری و ... همه جا گیر است و متأسفانه بر روح خرد و بزرگ حکمفرمائی دارد.

– ترس از اسلام (به سبك ایرانی و یا به اصطلاح بنیادگرا) تبلیغ می شود و در ذهنها جا می گیرد تا از تنها مایه وحدتی که درمیان همگان وجود دارد پرهیز کنند و همچنان در فضا معلق بمانند!

– هر گونه قدمی که ایران بر می دارد از سوی عدّه ای با بانگ احتیاط و دلهره و اضطراب همآهنگ می شود و چنین تبلیغ می کنند که : اینها می خواهند چه کنند؟ و چه مقاصدی در سردارند؟

– صنایع سنگین و به اصطلاح (Infra Structure.....) ندارد و کم دارد و باید طبیعتاً از این به بعد، سرمایه های زیاد در منطقه خرج شود و سالها هم طول بکشد تا سود دهی پیدا کند.

– احتمال آشوبها و آشفتگیهای سیاسی در همه مراکز جمهوری ها هست. چون این بی پناهان پس از یکصد و پنجاه سال استبداد خشن تازه دارند خود را می یابند و می شناسند و بدیهی نیز هست که تا حصول تفاهم جمعی عصری دراز از خلجان و طغیان دردناك و تلخ را پشت سرنهند.

---

– و در همان حال می دانیم که:

– هر بذری که بیفشانی، بهره ای خواهد داد و بدیهی است که ایرانیان خیر خواه را در این دیار جز نیکی اندیشه ای نبود.

– شناخت دقیق منطقه (هر منطقه به طور مجزّا، مثلاً تاجیکها، اوزبکها

و الخ....) و خدمات مناسبی که منظور آنان افتد، امکان حصول نتایج مثبتی می دهد.

- عدم شتابزدگی در تصمیم گیری ها و اقدامات و پیشنهادها واجب قطعی است و به خصوص باید سعی شود که تلاشها به نحوی صورت پذیرد که بی نظری و بی غرضی و عدم دخالت ایرانیان یا هرنیروی خیرطلب دیگر در امور داخلی و خارجی جمهوری ها بر همگان مبرهن شود.

- مداومت در کارها ضرورت دارد و انتخاب افراد فهیم و فاضل و کاردان برای تقبل مسئولیتهای مختلف از اوجب واجبات است در همان حال از پیشآمدهای ملال خیزهم نباید ناامید شد و مشکلات را با دیدی واقع بینانه و دلسوزانه باید نگریست.

- انتظار به آینده روشن جمهوری ها باید داشت. اینها نه تنها همسایگان دائمی ما هستند که به زبان دیگری توان گفت: خود مایند و تداوم تاریخی مایند و بد و خوب زندگانیشان نیز از مایان است.

* * * * * *

دکتر حسین رزمجو
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی

# همسانیهای فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی*

لاهـور و دمشق جلوه گاه عشقند
سـر منزل سالکان راه عشقند
اقبال و شریعتی چودر تربت شان
مدفون شده اند، قبله گاه عشقند (ح-ر)

بی گمان بنیا نگذاران پاکدل و درد آگاه بنیاد اقبال و شریعتی در لاهور نامگذاری این موسسه پژوهشی و فرهنگی را بر اساس روابط تنگا تنگ فکری و اعتقادی که این دو بزرگمرد اندیشه و قلم باهم دارند انجام داده اند و یقیناً برآن هستند که برنامه های آینده شان را در جهت ترویج افکار و آثار این دو معمار تجدید بنای تفکر اسلامی عملی سازند. بدین جهت ضروری است که برای هواداران علامه اقبال لاهوری و معلم شهید دکتر شریعتی، مشترکات فکری و جهان بینی و مشابهاتی که در آراء و آرمانهای بلند این دو اسلام شناس بزرگ شرق، وجود دارد روشن گردد و باتوجه به این که مرحوم اقبال از لحاظ زمان زندگانی، مقدم بر دکتر شریعتی است و حدود ۶۳ سال زود تر از او (در سال ۱۲۸۹ هجری قمری مطابق با ۱۸۷۳ میلادی) پای به عرصهٔ هستی می گذارد(۱) اندیشه ها و آثار اقبال در سازندگی فکری و اعتقادی شریعتی اثراتی ژرف دارد ، به طوری وی را مُرید، همفکر

و همراه می کند و مخصوصاً از لحاظ اعتقاد به فلسفه اسرار خودی و بازگشت به خویشتن همسو و همدل و همزبان می سازد ارادت راسخ دکتر شریعتی را به علامه اقبال از جای جای آثارش از جمله از مقدمه ای که در بزرگداشت او برکتاب اروند، "اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی"، نگاشته است، می توان استنباط کرد. ضمن مقدمه مزبور چنین آمده است:

«من وقتی به اقبال می اندیشم ، علی گونه ای را می بینم، انسانی برگونه امام علی (ع) امّا بر اندازه های کمّی و کیفی متناسب با استعداد های بشری قرن بیستم. چرا؟ زیرا علی کسی است که نه تنها با اندیشه و سخنش، بلکه باوجود و زندگیش، به همه درد ها و نیاز های چند گونه بشری در همه دوره ها پاسخ می دهد(۲)» و در صفحات دیگر این کتاب با چنین عباراتی مواجه می شویم:

«اقبال در غرب خود را به بلند ترین قلهء تفکر عقلی امروز جهان رسانید. به ارزش علم و تکنیك جدید اروپائی پی برد با ایران و فرهنگ ایرانی آشناشد و معنویت و لطافت روح و ظرافت و عمق و بینشی را که در فرهنگ اسلامی ایران است، به خصوص در تجلّی ادبی اش اخذ کرد. او یك روح چند بعدی مسلمان است، وی تنها کوشید تا ابعاد تجزیه شده و اعضای متلاشی گشته ایدئولوژی اسلامی را، پیکره زنده اسلامی را که در طول تاریخ به وسیله خدعه های سیاسی یاگرایشهای ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی قطعه قطعه شده است و هرقطعه ای ازان درمیان گروهی نگهداری می شود، جمع کند، تألیف نماید، تجدید بنا سازد. نه تنها شاهکارش کتاب تجدید بنای تفکر

مذهبی اسلامی است بلکه شاهکار عظیم ترش ساختن شخصیت بدیع و چند بُعدی و تمام خودش می باشد تجدید بنای "یك مسلمان تمام" است در شخص خودش. او یك خود ساخته بزرگ و گرانبهای است، امّا این که چگونه توانست خود را از روی طرحهایی که اسلام از یك مسلمان داده است بنا کند؟ در یك تجدید تولّدی انقلابی- یك مسلمان زادهٔ سنتی معمول هندی، یك جوان تحصیل کرده در انگلستان، یك دکتر فلسفه از لندن، یك شاعر پارسی گوی هند، یك جوان روشنفکر ضد استعمار در یك کشور مستعمره تبدیل شد به یك مسلمان تمام، به یك علی گونه ای در قرن بیستم، یعنی یك انسان باهمه ابعاد انسانی که معمولاً در یك فرد جمع نمی شود (۳)».

بنابراین، ارادت و اعتقادی که دکتر شریعتی به علاّمه اقبال دارد و او را به عنوان انسانی "علی گونه" می ستاید و آرزو مند تحقق آرمانهای والای اوست، طبعا" میان علائق، آراء و آثارش با اندیشه ها و جهان بینی اقبال پیوندها و مشترکات و مشابهاتی را فراهم می کند که مهمترینشان شاید نکته های ذیل باشد:

- اقبال با طرح و ارائه فلسفه "اسرار خودی" چارهٔ درد های مسلمانان را در خویشتن شناسی او پناه جوئی به سرچشمهٔ اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می داند و از طرفی به قول نکلسون: "او بنابر جهان بینی دینی خویش انسان را موجودی بس عظیم و خلیفه و نایب خداوند در زمین و شرح "انی جاعل فی الارض خلیفه" می شناسد و برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و معتقد است که در کار گاه آفرینش همه موجودات به یکدیگر سود می دهند وسود می رسانند و انسان که سر فصل آفرینش و خلاصهٔ خلقت است نیز طبعا" باید تابع این قانون کلی باشد. به طور کلّی اقبال همه چیز را در "خود" و "خودی" می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی ها" معرّفی می کند بنا بر این:

او وقتی می بیند مسلمانان از "خود" رفته اند و مأیوس شده و به شراب صوفی و افیون شاعر و فریب ملّا ازپای در آمده اند، در قدم اوّل می خواهد آنها را متوّجه "خودی خودشان" سازد، یا به تعبیری دیگر : آن اهرام شخصیت و قائمه وجودی را در وجود ایشان استوار کند. اقبال می خواهد نهال برومند "لااله الاّ الله" را در درون مسلمانان بکارد و خودی آنها را بیدار کند، و برای این کار دستور العملهایی دارد و رهنمودهایش را برای نیل به "خودی" باوضوح و روشنی کامل ارائه می کند، تا آن جاکه انسان "خودیافته" قادر به تسخیر عناصر شود و درجریان خلقت و کار گاه تقدیر مداخله نماید و مآلاً در پرتو شناسایی و تقویت "خودی" فرشته صید و پیامبرشکار گردد و به مقام نیابت الهی رسد و سایهٔ خداوند در زمین گردد»(٤) همچنانکه گفته اند «من عرف نفسه، فقد عرف ربّه» (٥) یا " خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس " به نظر اقبال در سایه شناسائی و استحکام خودی، انسان به مرتبهٔ ارجمند خلیفة الهی می رسد چه اصل نظام عالم از خودی است و تسلسل حیات تعینات مربوط به آن است:

| | |
|---|---|
| پیکر هستی ز آثار خودی است | هر چه می بینی ز اسرار خودی است |
| وا نمودن خویش راخوی "خودی" است | خفته در هرذرّه نیرو "خودی" است |
| نقطه نوری که نام او "خودی" است | زیر خاك ما شرار زندگی است |
| از محبت می شود پاینده تر | زنده تر سوزنده تر تابنده تر |
| فطرت او آتش اندوزد ز عشق | عالم افروزی بیاموزد زعشق |

دل ز عشق او توانا می شود　　خاک همدوش ثریّا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد

در این بحث سازنده و عمیق، پس از آنکه علاّمه اقبال استدلال می کند که تنها راه نیل به بهروزی، راه اسلام است و رهبر این طریق حضرت محمّد (ص) می باشد، دربارهٔ وظیفه خطیر رسالت پیامبر اکرم، بزرگداشت دین حنیف و وحدت اُمّت اسلامی، او را چنین سخنانی است:

در جهان آئین نو آغاز کرد　　مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا کشاد　　همچو او بطن ام گیتی نزاد
لطف و قهر او سراپا رحمتی　　آن به یاران این به اعدا نعمتی(۶)

تا آنجا که فرماید:

از حجاز و چین و ایرانیم ما　　شبنم یک صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحا ستیم　　در جهان، مثل می و مینا ستیم
امتیازات نسب را پاک سوخت　　آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صدبرگ ما را بویکی است　　اوست جان این نظام و اویکی است
نسخهٔ کونین را دیباچه اوست　　جمله عالم بندگان و خواجه اوست(۷)

به منظور پرورش خودی، اقبال دو مرحلهٔ اطاعت فرمانهای خداوند و ضبط نفس امّاره را ارائه می کند و از این بحث شیرین آموزنده نتیجه می گیرد که مسلمان با پیروی از دستورهای الهی که در قرآن مجید و توسّط پیامبر(ص) بیان شده است و چیره شدن برنفس امّاره که دشمن ترین دشمن آدمی است به مقام نیابت الهی می رسد و یادست یابی به همین پایگاهی است که انسان

"خودی یافته" خودشناخته:

از رموز جزو و کل آگه بود — در جهان قائم به امرالله بود

خیمه چون در وسعت عالم زند — این بساطِ کهنه را برهم زند

صد جهان، مثلِ جهانِ جزو و کل — روید از کشتِ خیالِ او چوگل

چون عنان گیرد به دست آن شهسوار — تیز تر گردد سمندِ روزگار

از قمِ او خیزداندر گور، تن — مُرده جانها، چون صنوبر درچمن

ذاتِ او توجیه ذاتِ عالم است — از جلال او، نجاتِ عالم است(۸)

و مرحوم دکتر شریعتی نیز همین جهان بینی اقبال یا حقیقت را که به قول خواجه شیراز حافظ:

یك قصّه بیش نیست غم عشق ووین عجب — ازهرزبان که می‌شنوم نامکرّراست(۹)

درجای جایِ آثارخویش بویژه درکتابِ ارزنده بازگشت به خویشتن با این تعمیرات تازه نامکرّر بیان می دارد:

"بازگشت به خویش، یعنی: بازگشت به خویشتنِ اصیل انسانی و احیای ارزشهایِ فرهنگی و فکری سازنده و ترقی و آگاهی بخش خودِما .. بازگشت به خویش، یك نهضت عمیق و دشوار خودشناسی و خود سازی است.(۱۰)"

او بااین جملاتِ کوبندهٔ هشیاری بخش دَر گوشِ مسلمانان شرق و غرب زده از خود بی خبر فریادمی کند که:

"اینك در یك کلمه می گویم: تکیهٔ ما باید به همین خویشتنِ فرهنگیِ اسلامیمان باشد و بازگشتِ به خویشتن را باید شعار خودکنیم. به خاطر این که اینها "خویشتن" است که از همه به ما نزدیکتر است. و تنها فرهنگ و تمدنی

است که الآن زنده است و تنها روح و حیات و ایمانی است که در متن جامعهٔ کنونی که روشنفکر در آن باید کارکند. امّا اسلام را باید از صورتِ تکراری و سنتهای ناآگاهانه ای که بزرگترین عاملِ انحطاط است، به صورت یک اسلامِ آگاهی بخشِ مترقیِ معترض، و به عنوانِ یک اید ئولوژیِ آگاهی دهنده و روشنگر مطرح کرد، تا این آگاهی که مسئولیتِ روشنفکر، برای بازگشتِ به خویش و آغاز کردن از خویش، از آنجا شروع می شود، برپایهٔ عمیق ترین و قعیّت معنوی و شخصیتِ معنوی و شخصیتِ حقیقی انسانیِ خودمان که زنده است و درمتن جامعه موجود است، استوار بماند.. و اعجازی که زائیده آگاهی و ایمان است ازاین نیرو پدیدارگردد و مآلا ناگهان جمود تبدیل به حرکت، و جهل تبدیل به آگاهی شود و این انحطاط چند قرنه، ناگهان تبدیل به یك رستا خیز و خیزش قیامت زایی گردد و به این شکل، روشنفکر مذهبی به خویشتن خودآگاهِ زندهٔ نیرومندش برگردد و در برابر استعمار فرهنگی غرب بایستد و جامعه خودش را که به وسیلهٔ نیروی مذهب تخدیر می شود، به وسیلهٔ نیروی مذهب بیدارکند و به حرکت بیاورد و بر روی دوپای انسانِ تولید کننده معنوی بایستد، هم به صورت نسل ادامه دهندهٔ تمدن و فرهنگ و شخصیت خویش باشد، و هم به صورت پرومته هایی(۱۱) که آتش خدایی را از آسمان به زمین می آورند، جلوه کند.(۱۲)"

بنا بر آنچه گذشت، «اسرار خودی» که لازمه دست یابی به آن، خویشتن شناسی است و «بازگشتِ به خویش» از وجوه مشترك و اندیشه های همسانی است که در جهان بینی اقبال و دکتر شریعتی وجود دارد و در این قلمرو

معنوی، اقبال مرشد و مرادی است که دکتر او را ضمن سلوك خود در وادیِ حقیقت جویی و تکاپو به منظور رسیدن به سرچشمهٔ اسلام راستین و احیایِ تفکر مذهبی و تصفیه و بازسازی اسلام می یابد و خود بدین واقعیت، چنین اذعان دارد که: «... آن وحدت کلی اسلامی» که جز در آن کلّیتش هرگز اسلام نمی تواند به صورتِ زنده تجسمّ پیداکند باید تجدید بناشود و این تجدید بنا ، درست اصطلاحی است که محمّد اقبال لاهوری در اثر بزرگش به نام "تجدیدِ بنایِ طرزِ فکر اسلامی " عنوان می کند و من امیدوارم که این کار آغازِ یك دوره جدیدی در تحقیقاتِ اسلامی و در کوششهای معنوی و فکری و علمی و اسلام شناسی ما باشد. (۱۳)" و در ادامه این بحث می افزاید «شناختن مردانی مانند: سیّد جمال و اقبال، شناختن یك شخصیت فردی نیست، بلکه شناختن یك مکتب و شناختن یك ایدئولوژی است و در واقع شناختنِ شرایط اوضاع و احوال خودمان است. باشناخت اقبال، شناختِ مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است (١٤)".

– از دیگر وجوه مشترك و مشابه اعتقادی و فکری میان این دو بزرگمرد ، ایمان راسخ و ارادتی است عمیق و بی شائبه که به خاندانِ عصمت و طهارت، بویژه به ساحت مقدسِ امام علی(ع) و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسین(ع) دارند.

الف– ارادت کیشی و احترام عمیق اقبال را به مولی الموحدین علی علیه السلام از سروده های نغزاو، خصوصاً از این ابیات که با عنوانِ «در شرحِ اسرار اسمای علی مرتضی» به رشته نظم کشیده است،

می توان دریافت:

مُسلم اوّل شهِ مردان علی  عشق را سرمایه ایمان علی
ازولای دودمانش زنده ام  در جهان مثل گهر تابنده ام
زمزم ار جوشد ز خاکِ من ازوست  می اگر ریزد ز تاکِ من ازوست
خاکم و از مهرِ او آئینه ام  می توان دیدن نوا در سینه ام
از رخِ او، فالِ پیغمبر گرفت  ملّتِ حق، از شکوهش فرگرفت
قوّتِ دینِ مبین فرموده اش  کائنات آئین پذیر از دوده اش
مرسلِ حق کردنامش بوتراب  حق، یداللّه، خُواند دراُمّ الکتاب
هر که دانای رموزِ زندگی است  سرّ اسمای علی داند که چیست(۱۵)

و عشق و شور و شوقِ فوق العاده دکتر شریعتی را نسبت به سرور آزادگان علی (ع) از کتاب مستطاب او به نامِ "علی به گونه اساطیر" و از لابلای دیگر آثارش، از جمله این عبارات، می توان فهمید:

«...و علی (ع) چه بگویم که کیست؟ هر گاه به او می رسم، قلمم می لرزد، انسانی که هست ازآن گونه که باید باشد و نیست ...(۱۶)» -

«... مردی که در حالات و جذبه های درونیش: یك روحِ فارغ از هستی را به یاد می آورد و در معراجهای معنویش، راههای آسمان را از راههایِ زمین بهتر می شناسد. چنین روحی تا صبح خواب ندارد که در منطقه ای دوردستِ از جامعهٔ اسلامی، یك انسانِ گرسنه به خواب رفته باشد. روحی که در برابر مسئله گرسنگی در جامعه حتیٰ گرسنگی یك مرد، در نقطه ای از زمین، اینقدر حسّاس است، درست مثل یك رهبرِ مردم دوست مادّی که جز به اصالتِ زندگی مادّیِ مردم نمی اندیشد. امّا از آن بُعد دیگرش: یك حکیم سوخته،

خلوت و سکوت و درون است که گویی به همه این عالم نمی اندیشد. این مردِ شمشیر و سخن، عشق و اندیشه ! مردی که از شمشیرش مرگ می بارد و از زبانش وحی. او که یك الگوی ایده آل انسانی است. (۱۷)»

یا : «علی: مردِ شمشیر و سخن و سیاست است. احساسی به رقتِ یك عارف دارد و اندیشه ای به استحکام یك حکیم در تقوی و عدل چندان شدید است که او را در چشم همه یاران - حتی در چشم برادرش-تحمّل ناپذیر ساخته است. ... آنچه درعلی (ع) سخت ارجمنداست، روحِ چند بُعدی اوست. روحی که درهمه ابعادِ گوناگون وحتّی نا همانند، قهرمان است. قهرمانِ اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن. مردِ محراب و مردم. مردتنهایی و سیاست. دشمنِ خطرناكِ همه پستی هایی که انسانیتَ همواره ازان رنج می برد و مجسّمه همه آرزوهایی که انسانیّت همواره دردل می پرورد. (۱۸)»

ب - اقبال را - در مثنوی رموزِ بیخودی - باعنوانِ: در معنی این که سیدة النساء: فاطمة الزهرا، اسوه کامله ای است برای نساء نسبت به حضرت زهرا علیها سلام چنین عواطفی تحسین انگیز است:

مریم از یك نسبتِ عیسی عزیز / از سه نسبت حضرتِ زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین / آن امام اوّلین و آخرین
آن که جان در پیکر گیتی دمید / روزگارِ تازه آیین آفرید
بانوی آن تاجدارِ هل اتی / مرتضی مشکل گشا شیرخدا
پادشاه و کلبه ای ایوان او / یك حسام و یك زره سامان او
مادرِ آن مرکزِ پرگارِ عشق / مادر آن کاروان سالارِ عشق

مزرعِ تسلیم را حاصل بتول مادران را اُسوه کامل بتول
آن ادب پرورده صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه های او زبالین بی نیاز گوهر افشاندی به دامانِ نماز
اشك او بر چید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت بر عرشِ برین(۱۹)

و دکتر شریعتی را کتابی است بی نظیر در بارهٔ مکارم اخلاقی و شخصیتِ سیدة النساء العالین، حضرت زهرا(ع) به نام فاطمه، فاطمه است. جملات آموزنده و زیبای ذیل، مشتی است از خروارِ احساسات پاك این اسلام شناسِ احساسمندِ پر عاطفه، نسبت به دخت گرامی پیامبر(ص) فاطمه علیها السلام:

«...از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه زن بود، آن چنان که اسلام می خواهد که زن باشد. تصویر سیمای او را پیامبر خود رسم کرده است و وی را درکوره های سختی و فقر و مبارزه و آموزشهای عمیق و شگفت انسانیِ خویش پرورده و ناب ساخته است.

او در همه ابعادِ گوناگونِ زن بودن، نمونه است، مظهرِ یك دختر در برابر پدرش. مظهر یك همسر در برابر شویش. مظهرِ یك مادر، در برابرِ فرزندانش. مظهرِ یك زن مبارز و مسئول، در برابر زمانش و سر نوشتِ جامعه اش. فاطمه، خود یك امام است، یعنی نمونهٔ مثالی یك تیپ ایده آل برای زن. یك اُسوه. یك شاهدبرای هر زنی که می خواهد شدنِ خویش را انتخاب کند.

او با طفولیّت شگفتش، با مبارزه مدامش در دو جبهه خارجی و داخلی، در خانه پدرش، خانه همسرش، در جامعه اش، در اندیشه و رفتار و

زندگیش، چگونه بودن را به زنان پاسخ داده است. (۲۰)»

***

ج – اقبال در مثنویِ «رموز بیخودی» خویش، ضمن بحث دربارۀ آزادگی و وفای به عهد، به رویداد عظیم کربلا و ظلم ستیزی حضرت سیدالشهدا، در آن واقعۀ جانسوز، اشاراتی لطیف دارد. او خون پاك امام حسین(ع) و یاران با وفایش را مفسر اسرار حریّت و رمزورازی از قرآن می داند.

ابیات ذیل بخشی است از منظومه آکنده از شور و شوق او که باعنوانِ: «در معنیِ حریّت اسلامیه و سرِّ حادثۀ کربلا» به فضیلت خواهانِ آزاده تقدیم داشته است:

| | |
|---|---|
| هرکه پیمان با هوالموجود بست | گردنش از بندهرمعبود رَست |
| مؤمن از عشق است و عشق ازمؤمن است | عشق را ناممکن ما، ممکن است |
| .. آن شنیدستی که هنگامِ نبَرد | عشق، با عقل هوس پرورچه کرد؟ |
| آن امامِ عاشقان، پورِ بتول | سروِ آزادی ز بستانِ رسول |
| اللّه، اللّه بایِ بسم اللّه پدر | معنی ذبحِ عظیم آمد پسر |
| سرخ رو عشقِ غیور از خونِ او | شوخی این مصرع از مضمون او |
| ...چون خلافت رشته از قرآن گسیخت | حُریّت را زهر اندر کام ریخت |
| خاست آن سر جلوۀ خیرالامم | چون سحاب قبله باران در قدم |
| بر زمین کربلا بارید و رفت | لاله در ویرانه ها کارید و رفت |
| تاقیامت قطع استبداد کرد | موج خون او چمن ایجاد کرد |
| بهر حق در خاك و خون غلتیده است | پس بنایِ لااله(۲۱) گردیده است |
| سرِّ ابراهیم و اسماعیل بود | یعنی آن اجمال را، تفصیل بود |
| عزم او چون کوهساران استوار | پایدار و تُندسیر و کامگار |

تیغ بهر عزّتِ دین است و بس مقصدِ او حفظ آیین است و بس
...خونِ او تفسیر این اسرار کرد ملّتِ خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم
تارِ ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا! ای پیکِ دور افتادگان اشکِ ما بر خاکِ پاک او رسان(۲۲)

- و شادروان دکتر شریعتی، در اثر زیبا و پر جذبه اش: «حسین وارثِ آدم» ضمن بث و شکوایی از رنجهای مستضعفانِ عالم که زندگیشان توده ای است از عقده ها و جراحتها و سینه آتش افروزشان، قبرستانی است از آرزوهای مرده و امیدهای برباد رفته، به ظلمهایی که تاکنون از سوی زورمندانِ رزمدار مزوّر، دربارهٔ آزادگان جهان روا داشته شده است، اشارت می کند و قیامِ امام حسین(ع) و یاران وفادارش را علیه حکومت جابرانه یزید، و صحنه هایی از جریان عزیمت آنان را از مدینه به مکه و انصرافشان را از شرکت در مراسم حجّ سال ۶۰ هجری، چونان تا بلوهایی شکوهمند امّا غمرنگ، باخامه هنرزای خود پیش چشم خواننده مجسّم می سازد و درپایان گزارش این قصّه پر غصّه، عظمتِ شهادت و مظلومیت امام را در صحرای کربلا، این گونه هنرمندانه توصیف می کند:

«...صحرای سوزانی را می نگرم، باآسمانی به رنگِ شرم و خورشیدی کبود و گدازان و هوایی آتش ریزه و دریای رملی که افق در افق گسترده است و جویباری کف آلود از خونِ تازه ای که می جوشد و گام به گام، همسفر فراتِ زلال است. و شمشیر ها از همه سو برکشیده و تیرها از همه جا رها و خیمه ها آتش زده و رجّاله در اندیشه غارت، و کینه ها زبانه کشیده و دشمن همه جا

درکمین، و دوست بازیچه دشمن، و هوا تفتیده و غربت سنگین، و زمین شوره زاری بی حاصل و شنهاداغ و تشنگی جانگزا و دجله سبز دور و فراتِ سیاه - مرزکین و مرگ در اشغالِ خصومتِ جاری و ... می ترسم درسیمای بزرگ و نیرومند او بنگرم، او که قربانی این همه زشتی و جهل است.

به پاهایش می نگرم که همچنان استوار و صبور ایستاده و این تنِ صدها ضربه را به پاداشته است.

ترسان و مرتعش ازهیجان، نگاهم را برروی چکمه ها و دامنِ ردایش بالامی برم: اینك دو دست فروافتاده اش...!! نگاهم را بالاتر می کشم: از روزنه های زره او خون بیرون می زند و بخار غلیظی که خورشید صحرا می مکد تا هرروز - صبح و شام - به انسان نشان دهد و جهان را خبر کند.

نگاهم را بالاتری کشانم، گردنی که همچون قُلّه حِرا، از کوهی روئیده و ضربات بی امان همه تاریخ برآن فرو آمده است، به سختی هولناکی کوفته و مجروح است، امّا خم نشده است.

نگاهم را از رشته های خونی که برآن جاری است، بازهم بالاتر می کشانم، ناگهان چیزی از دود و بخار همچون توده انبوه خاکستری که ازیك انفجار در فضامی ماند و ... دیگر هیچ!!

...شجی را در قلب این ابر و دود بازمی یابم، طرح کنگ و نامشخص یك چهره خاموش، چهره پرومته رب النوعی اساطیری که اکنون حقیقت یافته است.

هیجان و اشتیاق، چشمانم را خشك می کند. غبار ابهام تیره ای که در موجِ اشكِ من می لرزید، کنار تر می رود و روشن تر می شود و خطوطِ چهره خواناتر، هم اکنون سیمای خدایی او را خواهم دید؟!! چقدر تحمل ناپذیراست دیدنِ آن همه درد، این همه فاجعه، دریك سیما. سیمائی که تمامی رنج انسان را در سرگذشتِ زندگی مظلومش حکایت می کند، سیمایي که..

چه بگویم! مفتی اعظم اسلام او را به نام یك «خارجی عاصی بزدین الله و رافضِ سنت محمد(ص) محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است.

در پیرامونش، جز اجساد گرمی که درخونِ خویش خفته اند، کسی از او دفاع نمی کند. او همچون تندیسِ غربت و تنهایی و رنج، از موجِ خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بررهگذر تاریخ ایستاده است و تمامی جهادش، این که: نیفتد.

همچون سندانی در زیر ضربه های دشمن و دوست، در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانه زمین از آدم تا..خودش (۲۳)»

- وحدت جهان اسلام و بر قراری حکومت واحد اسلامی ، از آرمانهای والا و انسانی اقبال است. او آرزومند بود که کلّیه فرقه های اسلامی که خدا ، قبله، کتاب و پیامبرشان یکی است باهم متحد شوند و بر قراری حکومتی برپایه قرآن دست یا زند که در آن معیار برتری انسانها جز به تقوی نباشد. چنان که پیامبر اکرم فرموده است «لا فضل لعربی علی عجمی الاّ بتقوی(۲٤)» از طرفی بنابر توصیه ای که خدا وند به مسلمانان فرموده است که چون همه آحاد جامعه اسلامی برادر و برابر شمرده می شوند که «انّما المؤمنون اخوه(۲۵)»

باید به ریسمان محکم الهی چیك در زنندو از تفرقه و تشتّت اجتناب کنند چنان که قرآن مجید بدین امر تصریح دارد: «واعتصموا بحبلِ اللّٰه جمیعًا ولا تفرّقوا (۲٦)» اقبال با سرودن این گونه ابیات نغز عالم اسلام را به برادری و اتفاق فرامی خواند.

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم چمن زادیم و از یك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ماحرام است که ما پروردهٔ یك نو بهاریم(۲۷)

یا:

از حجاز و روم و ایرانیم ما شبنم یك صبحِ خندانیم ما
... مسلم استی دل به اقلیمی مبند گم مشو اندر جهانِ چون و چند
می نگنجد مسلم اندر مرز وبوم در دلِ اوپاوه گردد، شام ورم(۲۸)

همچنان که در مباحث گذشته اشارت شد، علاّمه اقبال با طرح و ارائه «اسرارخودی» ابتدا مسلمانان را به خویشتن شناسی و بازگشتِ به خویش دعوت می کند و سپس باعنوان کردن «رموزبیخودی» تکیه بر این اعتقاد که:

فرد می گیرد ز ملّت احترام ملّت از افراد می یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود قطره وسعت طلب قلزم شود

جهان ایده آلی خودرا به وسیلهٔ ملّت و امتی واحد تحقق می بیند و براین باوَر است که همین ملّتِ واحد باید پرچمِ صلح خداوندی را بر افرازد و ملکوت خداوند را در زمین مستقر سازد و به بشریت آرامش و آسایش بخشد و وحدت عالم بشری را عملی کند(۲۹)» به اعتقاد او، امّت واحد اسلامی به

منزله پروانه ای است که گرد شمع وجود پیامبر خود باید در پرواز باشد و با «ماسوی الله» بیگانه. اقبال برهمه امتیازات طبقاتی، نژادی، ملّی خط بطلان می کشد و بندگان خداوند را برابر و برادر می داند و مآلاً غم جانگاه او در این است که کسانی که بر اصالت های قومی و ملّی و نژادی پای می افشارند، در واقع با تعصّبات خود موجب تفرقهٔ مسلمانان و تضعیف آنان می شوند و همین کسانند که:

آن چنان قطع اخوّت کرده اند بر وطن، تعبیر ملّت کرده اند

تا وطن را شمع محفل ساختند نوع انسان را قبائل ساختند

جنّتی جستند در بئس القرار تا احلوا قومهم دارالبوار

این شجر جنّت ز عالم برده است تلخی پیکار بار آورده است(۳۰)

ومآلاً بر اثر این گونه اندیشه ها، اوضاع عالم به آن جا منجر شده است که:

مرد می اندر جهان افسانه شد آدمی از آدمی بیگانه شد(۳۱)

و دکتر شریعتی نیز همدرد و همنوا با اقبال درباره وحدت امّت اسلامی و برابری و برادری مسلمانان معتقد است که اقرار به «یك خدای واحد مجرّد از خصوصیات قومی و نژادی و طبقاتی مطلق که بر همه هستی حکومت دارد و عالم وجود امپر اطوری یکدست و یك ذات اواست و تابع خلق و امروی،

- از نظر فلسفه اجتماعی و انسان شناسی، همه مرزهای نژادی، تضادهای طبقاتی و تبعیض های خانوادگی و فضیلت های خونی و تباری و در نتیجه حقوقی را نفی می کند. در چنین امپر اطوری عظیم جهانی ملوك الطوایفی خدایان و در نتیجه تبعیض های نژادی، قومی، امتیازات و انحصارات

خانوادگی و شرف و فضیلت طبقاتی و گروهی موهوم، بی پایگاه و ساخته دست زور و غصب و استثمار است و تمکین در برابرآن، تسلیم در برابر نظام شرك است. چه قبولِ حاکمیت یك شخص، یك خانواده، یك نژاد، یك طبقه، نقضِ حاکمیتِ مطلق خداوند واحد است و قبول دوگانگی نژاد انسانها، ادعایا قبولِ ادعای دوگونگی نوعیِ جامعه ملی یا بشری، نشانه دوگانه پرستی است (۳۲)»

درباره ناسیونالیسم افراطی یا شوونیسم که ساخته و پرداخته دست استعمار نواست و حاصل آن تفرقه و پراکندگی و بیگانگی مسلمانان جهان در یکدیگر،

– همان نکته ای را که اقبال، عاملِ« قطع اخوّت و سوق دادنِ نوع انسان به نظام قبیلگی و ملوك لطوایفی تعبیر می کند – نظرِ دکتر شریعتی این است که فکر وطن پرستی – نه وطن دوستی – که از اوائل قرن بیستم در جوامع اسلامی به وجود می آید، سبب می شود که فی المثل: «امپراطوری عثمانی که به عنوانِ قدرت مهاجمِ مسلمانان جهان، عنانِ اروپای شرقی را به دست دارد و در حال پیشرفت به سوی غرب است و اروپا را در تنگنای سختی گرفته است، از درونِ خویش قطعه قطعه گردد و آنگاه هر قطعه ای راحت الحلقوم سهل التناولی درزیر چنگ و دندانِ استعمارارورپایی. و در جریان این تحول: بدبخت عربها که باچه شور و شوقی به آب و دهن، لاورنس انگلیسی که برایشان ناسیونالیسم را از انگلستان به ارمغان آورده بود می نگریستند و بی درنگ فلسفه ها، شعرها، سرودها و بحثهای جامعه شناسی و تاریخی،

همه درست و همه حق در تمجید ناسیونالیسم!! در سراسر جامعه یکپارچه اسلامی پراکنده شد و روشنفکران و آزادیخواهان مانیز بی آنکه به. جغرافیای این حرف بیندیشند و بپرسند که این حرف، چرا در این موقع و چرا در این منطقه یکباره شایع شد؟! و چگونه - ناگهان - دریك زمان، لبنانی ها، مصری ها، عراقی ها، ترکها، هندی ها، ایرانیها، بربرها و همه ملتهای مسلمانان چشم به ریشه های نژادی خود گشودند و به یادِ دوره باستانی پیش از اسلامشان افتادند؟ و چرا درست در همین هنگام که صدای چکا چك شمشیرهای مسلمانان در قلب اروپا، جهان را به لرزه افکنده است، یك مرتبه از پشتِ جبهه، از قلب سپاه مهاجم، همه حلقومها باهم به آوازِ: پان کویتیسم، پان لبنانیسم، پان بربریسم، پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ایرانیسم...؟ باز می شود و چندی نمی گذرد که می بینم عالم اسلام پان پان می شود و هر لقمه ای در حلقوم استعمار غربی، و ترکیه همچون شیری بی یال و دم واشکم، تنها می ماند. و در عوض، شکست در همه جبهه ها و رانده شدن از همه سرزمینهای شرقِ اروپا و لقمه لقمه شدنِ همه اندامهایش و بریدنِ از همه تاریخ و فرهنگ: و مذاهبش و تنزلش از مقامِ یك ابر قدرتِ جهانی به پایگاه یك کاریکاتورِ فکاهی از یك زرافه(شتر - گاو - پلنگ) و آنچه به دست می آورد: غرورملی است و خطِ لاتین و تعطیل یکشنبه بجایِ جمعه و یك عدد پدر خوانده به نام مصطفی کمال که اصلاً ترك نبوده است[۳۳]»

- توجه و عنایت خاصی که علامه اقبال لاهوری به عظمت قرآن از لحاظ هدایت دارد وآن را راهنامه جاودانه مسلمانان می شماردو با این گونه ابیات

پر مغز نغز نقش حیاتی این کتاب آسمانی را در تأمین سعادت افراد بشر می ستاید:

نقش قرآن تا در این عالم نشست نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است این کتابی نیست چیزی دیگراست
چون به جان در رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثلِ حق پنهان و هم پیداست این زنده و پاینده و گویاست این (۳٤)

و از طرفی تأسفِ عمیقی که از متروك شدنِ معانی و دستور العملهای قرآن در جوامعِ اسلامی و فراموش گشتن اهداف اصلی آن توسط مسلمانان دارد و بنا براین، بالحنی سرزنش آمیز و از سر درد خطاب به مسلمانان آورد می فرماید:

به بند صوفی و مُلّا اسیری حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیاتش ترا کاری جز این نیست که از یاسین او آسان بمیری(۳۵)

همین دردِ جانکاهِ اقبال از مهجوریت و مظلومیّت قرآن، در آثار دکتر شریعتی نیز در سیمای این گونه عبارات متجلی است:

«... قرآن چنانکه درمیانه مامعمول است، برای خواندن و فهمیدن و فهماندن نیست، معانیِ آن برما پوشیده است. آیا قرآن برای استخاره آمده است؟ یا برای اسباب کشی و تبرّك و توسّل و جلوگیری از چشم زخم و حفظ پستانهای گاوانِ شیرده و یا شگونِ مجلسِ عقد و عروسی یا بازو بند و بند قنداقِ بچه ها؟

ویادر حوزه های علمیه، برای جستن یك حکم فقهی ویا توجیه یك

روایت اختلافی و یا یافتن صنایع بدیعی و مثالی برای درس معانی و بیان و بدیع...؟!

آیا باآن حوزه های علمیه ای که باید تفسیر قرآن را به صورت یك بدعت وارد آنها کرد، می شود مبارزه دائمی را علیه استعمار بیدار و نقشه کش و متفکّر و مقتدر انجام داد؟ و آیا در برابر هجوم فرهنگ استعماری و حفظ تمدن و فرهنگ و فلسفه غربی علیه همه ارزشهای اسلامی - می توان بدون قرآن - ایستادگی نمود...؟!

زمانی که محمد عبده که به منظور مبارزه با استعمار و الحاد از مصر به مغرب (تونس، مراکش و الجزایر) آمد. نه میتنگ داد و نه اسلحه برداشت و نه زدوبند سیاسی کرد. علمای شمالِ آفریقا را جمع کرد - علمایی که رفته بودند توی پوست اندیشه ها و دانشهای متحجّری که حرکت ندارد واحساس مسئولیت به هیچ کس نمی دهد. علمایی که علوم قدیمه را با علوم اسلامی اشتباه می کنند و اسلام را به عنوان مجموعه فرهنگی یی از علوم و فنون و قوانین تصوّر می کنند، نه یك ایدئولوژی، نه یك بینش و حرکت و روح سازنده و مسئول و متحرك، او به آنهاگفت: فعلاً همهٔ رشته های علوم قدیمه را رهاکنید و فقط و فقط به تفسیر آگاهانه قرآن و شناساندن قرآن به مردم مشغول شوید.

لذا باوردِ قرآن به آن جوامع، این جامعه ها و مدارس راکد و درهای غبار گرفتهٔ شان گشوده شد و به طرفِ گرائیدن و اندیشیدن و مسئولیت و آگاهی اجتماعی و سیاسی و خود آگاهی انسانی وجهت گیری و راه یابی تکان خورد

و حرفهایِ تازه، شعارهای تازه جامعه علمای اسلامی، بلا فاصله بعد از نهضتِ بازگشت به قرآن به وجود آمد..(۳٦) »

– سالوس سیتنری و مبارزه بادین به دنیا فروشان بی بصر از خدابی خبر، انتقاد از علمای سوء متحجر و روشنفکران غربزده بی دین: از خطوط اصلی برنامه های اصلاحی معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی – اقبالِ لاهوری – است. او در جای جای آثار شعری خود – نظیر ابیات ذیل – کج اندیشان کهنه گرا، دین باوران قشری متظاهر، همچنین غربزدگانِ مقلّدِ خود باخته را به زیر شلاقِ انتقادات گزنده و هشیاری بخش خودمی برد و باآنان پیکاری آشتی ناپذیر دارد:

عالمان از علمِ قرآن بی نیاز صوفیان دّرنده گرگ و مودراز

* *

هم مسلمانانِ افرنگی مآب چشمه کوثر بجویند از سراب(۳۷)

* *

به بند صوفی و مُلاّاسیری حیات از حکمتِ قرآن نگیری(۳۸)

* *

تو را با خرقه وعمامه کاری من از خود یافتم بوی نگاری

* *

همین یك چوبِ نیِ سرمایه من نه چوب منبری،نی چوب داری(۳۹)

* *

سجودی آوری دارا و جم را مکن ای بی خبر، رسوا حرم را

* *

مبر پیش فرنگی حاجت خویش ز طاقِ دل فروریز این صنم را(٤٠)

* * *

فـرنـگی را دلی زیـرنـگـین نیـست
مـتـاعِ او همـه ملك است، دین نـیـست
خـداونـدی کـه در طـوقِ حـریـمـش
صد ابلیس است و یك روح الامین نیست(۴۱)

* * *

به افرنگی بتأن خود را سپردی چه نامردانه در بتخانه مردی
خرد بیگانه ی دل، سینه بی سوز که از تاك نیاگان می نخوردی(۴۲)

اقبال در خلال تمثیلاتی آموزنده و توصیفاتی نظیر آنچه ذیلاً از ویژگیهای «مردآزاده» ارائه کرده است، بابیانِ کنایاتی ابلغ من التصریح به شیفتگان غرب یا به تعبیر او «کلیسا دوستان» همچنین به متدیّن نمایان متظاهر یا «مسجد فروشان «می تازد و جوامعِ اسلامی را از آفات آنان پرهیز می دهد:

مردِ حُرّ از لااله روشن ضمیر می نگردد بنده سلطان و میر
ما کلیسا دوست، ما مسجد فروش او ز دستِ مصطفی پیمانه نوش
قبلهٔ ما گه کلیسا، گاه دیر او نخواهد رزق خویش از دستِ غیر
ما همه عبد فرنگ او عبد هو او نگنجد در جهان رنگ و بو(۴۳)

– و دکتر شریعتی نیز با قلمی برنده تر از شمشیر، نخست با خداوندان زر و زور و تز ویر که مظاهرشان در تاریخ، قارون و فرعون و بلعم با عورند و کارشان در همه روزگاران: استثمار و استبداد و استعمار است، مبارزه ای

نستوه و دائمی دارد و و از طرفی با مقدس مآبهای جاهل متعصب و شبه روشنفکران افرنگی مآب لائیك - که هر دو دسته اخیر را سروته یك کرباس می داند - مخالف است و همواره در حال در گیری و نبرد. نظر و برداشت او از گروه اخیر این است:

«... چنین موجوداتی که پیش از این، صاحب گذشته و ریشه و ارزشهای اصیل و خود جوشی و خود سازی و غنای معنوی برجسته ای بوده اند، امروزه به فقیری رسیده اند که جز در رابطه با اروپایی و تشّبه به شکل اروپایی وجود خود را احساس نمی کنند و اگر این موهبتِ «تقلید و تظاهر و تشّبه»! را از او بگیرند، وجودی فاقد ماهیّت می شوند. اینان خود را متمّدن می نامند، زیرا اروپائی اول کاری که کرده است محو و دفنِ همه فرهنگها و انکار همه ارزشها بوده است و اثباتِ این اصل که تنها شکل ممکنِ فرهنگ و تمدن، همان است که ماسكِ اروپایی دارد ولاجرم او که به اروپایی تشّبه می جوید، خود رامتمدن احساس می کند. در حالی که خود اروپایی هرگز او را به چنین اسم و رسمی نمی شناسد. او را نه متمدن (Civilise) بلکه، آسیمیله (Assimile) می نامد و آسیمیلاسیون (Assimilation) به معنی شبیه سازی است. یعنی: غیراروپایی که خود را تشبیه اروپایی می نماید و باکمال تعجب، من همین اصطلاح را - باهمان دیا لکتیك که در رابطه میان غیر اروپایی و اروپایی هست - در این سخن عمیقِ پیغمبر(ص) یافته ام که: «من تشبه بقوم فهومنه»! هر که خود را به قوم دیگری تشبیه سازد،دیگر به جامعه خود پیوسته نیست، به قوم دیگری وابسته است، چه از ریشه

خود بریده است، باخود بیگانه شده است آیینه دیگری شده است، آسیمیله «هم لفظاً و هم معناً» همین «متشبّه» است.

امّا چه کسی خود را به دیگری شبیه می سازد، از خود می گریزد، خود را عجولا نه و مصرّانه انکار می کند، پیوندهایش را وحتّی فطرت تاریخی و اجتماعی و ماهیّت های اجتماعی - فرهنگی اش راکتمان می کند و با تحقیر خویش، از خویش به دامن بیگانه می گریزد و می کوشد تا بافنای خویش، در او که اعلا و اکمل و اجّل است، به بقا برسد؟

...بلی این حالات غالباً ویژه تحصیل کرده های سطحی و تصدیق دارهای بی مایهٔ جدید ماست. زیرا مردم قدیمی ما - چه عامی و چه عالم - هرگز به این بدبختیهای مهموع دچار نبوده اند...(٤٤)»

گروه دیگری که در تمام نوشته های باقیمانده از دکتر شریعتی، مورد انتقادات تند و خشم آگین او قرار گرفته اند، شبه عالمان متحجّر مرتجعی هستند که در قالبهای سنتی و محصور در یك جهان بینی بسته و تاریك منجمد باقی مانده اند،آنها غالبًا روحانی نماهای وابسته به طبقه حاکم و سرسپرده دربارهای صفویه وقاجاریه و پهلوی می باشند، کسانی که به تعبیر او: «از خون - پاك امام حسین(ع) - تریاك ساخته اند و از شهادت، مایه مقبولیّت و از شهید زنده، قبرمرده و از تشیّع جهاد و اجتهاد و اعتراض، تشیع تقیهٔ و تقلید و انتظار به معنی نفاق از ترس وگریز از فهم و فرار از مسئولیت که برابر است بالش بودن (٤٥)»

ویژگیهای اخلاقی و روحی این گروه و زیانهایی که توسّط آنها به اسلام

ناب محمدی و تشیعِ سرخ علوی وارد می شود، در کتابهایِ بازگشتِ به خویشتن و تشیع علوی و تشیع صفوی دکتر استادانه تحلیل گردیده است.

* * *

– یکی از نشانه های ژرف اندیشی علامّه اقبال، توجّهی است که به نقش سازنده و فعّال زنان مسلمان در پیشبرد جوامعِ اسلامی دارد و بدین جهت آنان را با نعوت و القابی چون: « اساسِ ملت وقوت دین(٤٦) » – «امینِ نعمت آیینِ حق(٤٧) » و «حافظِ سرمایهٔ ملّت(٤٨) » می ستاید و همواره به ایشان توصیه می کند که « چشمِ هوش از اسوه زهرا(٤٩) » مبندند و از جذبه های پر فریب دنیای فاسد امروز بپرهیزند. چــه اعتبار یك جامعه به داشتن مادرانِ فهمیده فدا کاری است که فرزندانی شایسته و صالح در دامن بپرورند. ابیات ذیل که باعنوان «خطاب به مخدرات اسلام» سروده شده، بیانگر اهمیت و احترامی است که اقبال برای مادران و دختران ملّت اسلامی قائل است:

| | |
|---|---|
| ای ردایت پردهٔ ناموسِ ما | تابِ تو سرمایه فانوسِ ما |
| طینتِ پاك تو مارا رحمت است | قوتِ دین و اساس ملّت است |
| کودك ما چون لب از شیرِ تو شست | لااله آموختی او را نخست |
| ...ای امینِ نعمتِ آئینِ حق | در نفسهای تو سوزِ دینِ حق |
| دورِ حاضر، تر فروش وپرفن است | کاروانش نقدِ دین را رهزن است |
| صیدِ او آزاد خواند خویش را | کشته ی او زنده داند خویش را |
| آب بند نخلِ جمعیت تویی | حافظ سرمایه ملّت تویی |
| از سرِ سودوزیان سودا مزن | گام جز برجاده آبا مزن |
| هوشیار از دستبردِ روزگار | گیر فرزندان خود را درکنار |

فطرت تو جذبه ها دارد بلند  چشم هوش از اسوهٔ زهرا مبند
تا حسینی شاخِ تو بار آورد  موسم پیشین به گلزار آورد (۵۰)

و خطاب به دخترانِ مسلمان، او را چنین توصیه ها و پیغامی است:

بهل ای دخترک این دلبری ها  مسلمان را نزیبد کافری ها
منه دل بر جمالِ غازه پرور  بیاموز از نگه غارت گریها

---

نگاه توست شمشیرِ خدا داد  به زخمش جان ما را حق به ما داد
دل کامل عیار آن پاک جان برد  که تیغ خویش را آب حیا داد

---

ضمیر عصرِ حاضر بی نقاب است  گشادش در نمود رنگ و آب است
جهانتابی ز نورِ حق بیاموز  که او باصد تجلّی در حجاب است

---

جهان را محکمی از اُمهّات است  نهادشان امین ممکنات است
اگر این نکته را قومی نداند  نظامِ کار وبارش بی ثبات است (۵۱)

---

ـ همچنین از جنبه های قوی و زیبای آثار دکتر شریعتی ، عنایتی است که این اسلام شناس دزد آگاه به والایی مقام زن در اسلام دارد و ضمن یاد آوری این نکتهٔ حکمت آمیز که « اسلام درعین حال که باتبعیضات موجودِ میانِ زن و مرد به شدّت مبارزه می کند، درعین حال نه طرفدار تبعیض است و نه معتقد به تساوی، بلکه می کوشد تا در جامعه هریك را در جایگاه طبیعی

خویش بنشاند. تبعیض را جنایت می داند و تساوی را نادرست. طبیعت زن را نه پست تر از مردمی شناسد و نه همانندِ مرد. طبیعت این دورا در زندگی و اجتماع مکمل یکدیگرسرشته و از این رو دست که اسلام بر خلافِ تمدّنِ غرب، طرفدار اعطای حقوق طبیعی به این دواست نه حقوقِ مساوی و مشابه و این بزرگترین سخنی است که دراین باره می توان گفت(۵۲) » به دنباله این مبحث می افزاید:

« آنچه مُسلّم است این که: از میانِ مصلحان و اندیشمندان بزرگ تاریخ که غالباً یا زن را ندیده اند و یا به خواری در او نگریسته اند، محمد(ص) تنها کسی است که جدا به سرنوشت زن پرداخته و حیثیت انسانی و اجتماعی و حقوقِ اجتماعی وی را به او داده است. (۵۳) »

دکتر شریعتی در کتاب ارزندهٔ خود « فاطمه فاطمه است» ضمن آن که همانند اقبال، حضرت زهرا را أسوهٔ حسنه و الگوی کامل برای پیروی زنان عالم معرّفی می کند، بحثهای جالب و دقیقی را دربارهٔ تیپ های گوناگون زن در جوامعِ کنونی دنیای اسلام دارد - هم در این کتاب و هم در دیگر آثارش، مخصوصاً در کتاب: اقبال معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - با محکوم کردنِ تجمّل پرستی، به سَبکی طنز آمیز لغزشگاههای زنان را در روزگار حاضر نشان می دهد و از خانمهای وابسته به تیپ به اصطلاح « علیّه عالیه» که خود را به صورت مجسّمه های رنگ آمیزی شده از مواد آرایشی در می آورند: همچنین از زنان سُنتّی و متقدّم و متجدّد یا دمی کند(۵٤). او در بحث چگونه بودنِ زن مسلمان در کتابِ زن - بخش فاطمه است-

نظر خود را درباره زنان موجود در اجتماعات اسلامی چنین بیان داشته است:

«درجامعه و فرهنگِ اسلامی، سه چهره از زن داریم: یکی زن سنتی و مقدّس مآب و یکی چهرهٔ زن متجدّد و اروپائی مآب که تازه شروع به رشد و تکثیر کرده است و یکی هم چهرهٔ فاطمه علیها سلام و زنانِ فاطمه وار که هیچ شباهت و وجه مشترکی با چهره ای به نام زنِ سنّتی ندارند. سیمایی که از زنِ سنتی در ذهنِ افراد وفادار به مذهب در جامعهٔ ما تصویر شده است، باسیمای حضرت فاطمه همان قدر دور و بیگانه است که چهرهٔ فاطمه با چهرهٔ زنِ مُدرن(۵۵)»

* * *

- نگرانی اقبال از تهاجمِ فرهنگی غرب منحط به کشورهای اسلامی که حاصل آن فساد اخلاقی و بی اعتقادی جوانان و از دست رفتنِ اصالتِ فرهنگ اسلامی است و توجّه او به مفاسدِ عصرِ حاضر و لغزشگاههایی و موانعی که برسر راه نسل جوان ازلحاظِ تعلیم و تربیت وجود دارد و همدردی که با آینده سازان جوامع اسلامی - نظیر ابیات ذیل - دارد:

جوانان را بد آموز است این عصر

شب ابلیس را روز است این عصر

بدامانش مثالِ شعله پیچم

که بی نور است و بی سوز است این عصر

چه عصر است این که دین فریادی اوست
هزاران بند در آزادی اوست
زروی آدمیت رنگ و نم برد
غلط نقشی که از بهزادی اوست

---

چه گویم رقص تو چون است و چون نیست
حشیش است این نشاطِ اندرون نیست
به تقلید فرنگی پای کوبی
به رگهای تو آن طغیان خون نیست(۵٦)

---

فسادِ عصر حاضر آشکار است     سپهر از زشتی او شرمسار است
اگر پیدا کنی ذوقِ نگاهی     دو صد شیطان تو را خدمتگزار است

---

به هرکو رهزنان چشم و گوشند     که در تاراج دلها سخت کوشند
گران قیمت گناهی باپشیزی     که این سوداگران ارزان فروشند

---

و دکتر شریعتی نیز در اغلب نوشته های خود، بویژه در کتاب « پدر، مادر، ماامتهمیم» همنوا با علامه اقبال اضطراب و رنج عمیق خویش را از سر نوشت نامعلومِ نسلِ جوان امروز که در برزخ فرهنگِ سنتی و جدید و در برابر سیلِ بنیان کن تهاجمِ فرهنگِ منحط و استعماریِ شرق و غرب قرار دارد، با چنین

عبارات غمرنگی بیان داشته است:

«این نسل دارد از دست می رود، این نسل درمیانهٔ دو پایگاه تجدّد و تقدّم، دو قطب مجهز شکل گرفته: سنت و بدعت، فلیسم و فکلیسم، ارتجاع و انحراف، مقلّدین گذشته و مقلّدین حال، کهنه پرست و غرب پرست، متعصّب مذهبی و متعصّبِ ضد مذهبی تنها مانده و بی پایگاه و بی پناه، این نسل به در قالبهای قدیم موروثی مانده است و نه در قالب های جدید تحمیلی و وارداتی شکل گرفته و آرام یافته. درحالِ انتخاب یك ایمان است، نیازمند و تشنه. آزاد است امّا آواره... او در برابر صدها ایدئولوژی و مکتب فلسفی و اجتماعی و علمی امروزی که از تمدنِ جدید بر او هجوم آورده اند، نمی تواند بایستد...

برای این نسل کاری بکنید. برای او خوراك فکری تازه فراهم کنید. برای حرف زدن با او، برای شناساندن اسلام و تشیُّع و فرهنگ و تاریخ و ایمان و توحید و قرآن و محمد و علی و فاطمه و کربلا و امام و عدالت و امامت و جهاد و اجتهاد ... زبان تازه بافرینید. دست به خلق یك احساسِ اسلامی یك نهضت انقلابی فکری، یك جوشش نو و نیرومند شیعی بزنید. این فرصت ازمیان می رود، این ایمان و مذهب به فردا نمی رسد، هنوز که می توان و هنوز که می توانید، کاری بکنید. والسّلام.(۵۷)»

- حمایت از مستضعفان و مظلومان تاریخ تمدّنِ انسان که روزی به نام بردگان، بندگان و غلامانِ زرخرید، خداوندان زر و زور و تزویر را در جنگها و احداث کاخها، مزارع، باغها، تفریحگاهها و بناهای شکوهمندی چون اهرام

ثلاثه مصر و دیوارچین، بیگاری می دادند و در عصر ما با عنوان ملتهای ضعیف تحت ستم ملعبه استعمار و استثمار و استحمار ابر قدرتهای جهانخوار هستند، از نکته های هشیاری بخش جالب در اندیشه های بشر دوستانه اقبال لاهوری است او در مثنوی «بندگی نامه» خود که با مطلع ذیل آغاز می شود:

گفت با یزدان مه گیتی فروز تاب من شب را کند مانند روز(۵۸)

در گفتگویی که ماه آسمان با خداوند دارد، به زبان ماه وضع رقت بار مردم ستمدیده شبه قاره هند را - قبل از استقلال - یا به تعبیر وی:

خاکدانی با فروغ و بی فراغ چهرهٔ او از غلامی داغ داغ(۵۹)

را وصف می کند و سپس عواطف و روحیات مستضعفان تاریخ که آنها را «غلام و بنده» می نامد - ضمن غمخواریشان - این گونه تحلیل و ارائه می نماید:

از غلامی دل بمیرد در بدن از غلامی روح گردد بارِتن
از غلامی ضعف پیری در شباب از غلامی شیرِغاب افکنده ناب

از غلامی بزم ملت، فرد فرد این و آن با این و آن اندر نبرد
از غلامی مردِ حق زنّار بند از غلامی گوهرش نا ارجمند
شاخِ اوبی مهر گان عریان ز برگ نیست اندرجانِ او جزبیم مرگ
کور ذوق و نیش را دانسته نوش مرده بی بی مرگ و نعش خود به دوش
آبروی زندگی در باخته چون خران باگاه وجو در ساخته
مرگها اندر فنونِ بندگی من چه گویم از فسون بندگی
ازنیِ او آشکارا رازِ او مرگ یك شهراست اندر سازِ او

در غلامی تن زجان گردد تهی    از تن بی جان چه امید بهی
ذوق ایجاد و نمود از دل رود    آدمی از خویشتن غافل رود
جبرئیلی را اگر سازی غلام    برفتند از گنبد آئینه فام
دین و دانش را غلام ارزان دهد    تا بدن را زنده دارد، جان دهد
گرچه برلبهای او نام خداست    قبله ی او طاقت فرمانرواست
از نگاهش دیدنی ها در حجاب    قلب او بی ذوق و شوق انقلاب
زندگی بار گران بر دوش او    مرگ او پرورده آغوش او
از غلامی ذوق دیداری مجوی    از غلامی جان بیداری مجوی
حکمران بگشایدش بندی اگر    می نهد برجان او بندی دگر
سازد آئینی گره اندر گره    گویدش می پوش از این آئین، زره
بند برپای است و برجان و دل است    مشکل، اندر مشکل اندر مشکل است(۶۰)

اقبال ضمن آن که روح بردگی و غلامی و تن به مذلّت دادن در برابر ستمگر و بنده غیر خدا شدن را نفرت انگیز ترین خصیصهٔ اخلاقی می داند و آن را زائیده جهل و بی ایمانی می شناسد و باچنین تعبیراتی تقبیح می کند:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد(۶۱)

امّا غم جانکاه خویش را برستمی که تاکنون از جانب زورمندان رزمدار مزوّر برمزدوران زحمت کش مظلوم رفته و می رود، در چنین نغمه های غمرنگ لطیف اظهار می کند و ضمن بث و شکوایی باعنوان «نوای مزدور»

راهِ انتقام لاله های پرپرشده صحرای استضعاف را از رهزنان چمنِ انسانیت این گونه نشان می دهد:

ز مزدِ بنده کر باس پوش و محنت کش
نصیب خواجه ناکرده کار، رختِ حریر
ز خونفشانیِ من، لعلِ خاتم والی
ز اشکِ کودکِ من، گوهرستام امیر
ز خون من چو زلو فربهی کلیسا را
بزور بازوی من، دست سلطنت همه گیر
خراب رشکِ گلستان ز گریهٔ سحرم
شباب لاله و گل از طراوتِ جگرم
بیا که تازه نوا می تراوداز رگِ ساز
مئی که شیشه گدازد به ساغر اندازیم
مغان و دیرِ مغان را نظام تازه دهیم
بنای میکده هایِ کهن بر اندازیم
ز رهزنانِ چمن انتقام لاله کشیم
به بزم غنچه و گل، طرحِ دیگر اندازیم
به طوفِ شمع چوپروانه زیستن تاکی
ز خویش این همه بیگانه زیستن تاکی(۶۲)

– و دکتر شریعتی نیز، باروحی آزرده از غمِ فقر و رنج زندگی و تنی پرورش یافته در: «کویر، جایی که آبادی نیست. جائی که سعادت و رفاه برخورداری نیست. امّا خشکی و فقر و سختی زندگی هست. و از طرفی

وابسته به طبقه و نژادی که خون هیچ شریفی.

از آنهائی که شرافتشان به طلاء وزور وابسته است - در رگش نیست(٦٣)» همدردی و غمخواری خود را با مستضعفان عالم یعنی؛ بردگان: غلامان و ستمکشان تاریخ، در کتاب پُر رمز و راز و آکنده از سوز و گداز خویش «آری این چنین بود برادر» به هنگام توصیف از بردگانی که هشتصد ملیون تخته سنگ بزرگ را از اُسوان، از فاصله ۹۸۰ کیلومتری قاهره به این شهر آورده اند تا اهرام سه گانه مصر - شاهکارمعماری دنیای باستان - را بر آرامگاه فرعون و ملکه مصر برپا سازند، این گونه بیان داشته است: «...از آن همه کار، از شاهکاری چنان عظیم، دچار شگفتی شده بودم که ناگهان در گوشه ای - به فاصله ۳۰۰، ٤۰۰متری، قطعه سنگهایی دیدم که متفرق برهم انباشته شده اند. از راهنمایم پرسیدم آنها چیست؟ گفت: آنها دخمه هایی هستند که چندین کیلومتر در دلِ زمین حفر شده اند. پرسیدم چرا؟ گفت: سی هزار برده، سی سال، سنگهایی چنان عظیم را از فاصلهٔ هزار کیلومتری به دوش می کشیدند و گروه گروه در زیر این بارِ سنگین، جان می سپردند. و هر روز خبرِ مرگ صدها نفر از آنان را به فرعون می دادند. امّا نظام بردگی که به قول «شوارتز» باعث شد، تا هیچ وقت - حتّی اهرم و چرخ ایجاد نشود - چون وجود بردگانِ ارزان بی نیازیشان می بخشید، بی اندکی ترحّم اجساد لهیده بردگان را به گودالها می ریخت و بردگانیِ دیگر را به سنگ کشی وامی داشت.

گفتم: می خواهم به دیدنِ آن هزاران برده لهیده خاك شده بروم. گفت: آن

جاویدنی نیست، دخمه هایی از گور هزاران برده است که به دستور فرعون، در نزدیکی گور او: در خاکشان چیده اند تا همچنان که در زندگیشان نگهبانش بوده اند و جسم شان را به خدمتش داشته بودند، در مرگ نیز نگهبانیش کنند و روحشان راهم به کارِ خدمتش بدارند.

گفتم: دیگر رهایم کن که مرا به همراهی تو نیازی نیست. من خود می روم و رفتم. درکنار دخمه ها نشستم و دیدم چه رابطه خویشا وندی نزدیکی است میانِ من و خفتگان در این دخمه ها، چه هر دو، از یك نژادیم. راست است که من از سرزمینی آمده ام و آنها از سرزمینهایی. من از نژادی هستم و آنها از نژادی. اما اینها تقسیم بندیهای پلیدی است تا به وسیله آن انسانها را قطعه قطعه کنند و خویشاوندان را بیگانه نشان دهند و بیگا نگان را خویشاوند. امّا من، بیرون از این تقسیم بندیها، از این سلسله و نژادم و خویشاوند و همدردشان هستم و چون دیگر بار به اهرام عظیم نگریستم، دیدم که چقدر باآن عظمت و شکوه و جلال بیگانه ام. یا، نه، چقدر به آن عظمت و هنر و تمدن کینه دارم. زیرا همه آثار عظیمی که در طولِ تاریخ، تمدّنها را ساخته اند، براستخوانهای اسلافِ من ساخته شده است. دیوارِچین را پدران برده من بالا بردند و هرکس نتوانست سنگینی سنگهای عظیم را تاب بیاورد و درهم شکسته شد، در جرزِ دیوار گذاشته شد.

دیوارِ چین و همه دیوارها و بناها و آثارِ عظیم تمدنِ بشری، این چنین به وجود آمد: سنگ سنگی بر گوشت و خون اجداد من. دیدم تمدن، یعنی دشنام، یعنی نفرت، یعنی کینه، یعنی: آثارِ ستم هزاران سال، برگرده و پشتِ

اجدادمن... درمیان انبوه دخمه ها نشستم ودیدم چنان است که پنداری همه آنهایی که دردل دخمه ها خفته اند برادران منند. به اقامتگاهم بازگشتم و به برادری از گروه بیشمار بردگان نامه ای نوشتم و آنچه را در عرض پنج هزار سال، بر ما رفته بود، برایش شرح دادم. پنج هزارسالی که او نبوده است، امّا بردگی وبرده - در شکل های مختلفش بوده است.

نشستیم و برایش نوشتم که: ای برادرم تورفتی، و ماهمچنان درکار ساختن تمدن های بزرگ، فتح های نمایان و افتخارات عظیم بودیم! به دهها و روستا هایمان می آمدند و چون چهار پایانمان می گرفتند و می بردند و ما را به کار ساختن گورهایشان می کاشتند... گاهی مارا به جنگ می بردند. جنگ علیه کسانی که نمی شناختیم، و شمشیر کشیدن، به روی کسانی که نسبت به آنها هیچ کینه ای نمی ورزیدیم. مارا می بردند و مادران و پدران پیر و شکستهٔ مان، چشم انتظارمان می ماندند، انتظاری که هرگز پاسخی نمی یافت.(٦٤)»

و در ادامه این بحث، دکتر ضمن اشارتی دقیق به تحولات سیاسی که باروی کارآمدن زورمندان حاکم یعنی: فراعنه، قیاصره و اکاسره، در عرصهٔ عالم و رهگذر تاریخ پیش می آید و مصلحانی چون: زردشت و مانی و بودا و کنفسیوس ظهور پیدا می کند؛ مبعوثانی که به تعبیر او«هنوز از خانهٔ بعیثشان فرودنیامده - بی اعتنا به بردگان مظلوم و بدون آن که از آنان یادی کنند و نامی ببرند - یکسر راهی کاخ و قصری می شوند(٦٥)» سپس به ظهور پیامبر اسلام(ص)، و ندای برابری و برادری که اسلام سرمی دهد،

اشارتی لطیف دارد و ضمن این مبحث با تکیه به بُعد عدالت اجتماعی اسلام و ملاك برتری در این مکتب که: «یاایّهاالناس! کُلُکم لآدمُ و آدمُ من تراب. لا فَضلَ لعربی علی عجمیٍ الاّ بالتقوی(٦٦)» و حمایتی که دین مبین اسلام از مظلومان و مستضعفان کرده است؛ مذهبی که در واقع پایه های آن با ایثارها فدا کاریها و جانبازیهای محرومان مستحکم شده است، بااین عبارات، رنج خود را تسکین می دهد و همدردیش را با ستم دیدگان اظهار می کند:

«...امّا ای برادر! ناگهان خبریافتم که مردی از کوه فرود آمده است و درکنار معبدی فریاد زده است که: من از جانب خدا آمده ام. بر خودلرزیدم، نکند با زفریبی تازه برای ستمی درکار باشد! امّا چون زبان به گفتن گشود، باورم نشد: او می گفت: «- من از جانب خدا آمده ام که اراده کرده است تا برهمه بردگان و بیچارگانِ زمین منّت بگذارد و آنان را پیشوایانِ جهان و وارثان زمین قرار دهد..(٦٧)»

شگفتا! چگونه است که خداوند، بابردگان سخن می گوید و به آنها مژده نجات و نوید رهبری و وراثت بر زمین می دهد!!

باورم نشد. گفتم: او نیز همچون پیامبران دیگر - در ایران و چین و هند - شاهزاده ای است که به نبوّت مبعوث شده است، تابا قدر تمندی هم پیمان شود و قدرتی تازه بیافرینند.

گفتند: نه، یتیمی بوده است وهمه او را دیده اند که در پشت همین کوه، گوسفندان را می چرانیده است.

گفتم: عجبا! چگونه است که خداوند فرستاده اش را از میانِ چوپانان برگزیده

است؟!

گفتند: او آخرین خلقهٔ سلسله چوپانان است و اجدادش، همه رسولان چوپان.

از شوق - یا از هراسی گنگ - برخود لرزیدم که برای نخستین بار، از میان ما پیامبری خاسته است.

به او ایمان آوردم، چرا که همه برادرانم را گرد او دیدم: «بلال»: برده برده زاده از پدر و مادر، - بیگانه ای از حبشه، «سلمان»: آواره ای به بردگی گرفته شده از ایران: «ابوذر»: فقیر درمانده گمنامی از صحرا. «سالم» غلام زن حذیفه: این بیگانه ارزان قیمت، بردهٔ سیاه پوست که اکنون پیشوای یاران او شده است.

باور کردم و ایمان آوردم، چرا که کاخش چند اطاق گلی بود - که خود در گل و خاک کشیدن بنای آنها، شرکت کرده بود و بارگاه و تختش تکهٔ چوبی بود انباشته از برگهای خرما! این همه دستگاه او بود و تا بود چنین بود و چنین مرد.

آمدم، از ایران، از نظام موبدان و تبارهای بزرگ - که همواره برای جنگها و قدرتها به بردگیمان می کشیدند - گریختم و به شهر او آمدم و درکنار بردگان و آوارکان و بی پناهان جهان، با او زیستم تا پلکهایش در سنگینی مرگ خورشیدمان را پرده کشید.(٦٨)»

* ** *

آنچه گذشت، سایه روشنی کم رنگ بود که از افکار و آرمانهای همسان علامه محمد اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی نموده شد. بی گمان،

نقشِ اصلی و اساسی این دو متفکّر و ادیب نامور پاکستانی و ایرانی که به واقع معمارانِ جدید بنای تفکّر اسلامی هستند، استخراج و پالایش اندیشه های راستین اسلام و معارف ناب محمدی از خرافات و پیرایه هایی است که در طولِ تاریخ توسّطِ دشمنان اسلام یا دین باورانی قشری و کج اندیش بدان افزوده و پیوسته شده است.

مرحوم اقبال بازبان دلکش شعر فارسی، زیبا ترین سرود جهشها را به منظور ایجاد انقلابی در فرهنگ اسلامی مترنم شده و از این رهگذر، رسالت خود را به نحوی شایسته به انجام رسانیده است و شادروان دکتر علی شریعتی نیز به مدد خامه هنرزا و نثر استوار و شعر گونه اش در روشنگری افکار و نشرِ حقایق اسلامی به موفقیّتهایی افتخار آفرین و شایان تحسین نائل آمده است.

لطف سخن و محبوبیت این دو متفکّر بزرگ در کشورهای اسلامی و ترجمه آثار گرانبهایشان به اغلب زبانهای زنده جهان موهبتی است بزرگ برای امروز و آینده جهان اسلام که مسلمانان باید آن را مغتنم شمارند و خداوند را براین نعمت و موفقیّت سپاسگزار باشند.

روحشان شاد و راهشان پررهرو باد

## حواشی:

۱ـ مرحوم دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۲ قمری مطابق با ۱۹۳٤ میلادی متولد می شود و در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی فوت می کند.

۲- رك: اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، نوشته: دکتر علی شریعتی تهران ص ۸

۳- رك: مآخذ پیشین، صفحات ۸٤، ۸۵، ۸٦

٤- رك: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال. با مقدمه احمد سروش، تهران ۱۳٤٤، انتشارات کتابخانه سنایی، صفحات چهل و نه و پنجاه.

۵- مولانا این مضمون را، چنین به رشته نظم در آورده است.

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت    کآن که خود بشناخت یزدان را شناخت

این عبارت در شرح نهج البلاغه عبده ج ٤ ص ۵٤۷ منسوب به امیر مؤمنان علی(ع) با تعبیر: «اذا عرف نفسه»، جزو احادیث نبوی آمده است (کنوز الحقایق ص ۹)- به نقل احادیث نبوی، جمع و تدوین، بدیع الزمان فروز انفر، تهران ۱۳٤۷ ش- انتشارات امیر کبیر، صفحه ۱٦۷

٦، ۷، ۸- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۱٦، ۱۷، ۳۲

۹- رك: دیوان اشعار حافظ، تصحیح، محمد قزوین و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران، انتشارات زوار، ص ۲۸

۱۰- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - همان - ص ۹۸

۱۱- Promethee - در اساطیر یونانی رب النوع آتش است و خالق نوع

بشر و مظهر نبوغ انسانی.

۱۲- رك: بازگشت به خویشتن، باز گشت به کدام خویش؟ از : برادر شهید علی شریعتی تهران ۱۳۵۷، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ۳۱، ۳۲

۱۳، ۱٤- رك:اقبال، معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی-همان- صفحات ٤، ٥

۱٥- کلّیاتِ اشعارِ فارسیِ اقبال - همان - صفحات ۳۳، ۳٤

۱٦- رك: کویر، نوشته: دکتر علی شریعتی، مشهد ۱۳٤۹، چاپ طوس، ص ۱۰۲

۱۷- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - همان - ص ۱۰

۱۸- رك: اسلام شناسی، از ، دکتر علی شریعتی، چاپ مشهد ۱۳٤۷، صفحات ٤۲۹، ٤۳۰

۱۹- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - بخش رموز بیخودی، ص ۱۰۳

۲۰- رك: زن، از معلّم شهید: دکتر علی شریعتی، چاپ اولّ تهران ۱۳٦۰، انتشارات سبز مجموعه آثار شماره ۱۲، صفحات ۲۰۲، ۲۰۳

۲۱- "حقّا که بنای لا اله هست حسین" از: خواجه معین الدین چشتی (رح)

۲۲- رك: کلیات اشعار فارسی - همان - رموز بیخودی، صفحات ۷٤، ۷٥

۲۳- حسین وارث آدم، نوشتهٔ: دکتر علی شریعتی،تهران ۱۳٤۹، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ٦٤ تا ٦۸

۲٤- رك: نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم، تهران ۱۳۹۰ انتشارات جاویدان، ص ۲۱۱

۲٥- سورهٔ مبارکه حجرات / ٤۹ آیه، ۱۰

۲۶- سوره مبارکه آل عمران / ۵ آیه ۱۰۳

۲۷، ۲۸، ۲۹- کلیات اشعار فارسی اقبال-همان-صفحات ۲۰۳، ۱۶، ۷۷ و پنجاه و یك

۳۰، ۳۱- کلیات اشعار اقبال - همان - ص ۷۸

۳۲- رك: بازگشت به خویشتن - همان - صفحات ۳۹۷، ۳۹۸

۳۳- رك: بازگشت به خویشتن، بازگشت به کدام خویش؟ - همان - صفحات ۲۸۳، ۲۸٤

۳٤، ۳۵- کلیات اشعار اقبال - همان - صفحات ۳۱۷، ٤۵۷

۳۶- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - همان - صفحات ۵۶ - ۵۶

۳۷، ۳۸، ۳۹- کلیات اشعار اقبال - همان - صفحات - ۳۸٤ (جاوید نامه) ۵۷، ٤۸۲ (ارمغان حجاز)

٤۰، ٤۱، ٤۲- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ٤۸۳، ٤۸٤ و ٤۸۵ (ارمغان حجاز)

٤۳- مآخذ پیشین، صفحات ۳۹۹، ٤۰۰ (پس چه باید کرد؟)

٤٤- رك: بازگشت به خویشتن. همان. صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳

٤۵- رك: تشیع علوی، از: دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۲، انتشارات کتابخانهٔ دانشجوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۱۵۵

٤۶، ٤۷، ٤۸، ٤۹- رك: کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - ص ۱۰٤

۵۰، ۵۱- مآخذ پیشین، ص ۱۰٤ و صفحات ٤۶۵ و ٤۶۶

۵۲، ۵۳- رك: اسلام شناسی - همان - صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰

۵٤- رك: اقبال: معمار تجدید تفکّر اسلامی - همان - صفحات ۰٤ تا ۰۵

۵۵- رك: زن، از معلم شهید دکتر علی شریعتی - همان - ص ٤۱

۵٦، ۵۷- رك: کلّیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ٤٦٦، ٤٦۷، ٤۷۸، ٤۷۹

رك: پدر، مادر ما متهمیم- همان - صفحات ۱۳۹ تا ۱٤۱

۵۸، ۵۹- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - بندگی نامه صفحات ۱۷۸

۰٦، ٦۱، ٦۲- مآخذ پیشین، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸٦ و ۲۳۹ و ۲۷۰،

٦۳، ٦٤، ٦۵- رك: آری این چنین بود برادر: نوشتهٔ: دکتر شریعتی، چاپ تهران رمضان ۱۳۹۱هـ .ق، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ۱ تا ۵

٦٦- رك: تحف العقول عن آل الرسول، تألیف: ابن شعبه حرّانی، به تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ تهران. ۱۳٤۲، ص ۳٤

٦۷- اشارت است به آیه ۵ از سوره مبارکه قصص «و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم آئمةً و نجعلهم الوارثین»

٦۸- رك: آری، این چنین بود برادر:- همان - صفحات ۸ تا ۱۰

* این مقاله: متن سخنرانی نویسنده است که در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۱شمسی، در سیمنار بزرگداشت پانزدهمین سالگرد شهادت شادروان دکتر علی شریعتی-که باهمکاری بنیاد اقبال -شریعتی و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور، در هتل آواری لاهور برگزار گردید-ایراد شده است.

دکتر نسرین اختر ارشاد
استاد دانشگاه پنجاب، لاهور

# شاهنامه شاهکار فردوسی

ارزش خاص شاهنامه از این حیث است که: نحوهٔ دریافت و زاویه های دیدگاه مردم را نشان می دهد و از لحاظ علومی مانند جامعه شناسی و مردم شناسی مهم است و برای پی بردن به احوال عامه در دورهٔ گذشته ایران اهمیت بسیار دارد. وضع سیاسی و اجتماعی ایران با جنگ قادسیه و نهاوند تغییر کرد، فتوحات پیاپی مسلمانان اعراب را خودبین ساخت تا بحدی که ملت های مغلوب را به چشم بنده نگاه می کردند. بقول استاد دانشمند دکتر ذبیح الله صفا:

"معاملهٔ عرب دورهٔ اموی با این طبقات معامله خواجه و بنده بود، آنان خود را صاحب حق و احسان نسبت به موالی می شمردند، زیرا معتقد بودند که آنان را از کفر و گمراهی رهانیده اند، موالی از کنیه و القاب محروم بودند، اعراب با آنان در یک ردیف راه نمی رفتند. در مجلس ایشان موالی می بایست برپای ایستند و چون یکی از موالی مردی از آنان را پیاده می دید بر او بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشاند و خود در رکاب او پیاده رود. در جنگ ها جزو پیادگان باشد و از غنایم بهره یی نگیرد ـ ـ ـ این حال بر ایرانیان دشوار تر بود زیرا این مردم صاحب حس ملی بودند چنانکه توجه آنان به موضوع ملیت و علاقه به ایران از قدیم ترین آثار ادبی و مذهبی آنان، یعنی از اوستا گرفته تا آخرین آثار معروف عهد ساسانی از همه جا

به نحوی کامل لایح و آشکار است. روایات ملّی ایرانیان نیز ایشان را به گذشتهٔ خود مغرور و از حال ناراضی می ساخت و از این گذشته هنوز یاد عظمت و بزرگواری عهد ساسانی از خاطر ایشان نرفته بود. و با این کیفیات، تحقیرهای تازیان بر آنان سخت گران می آمد". (۱)

لذا ایرانیان که حس ملّیت و سوابق درخشان تاریخی و ادبی و اجتماعی از دیگران و پیشینیان بهتر داشتند این تحقیر و اهانت حکومت اعراب را بر خود سخت ناروا و گران تصوّر می کردند و به اقتضای طبع بلند خود در جستجوی راه هایی بر آمدند که تا حدّ ممکن غرور ملّی و شرافت اجتماعی خود را حفظ کنند و همین امر مایهٔ قیام سخت ایشان در برابر افکار عرب شد و بنابگفتهٔ دکتر ذبیح الله صفا:

"ایرانیان ازین پس سه راه برای مقابله با اعراب پیش گرفتند:

۱- قیام سیاسی که بوسیلهٔ ابو مسلم آغاز شد و با به ایجاد دولت های مستقل ایرانی پایان یافت.

۲- قیام علیه آئین اسلام که فی الواقع نوعی مقاومت منفی با حکومت اسلامی بود و با مقاومت سخت خلفاء مواجه بود.

۳- قیام اجتماعی و ادبی که بوسیلهٔ (دسته ای) بنام "شعوبیه" صورت گرفت، اینان در آغاز کار عبارت بودند از گروهی که بر غرور و خود پسندی (اعراب) و تحقیر سایر اقوام بدیدهٔ انتقاد می نگریستند و می گفتند که اسلام تفاخرین احزاب و قبائل را ممنوع ساخته و بزرگی و بزرگواری افراد را نیز تنها از طریق تقوی و پرهیزگاری دانسته است(۲).

از آنچه که گفته شد، معلوم می شود که ایرانیان از وقتی که اعراب سرزمین ایران را مسخّر کردند تا اواسط قرن چهارم که عهد دقیقی و فردوسی می باشد در قبال تسلّط بیگانگان همیشه مقاومت می کردند و می کوشیدند که موجودیّت خود را حفظ کنند، برای اینکه دورهٔ استبداد تازیان نسبت به ملّت ایران آنان را متوجه مفاخر گذشتگان خود می ساخت که در ذهنشان یکباره فرّ و بزرگواری گذشته را مجسّم می نمود و بدنبال این واقعیت درمیان ایرانیان نهضت عظیمی برای احیاء و ابقای تاریخی ملّی به خصوص احیای پهلوانان قدیم ایران به چشم می خورد و ایرانیان احساسات عمیق و ناله های خود را در حماسه های گیرا، ملفوف ساخته، سر می دادند-بالاخره مقارن زمان فردوسی استقلال و حرّیت سیاسی ایرانیان بعد از حکومت عرب شکوفا شد و این فکر و موضوع که هر شاعر و نویسنده نماینده روح ملّت می باشد در زمان فردوسی در مغز ایرانیان رسوخ کامل پیدا کرد و تحت تأثیر محیط خود مسئله ملّیت و میهن پرستی فردوسی روشن تر می شود.

علاوه برین بقول "جاکا بچیر" دانشور یوگسلاوی:

"چون فردوسی شاهد انقلاب خراسان و پریشانی احوال سلسلهٔ ایران دوست سامانیان بوده است و با دیدهٔ عاقبت بین، پیشرفت روز افزون غزنویان و توسّط آنان نفوذ تازیان و از بین رفتن حسّ ایران پرستی را مشاهده می کرد و به خوبی متوجه خطرها و زیان های بروز چنین وقایعی بود می دانست که احتمال دارد در قرون آینده داستان های ملّی و توأم با آن احساسات ملّی ایرانی متروک شود، ازین جهت فردوسی به سرودن شاهنامه پرداخت". (۳)

این امر نیز قابل توجه است که فردوسی داستان ها و تاریخ ایران را شخصاً جمع آوری نکرده است بلکه کتابی را که قبل از او فراهم آورده بودند فقط به نظم در آورده است، و بنا بگفتهٔ ناشر شاهنامه فردوسی:

"فردوسی در عین علاقه به ایران در شاهنامهٔ خود امانت روایات اصلی مأخذ خود را رعایت کرده و به شهادت محققین فردوسی هیچ گاه تابع احساسات و عرض نشد و به میل و خواهش خود در آنها دست نبرده و نمی خواسته از متابعت مأخذ قدیمی فرا تر رود، چنانکه در آغاز داستان رزم کاموس خود می گوید:

کنون رزم کاموس پیش آوریم
ز دفتر بگفتار خویش آوریم

و یا در آغاز داستان رزم بیژن گفته است:

مرا گفت کز من سخن بشنوی
به شعر آری از دفتر پهلوی

ذکر مکرر دفتر پهلوی و به شعر آوردن آنچه در آن دفتر بوده دلیلی براین مدعا است که امانت فردوسی در نقل مطالب از مأخذ قدیم تا بدرجه ای بود که نه تنها در داستان ها هیچ گونه تصرّفی نمی کرد بلکه چنانکه از شاهنامه بر می آید در مطابقت سخنان خویش بامتون اصلی سعی و کوشش فراوان مبذول می داشت. (٤)

می توانیم ازین لحاظ فردوسی را احیاء کنندهٔ آثار گذشتهٔ ایرانیان بدانیم، چنانکه سیّد ابوالقاسم انجوی در آغاز تألیف خود "مردم و شاهنامه"

می نویسد:

"فردوسی را مقصدی بس بلند به آفرینش این اثر بزرگ را داشته است و آن مقصد منیع احیاء قومیت خوار شده ایران، زنده کردن روح خسته و پژمرده ایرانی، و مرهم نهادن برجراحات عمیقی بوده است که سیادت و تسلّط بیگانگان بر پیکر اجتماع ایران وارد ساخته بود ---- و او جوانی خود را در راه مقصد عالی خویش به پیری می رساند ---- و چاره کار را در آن دید که روشنی ها و بهروزی های پیشین را بیاد مردم آورد و مصمّم شد که مردم مأیوس و خشمگین را بر ضد بیگانگان بشوراند و زبان گویای عواطف رنجدیده مردم گردد تا به هوش آیند و متوجّه مقام تاریخی خود شوند. (٥)

یعنی فردوسی با صدای رعد آسا برای ایرانیان فریاد می زند و می گوید شما که همیشه مظهر بزرگی و پشتیبان نیکی بوده اید، آماده باشید تا روزگار سعادت خود را دوباره تجدید کنید. این است مقصود حقیقی شاهنامه و پیام فردوسی به هم وطنان خویش-ولی نهضت ملّی زبان ملّی می خواست تا عامه مردم که بزبان تازی رغبتی نداشتند و نمی فهمیدند از عکس العمل خلق با خبر شوند. مگر وضع زبان و ادبیات عرب در ایران بعد از غلبهٔ عرب بتدریج فراموش یا متروك گردید و زبان و ادبیات عرب جای آن را گرفت و می توان گفت که ادبیات فارسی در دورهٔ بعد از اسلام فرزند ادبیات عرب بود. اگر کسانی در صدد احیای زبان و ادبیات ایرانی بر می آمدند مورد طعن و تکفیر واقع می شدند. از طرف دیگر امکانات ترویج زبان و خط قدیم ایران کم بوده زیرا زبان و خط پهلوی هم مشکل بود و هم موجبات

تحصیل آن فراهم نبود. فقط موبدان زردشتی به تحصیل زبان و خط پهلوی می پرداختند و توده های مردم به زبان و خط پهلوی آشنا نبودند.

چون ایرانیان هنوز دارای یك زبان مشترك علمی و ادبی نشده بودند لذا نمی توانستند در زبان و ادبیات خود ایران طبع آزمائی نمایند و مجبور بودند که آثار خود را به زبان و ادبیات عرب بنویسند. علاوه بر این عوامل دیگری هم موجب رواج زبان عربی درمیان ایرانیان بود که به آنها دکتر ذبیح الله صفا چنین اشاره می نماید:

"از علل عمده رواج زبان عربی میان ایرانیان باین معنی که در مراجع دینی و سیاسی این زبان متداول گشت و کسانی که قصد ورود در امور سیاسی و اجتماعی داشتند می بایست این زبان را فرا گیرند و از رموز تکلّم و کتابت آن آگهی یابند و در همین حال گروه بزرگی از ایرانیان شروع به نویسندگی و شاعری به زبان عربی کردند، از علل دیگر تأثیر زبان عربی در لهجات ایرانی و توقّف سربازان عرب و مهاجرت های بعضی از قبائل عرب به ایران و آمیختن آنان با ایرانیان است. (٦)

از لهجه های ایرانی که به تحوّل و آمیزش با زبان عربی بیشتر ادامه داد لهجهٔ مشرق ایران است که آنرا "دری" "پارسی دری" یا فارسی می گفتند. تاریخ پیدایش آن زبان واضح و روشن نیست، و بقول ملك الشعراء بهار:

"شاید در خراسان و سیستان و ماوراء النهر علماء و ادبایی بودند که به این زبان در قرون اوّلیهٔ اسلامی چیزی می نوشتند. امّا اسنادی از آنها بدست ما نرسیده است". (۷)

و همین طور بنا به تصریح تاریخ سیستان: جنبش علمی و ادبی زبان فارسی دری با ظهور یعقوب لیث آغاز یافته است. وقتی که او پادشاه شد شاعران در توصیف او به زبان عربی شعر گفتند ولی او چون زبان عربی نمی دانست و نمی فهمید به شاعران گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت". (۸)

ازین رو جنبش ادبی پارسی دری از زمان سلسله صفاری آغاز می گردد. در هر حال این امر مسلم است که در مشرق ایران زبان پارسی دری زبان علمی و ادبی بوده است که بر اثر گذشت زمان و تحول و آمیزش با زبان عربی به صورتی در آمده که آثار آنرا در قرن سوم و چهارم ملاحظه می شود. این زبان درمیان توده های مردم ایران ترویج یافته. قبل از زمان فردوسی به وسیلهٔ سخنوران فارسی زبان در گوشه و کنار مرو و خراسان احیای کامل یافته بود و کسانی مانند رودکی، ابوشکور، دقیقی و شعرای معاصر محمود غزنوی اشعار گرانبهایی از خود باقی گذاشتند، ولی شعری که مروج زبان می باشد باید نه تنها جامع محسنات شعری باشد بلکهٔ لازم است که از فهم عامهٔ مردم دور نباشد بقول محمد علی فروغی: "پیش از شیخ سعدی و خواجه حافظ کمتر کسی از شعرای ما به اندازه فردوسی جامع این شرایط بوده است و وفور اشعار شاهنامه هم البته در حصول این نتیجه مدخلیت تام داشته است. (۹)

پس فردوسی بود که نهضت استقلال زبان و ادبیات فارسی را به مرحلهٔ فتح و ظفر کشانده، و از همهٔ کس بیشتر توانسته اوضاع اجتماعی ایرانیان را

در اثر شاهکار خود منعکس سازد و خودش نیز چنین می گوید:

بسی رنج بردم بدین سال سی

عجم زنده کر دم بدین پارسی

موضوع عمده شاهنامه، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدّن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ایران به دست اعراب است چنانکه استار یکف دانشور روسی می گوید:

"تمام منظومهٔ فردوسی بعنوان تاریخ پادشاهان ساخته شده که یکی پس از دیگری بتوارث در تخت سلطنت ایران جانشین یکدیگر می شده اند. از کیومرث افسانه ای گرفته تا یزد گرد سوّم ساسانی، در حقیقت این اثر تاریخ ایران است از قدیم ترین ازمنه ما قبل تاریخ تا تصرّف ایران بوسیله اعراب در نیمه سده هفتم میلادی، شاهنامه به عنوان تاریخ پارسیان گاهی در مقابل وقایع نگاری طبری که عنوان تاریخ اعراب را داشته قرار داده می شده است". (۱)

"موارد تاریخی را در طول تمام شاهنامه می توان یافت و در شاهنامه سه دورهٔ متمائز می توان تشخیص داد، مثلاً:

۱- دورهٔ اساطیری

۲- عهد پهلوانی

۳- دوران تاریخی

دوره اساطیری یعنی از عهد کیومرث تا ظهور فریدون، در این دوره اساس بیشتر داستان ها است که ارزش حماسی زیادی دارد. امّا عهد پهلوانی

دوره مبارزه تازه ای میان خیر و شرّ است و این دوره از قیام کاوه آغاز می شود و به قتل رستم و سلطنت بهمن به پایان می رسد. این قسمت شاهنامه واقعی حماسهٔ ملّی ایران و حاوی عالیترین نمونه اشعار فارسی است. ولی سوّمین دورهٔ شاهنامه عهد تاریخی است یعنی دوره ای که تصورات پهلوانی و افسانه ای و اعمال غیر عادّی تقریباً از میان می روند و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آنها می گردند و حماسه ملّی ایران رنگ و روش تاریخی می یابد(۱۱).

علاوه بر این جنبهٔ ادبی شاهنامه از جهت داستان های مندرج در آن و از جهت زبان فارسی دری نیز گرانبها است. زبان فردوسی در قسمت های مختلف شاهنامه تفاوت منابع را منعکس می نماید و با وضوح کامل تفاوت در زبان که قبل از هر چیز با کلمات و لغات و اصطلاحات عربی اشباع گردیده به چشم می خورد، ولی در قسمت های اساسی شاهنامه کلمات عربی کم و در بخشهای دیگر بطور ثابت وارد ذخیره اساسی زبان ادبی فارسی که در حال تکوین بود، گردیده است. امّا بطور کلّی زبان شاهنامه تا اکنون هم نمونهٔ فارسی ادبی می باشد که کلمات عربی کمتر در آن بکار رفته است و بنا بگفتهٔ استاریکوف دانشور روسی:

"بطور کلی دربارهٔ زبان شاهنامه می توان گفت که زبان اثری بوده که عناصر کهنه و تازه را در حال وحدت طبیعی و عمل متقابل آنها توأم کرده است". (۱۲)

چون شاهنامهٔ فردوسی را به دقت نگاه کنیم در می یابیم که فردوسی تنها

حماسه سرای ایران نیست بلکه افکار غنایی و حکمتی و اندرز های حکیمانه و مهارت تامه او در وصف واقعات و منظر نگاری نیز فردوسی را میان شاعران جهان بی همتا می سازد و از لحاظ انواع افکار شعری و زیبایی و متانت الفاظ و سادگی و فصاحت بیان، فردوسی یکی از بزرگترین شاعران جهان است و شاهنامه بی تردید بزرگ ترین شاهکار ادبی زبان فارسی در سراسر دنیا می باشد.

شاهنامه فردوسی بعنوان عظیم ترین اثر ملی ایرانیان در قلب مردم اطراف و اکناف هم جاگرفته و حتی شعر ای فارسی زبان و ادبای فارسی دان شبه قاره نیز از شاهنامهٔ فردوسی متأثر گشتند و به پیروی آن شاهنامه هایی تخلیق کردند. مثلاً:

فتح نامه عظیم الدین تهتهوی، شاهنامهٔ محمد عالم، آئینه سکندری، پادشاهنامه، شاهنامهٔ چترال، و همایون نامه وغیره - این امر نیز روشن است که صدها شاعر فارسی شبه قاره منظومه های خود را بر وزن شاهنامهٔ فردوسی ساختند، ولی در برابر فردوسی عجز و انکسار خویش را اعتراف نمودند. مثلاً عظیم الدین تهتهوی در "فتح نامه" خود فردوسی و شاهنامه او را ستایش می کند و فردوسی را بنام "شهریار شهر معانی" یاد کرده با عجز و انکسار بسیار او را چنان ستوده است:

بوَد بیت بیت ام چو بیت بهشت — مضامین نیکوش غلمان سرشت
به فردوس من بین چه خوش منظر است — که هر مصرعش موجهٔ کوثر است
بدین جهت امروز فردوسی ام — و لیکن نه فردوسی طوسی ام

که او بود مردی بسا نامدار  به شهر معانی نکو شهریار
بلند آمدش در سخن دستگاه  قلم راند بر صفحه مهر و ماه
به رزم سخن قدرتی تام داشت  زبان یک درخشنده صمصام داشت
میان من و اوست بسیار فرق  چه فرقی؟ که دارد بهم غرب و شرق (۱۳)

پس شاهنامهٔ فردوسی مهم ترین شاهکار از آثار ادبیات فارسی می باشد و اهمیت آن تا امروز بجای خود حفظ شده است و شعراء، ادباء و محققین تعریف و توصیف فردوسی و شاهنامه کرده داد سخن سرایی داده اند. مثلاً انوری می گوید:

آفرین بر روان فردوسی  آن همایون نهال فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد  او خداوند بود و ما بنده

همین طور نظامی دربارهٔ فردوسی چنان گفته است:

سخن گوی پیشینه دانای طوس  که آراست روی سخن چون عروس

شیخ سعدی نیز چنین می گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  که رحمت بر آن تربت پاک باد

صاحب دیباچه شاهنامه هم چنین رقم طراز است:

از زمان ظهور کلام موزون فارسی کتاب شاهنامه فردوسی در عالم سخن بلند و پایهٔ ارجمند دارد. (١٤)

همچنین استاد بزرگوار مرحوم سعید نفیسی چنین اظهار نظر می کند:

"فردوسی از سعدی و حافظ نیز با روح ایرانی بیشتر پیوستگی دارد. در گوشه و کنار این دیار بانگ مردانه او را می شنوید. از کاخ های زر اندود

گرفته تا بیغوله خارکن روستا ، از کوهسار پُر درخت تا دشت برهنه، از کوی شهر تا عزلت گاه بیابان، از دور آخرین باده گساران گرفته تا مجلس پیران حکمت شعار همه جا جای فردوسی است". (۱۵)

در این مورد استاریکوف محقق روسی نیز چنین اظهار عقیده کرده است:

"اکنون هم این منظومه را هم دهقانان کالخوزی تاجیکستان و هم روشن فکران تهران، مشهد، استالین آباد و زارعین خراسان فارس، گیلان و اراك دوست می دارند و می خوانند ---- منظومهٔ فردوسی همیشه و مخصوصاً در دوره منازعات داخلی فئودالها و تجزیه طلبی با شدت بیشتر مظهر آرمان وحدت ملّی مخصوص بخود بوده است، و بدین ترتیب منظومهٔ فردوسی از بوته آزمایش زمان در آمده و بعد از هزار سال بعنوان عظیم ترین اثر ملی کلاسیك ادبیات فارسی مانده است". (۱٦)

علاوه بر این سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی در آغاز تألیف خودش بنام "مردم و فردوسی" می نویسد:

"طبقه بندی قصه های شاهنامه دو جنبه می توانست باشد، یکی جنبهٔ علمی مردم شناسی و شناخت فرهنگ و دیگری جنبهٔ ادبی و هنری و در این کتاب طبقه بندی قصه ها به ترتیبی است که هر دو جنبه رعایت شده است". (۱۷)

هم چنین در اثر دیگر بنام "مردم و شاهنامه" سید ابوالقاسم انجوی دربارهٔ شاهنامه فردوسی چنان رقم طراز می باشد:

"شاهنامهٔ فردوسی از آغاز بصورت معتبرترین سند هویّت و خصلت های قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده است. این آئینه صاف و روشن افتخارات گذشته و عظمت و فرهنگ ایران در برابر دیدگان مردم قرار داده است. ویژگی و برتری این آئینه در آنست که فرهنگ اصیل دورانی را منعکس کرده که غبار پای تازیان و سم ستوران مغول بر آن ننشسته است.(۱۸)

لهذا بعد از مطالعه خود شاهنامه و دیگر کتب دربارهٔ شاهنامه این امر کاملاً روشن می شود که فردوسی هنگامی که به سرودن این حماسهٔ ابدی متوجه گشت،هنوز محمود غزنوی به قدرت نرسیده بود و این هم مسلّم است که مطمح نظر فردوسی در تخلیق این اثر شاهکار، مال اندوختن و به ثروت و مرتبه رسیدن هرگز نبود، بلکه محرّك وی دراین کار رنج و اندوه تحقیر عجم بود که آتش شد و شعلهٔ مبارزه را به همه جا کشاند. از آنچه که دربارهٔ این حماسه ملّی گفته شد می توان این نتیجه را گرفت که هزار سال است که احساسات ملّی فردوسی بر روح ایرانیان فرمانروایی می کند، زیرا که به زبان ملّی آنان سروده و دربارهٔ گذشتهٔ پر افتخار آنان صحبت می کند. از این لحاظ بی گمان شاهنامه یك اثر بی همتا و شاهکار فردوسی می باشد، و شاعری که به روان پاك فردوسی درود فرستاده، چه خوب توصیفش نموده است:

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن    هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
فردوس مقام بادت ای فردوسی    انصاف که داده ای داد سخن

## منابع و مآخذ:

۱- تاریخ ادبیات درایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۸-۱۹-۲۰

۲- تاریخ ادبیات درایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۶

۳- شاهنامهٔ فردوسی حماسه جهانی، مقاله بعنوان نقاط مشترک حماسهٔ ملی یوگسلاوی و شاهنامهٔ فردوسی، ص ۱۱٤

٤- شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی، مقدمهٔ ناشر، تهران ۴۳-۱۳٤۱، ص ۵

۵- مردم و شاهنامه، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۱۳۵٤، ص هشت، یازده

٦- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۵٤

۷- سبك شناسی جلد اوّل، ملك الشعراء بهار، تهران ۱۳٤۹، ص ۲۳٤

۸- تاریخ سیستان، تهران ۱۳۱٤، ص ۹: ۲-۲۱۰

۹- مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه، مقاله در هزارهٔ فردوسی، ص ۵

۱۰- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، تهران ۱۳٤۱، ص ۱۳۳

۱۱- مقدمه ناشر شاهنامه فردوسی، تهران ۴۳-۱۳٤۱، ص ۵

۱۲- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، تهران ۱۳٤۱، ص ۲۲۷

۱۳- مجلهٔ وحدت اسلامی، شماره ۷۳، اسلام آباد ۱٤۱۱هـ، ص ٤

۱٤- دیباچهٔ شاهنامه فردوسی جلد اوّل، نولکشور کانپور ۱۳۲٦، ص ٤

۱۵- فردوسی و روحیات ایرانیان، مجلهٔ باختر شماره ۱۱-۱۲، ص ۸۵٤
۱٦- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمهٔ رضا آذرخشی،
تهران ۱۳٤۱، ص ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
۱۷- مردم و فردوسی، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۲۵۳۵، ص = ده
۱۸- مردم و شاهنامه، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۱۳٥٤ ص= شش، هفت

* * * * * *

مهدی قلی رکنی
رایزنی فرهنگی ج.ا.ا.- اسلام آباد
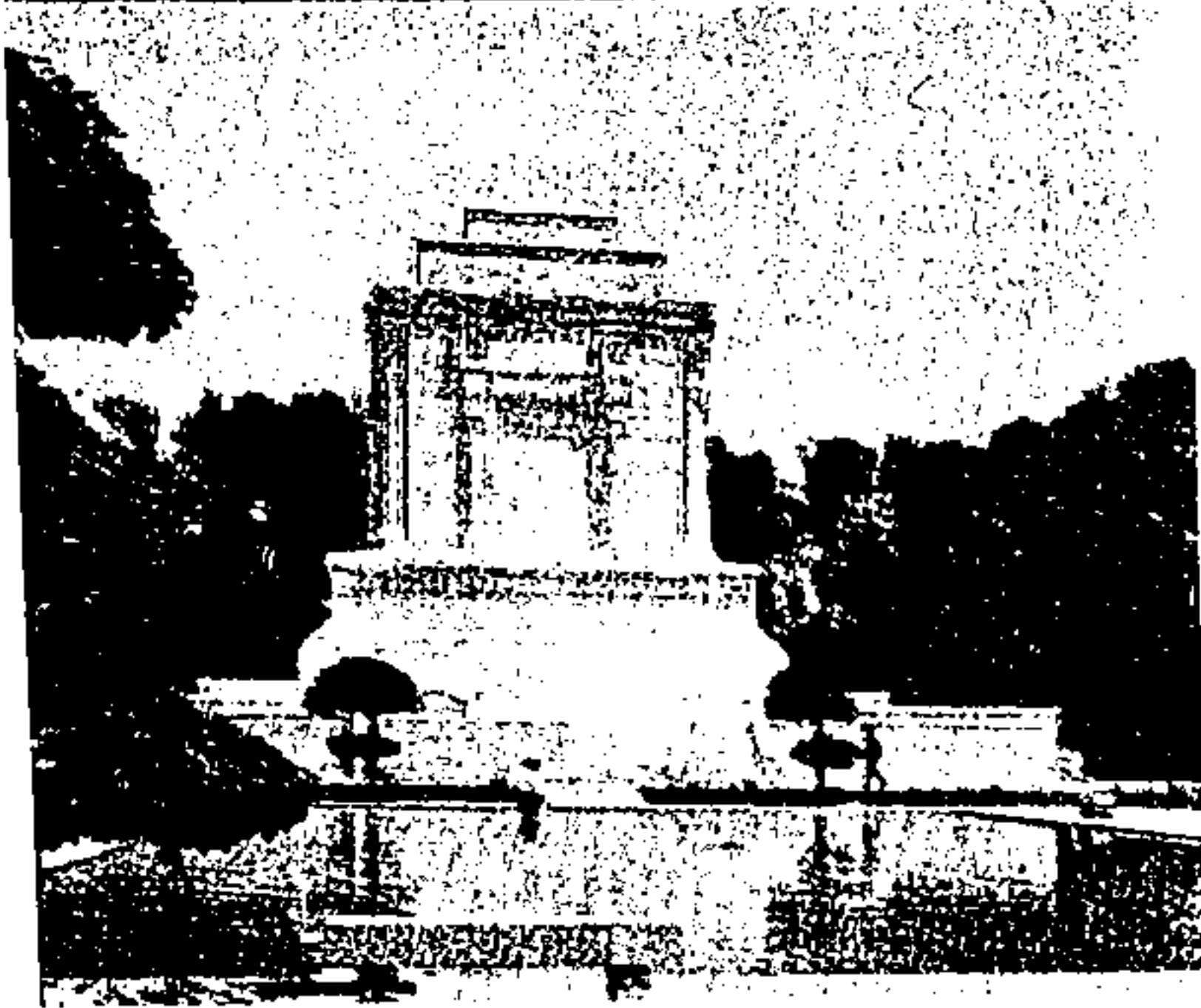
# تأثیر پذیری فرهنگ جامعهٔ مالی از میراث غنی فرهنگ اسلامی

از ابتدای ظهور آئین اسلام، مسلمانان عرب و ایرانی سفر به منطقهٔ آسیا و جنوب شرقی را شروع کردند. این سفرها که غالباً با مقاصد بازرگانی انجام می شد، سبب ترویج دین اسلام در منطقه، شامل. اندونزی، مالزی، برونئی و سیام و گرویدن بسیاری از افراد بومی به آن شد. اقامت و حضور مسلمانان دریانورد و بازرگان رفته رفته باعث نفوذ فرهنگ اسلامی درمیان ساکنان این مناطق گردید.

مالزی کشوری است در جنوب شرق آسیا، در همسایگی کشورهای اندونزی و تایلند با مساحت ۳۲۹،۷۴۹ کیلومتر مربع. این سرزمین متشکل از دو قسمت مجزا یکی در شرق و دیگری در غرب، و شبه جزیره ای است کوهستانی با جلگه ها و جنگلهای بسیار وسیع با آب و هوای گرم و مرطوب و پرباران.

در مالزی بخاطر وجود هوای گرم، از لباسهای نازك استفاده می شود و اغلب مردم برای جلوگیری از تابش آفتاب و یا آمدن باران، مجهز به کلاه و چتر می باشند. جمعیت آن هم اکنون بالغ بر ۱۷ میلیون نفر است. نرخ رشد جمعیت ۲،۳ در صد در سال است که افزایش شدید جمعیت را موجب می گردد. ۳۰ در صد مردم مالزی ساکن شهرها و پر جمعیت ترین شهر آن یعنی کوآلالامپور، حدود یك میلیون نفر جمعیت دارد. در مالزی بعلت وجود

فرهنگهای مختلف و نژادهای گوناگون، جاذبهٔ جهانگردی فراوان بوده و سالانه قریب دو میلیون توریست به آن سرزمین مسافرت می کنند.

مالزی سرزمینی زیبا با سابقه طولانی است و وحدت فعلی آن در قرن حاضر ایجاد گردیده است از قرن چهاردهم میلادی به بعد دین اسلام در شمال سو ماترا و بخصوص در کشور کوچك پاسائی بوسیلهٔ دریا نوردانی که از عربستان، ایران و هند آمده بودند رسوخ یافت. در سال ۱۳۸۸ میلادی برای اوّلین بار، یك مبلّغ اسلامی از عربستان به این منطقه وارد شد و تبلیغات اسلامی خویش را آغاز نمود و روح اسلام را در این مجمع الجزایر دمید، بطوریکه رهبر مالگا که یکی از کشورهای مجمع مالایا است، اسلام را پذیرفت و خود را محمد شاه نامید، پس از پذیرش اسلام توسّط او، مردم کشور مالگا در مدّت کوتاهی اسلام را پذیرفتند، در ضمن در منطقه کیدا در سال ۱۰۵۱ میلادی، عارفی به نام شیخ عبدالله از یمن با تبلیغات خود توانست اسلام را به مردم این منطقه بشناساند و حاکم کیدا را مسلمان نماید. راجا (رهبر) کیدا پس از پذیرش اسلام ابتدا تمام زنان کاخ خود را که برای او خدمت می کردند مسلمان نمود و سپس چهار وزیرش را به پذیرش اسلام دعوت نمود و سرانجام همه مردم سرزمین خود را بسوی اسلام کشید. این تبلیغات وسیع در سراسر کشور مالزی بتدریج سبب گسترش سریع اسلام گشت بطوریکه امروز مالزی یکی از کشورهای پرجمعیت دنیای اسلام است.

در اثر تماس بازرگانی و تجارتی میان شبه جزیره مالایا و هند و متعاقب آن چین، فرهنگ و آداب آن دو کشور به مالزی رسوخ یافت و از قرون سیزدهم

و چهاردهم میلادی نیز نفوذ و گسترش اسلام در این شبه جزیره آغاز گردید و از اوایل قرن پانزدهم حکومت مستقل سلاطین مالاکا در قسمتهای جنوبی آن مستقرگشت.

از قرون اوّلیه هجری، مسلمانان و از جمله ایرانیان در منطقه جنوب شرقی آسیا حضور داشته و بعضاً در نقاط مختلف آن سکنی گزیده اند. باحضور این افراد که اغلب دریا نورد و بازرگان بودند، بتدریج فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیات فارسی در منطقه نفوذ یافت و در قرن پانزدهم و در دوره سلطنت مالاکا این نفوذ و گسترش بیشتر گردید و بسیاری از مردم منطقه مسلمان شدند، بدین ترتیب تا پیش از ورود استعمار غرب به این ناحیه تفاهم و قرابت فرهنگی بسیاری میان دو کشور برقرار شد. و بتدریج مردم بومی و مسلمان منطقه مروّج این شریعت شدند. مسلمانان مهاجر، خصوصاً ایرانیان نزد مردم و حاکمان منطقه از حرمت و اعتبار والائی برخوردار بوده و غالباً دارای مناصب مهم دولتی بودند. سفرنامه های جهانگردانی همچون مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی و ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی مؤیّد این امر است.

هویت فرهنگی:

مردم مالزی از نژاد بزرگ زرد یا مغولی هستند. آنها دارای پوستی به رنگ زرد و یا زرد مایل به قهوه ای تیره یا روشن و موهای خشن و موج دار، ریش و سبیل کم رشد و ظریف، صورت پهن و کمی برجسته، گونه های بزرگ و برجسته، چشمهای قهوه ای و شکاف پلکی باریك، باقدهای نسبتاً کوتاه

می باشند.مردمی بسیار ملایم و قابل انعطاف و با آرامش خاص وظایف خودرا انجام می دهد. زنان و دختران نیز دوش بدوش مردان بخصوص در جمع آوری شیره درختان کائو چو و محصول مزارع و... کار می کنند و اغلب زنان باللباس نازك حریر آستین کوتاه و شلوار بلند سوار دو چرخه و یا موتور دنبال کار می روند. این مردم، بسیار آرام، مؤدب و بی سروصدا هستند و حتی در صحبت کردن هم سعی می کنند صدایشان بلند و گوشخراش نباشد.

اکثر مردم مالزی پیرو دین اسلام بوده و گرچه مردم آن سرزمین متشکل از ملیت های گوناگون هستند و خصوصاً چینی ها قریب یك سوم جمعیت را تشکیل می دهند. امّا اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشور نیز اسلام است و آزادی مذهب در قانون اساسی ذکر گردیده است. گروههای مختلف نژادی در مالزی عبارتند از ٤٥٪ مالزیائی، ۳٦٪چینی، ۹٪هندی و پاکستانی و بقیه غیر بومی، که از این گروهها ۵۵٪ مسلمان و بقیه پیرو آئین هندو ، بودائی ، کنفوسیوس تائو آنیمیست و مسیحی می باشند.

تأثیرات فرهنگ اسلامی:

حضور همزمان سه جریان عمدهٔ فرهنگی در مالزی، بافت فرهنگی متنوعی را در این سرزمین بوجود آورده که به ترتیب اهمیت و نفوذ عبارتند از فرهنگ ملایو، فرهنگ چینی و فرهنگ هندی که تنوّع این فرهنگها نیز، خالی از مخاطرات بالقوه سیاسی و اجتماعی نمی باشد. پیوند میان دین اسلام و قوم ملایو سبب شده که این فرهنگ از هویت مستقل و متمایزی

برخوردار گردد. خاصه که جمعیت افراد ملایو نژاد نیز نسبت به جمعیت سایر نژادها، از اکثریت برخوردار است، بنابر این جریان فرهنگی غالب در مالزی اختصاص به فرهنگ ملایو دارد. البته وجود فرهنگهای چینی و هندی در کشور مانع از آن است که غلبه، صورت کامل و همه جانبه داشته باشد.

پیوند تاریخی فرهنگی میان مذهب اسلام و نژاد ملایو، هویت اصلی فرهنگ ملایو را تشکیل می دهد. شکل اسلامی این فرهنگ در مظاهر گوناگون آن متجلی است که از آن جمله رعایت حجاب اسلامی توسط زنان مسلمان، اجرای احکام و رعایت سنن اسلامی در احوال شخصیه افراد (تولد، ازدواج، طلاق، مرگ)، منزلت برجسته سادات، حجّاج، روحانیون و معلمان مذهبی، اهمیت قرائت قرآن خصوصاً در ماه مبارک رمضان، و بطور کل می توان گفت که تعالیم اسلام در این سرزمین با فرهنگ بومی آمیخته و شکل خاصی به خود گرفته است به گونه ای که عناصری از این فرهنگ را می توان در مراسم مختلف مسلمانان مالزی - مثلاً جشن عروسی مشاهده کرد. نماز جماعت در مساجد مختلف برگزار می شود. ائمه جمعه نیز در سراسر کشور به اقامهٔ نماز جمعه می پردازند که در شهر کوآلالامپور این مراسم در مسجد نیگارا (مسجد ملی مالزی) بر قرار شده و خطبهٔ نماز به نام پادشاه خوانده می شود. البته متن خطبه های ائمه جمعه از سوی دولت تهیه و تنظیم می گردد. مراسم نماز عیدفطر و جشن میلاد پیامبر(ص) نیز همه ساله در مالزی باتشریفات خاصی برگزار می شود. مسلمانان مالزی در دهه های اخیر از نیروهای فعال در صحنهٔ سیاسی کشور بوده اند و در جریانهای بین المللی

نظیر قضیه فلسطین، افغانستان و ... مواضع مثبتی اتخاذ نموده اند.

در سالهای اخیر باتوجه به تحولات جهان اسلام، تمایل مسلمانان مالزی در برقراری یك کشور صد در صد اسلامی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. همه ساله گروه زیادی از مسلمانان مالزی به سفر حج می روند و مناسك حج به جای می آورند. همچنین بورسهای تحصیلی از سوی دانشگاه الازهر و دانشگاه شریعت مدینه در اختیار دانشجویان مالزیائی قرار می گیرد. رادیوی مالزی برنامه های ویژهٔ اسلامی تهیّه و پخش می نماید و علاوه برآن در ساعات شرعی اقدام به پخش اذان می نماید. مسلمانان در مسجد به ادای فرایض مذهبی می پردازند و اصولاً مسلمانان در مالزی از احترام و شخصیت اجتماعی ویژه ای بر خوردارند و این در حالی است که از حیث در آمدهای اقتصادی، چینی ها متموّل ترین طبقه درمیان مردم مالزی هستند و مسلمانان فقیر ترین گروه ها را تشکیل می دهند. لیکن اهمّیت دین اسلام موجب تمایز معنوی مسلمانان از سایر ملّیت های ساکن مالزی گردیده است.

تنوع و تعدّد ادیان و مذاهب در جامعه چند نژادی مالزی از مسائل مهمی است که حیات سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار می دهد. ولازم به ذکر است که تبلیغ سایر ادیان درمیان مسلمانان مجاز نمی باشد و پادشاه و نخست وزیر و نیز حاکمان ایالات مالزی باید مسلمان باشند ولی اعضای کابینه می توانند از میان پیروان سایر ادیان نیز انتخاب شوند.

مالزی از لحاظ ایدئولوژی و طرز تفکر درمیان دو تمدن و دو قدرت بزرگ انسانی چین و هند قرار گرفته است. و تردیدی نیست که این دو قدرت از

لحاظ رسوم، آداب زندگی، تحصیل، حتی غذا خوردن روی، این ملتها و روی این اجتماعات اثر می گذارد و آنها نمی توانند نسبت به کشش یکی و تأثیر دیگری و نفوذ اخلاقی و معنوی این و آن بی علاقه و بیطرف باشند. در مالزی شما به هر جا قدم بگذارید، در عالی ترین هتلها و پارستو را نهای درجه سه و چهار خواهید دید، که یك قسمت به غذاهای اروپائی اختصاص داده شده، ولی قسمت مهم را غذا های نوع چینی و باب سلیقه آنها اشغال کرده است و همچنین غذاهای نوع هندی که در همه جا فراوان و متنوع پیدا می شود. قریب شش میلیون چینی این کشور تبعهٔ مالزی هستند و هیچ نوع فعالیت و علاقه ای نسبت به روش سیاسی کشور چین ندارند و افراد هندی و پاکستانی این مملکت که تعداد شان تقریبًا به بیش از یك و نیم میلیون نفر می رسید بکار و کاسبی و فعالیتهای تجارتی خود اشتغال دارند و حکومت مالزی نیز از طرف هیچ یك از این دو دسته از لحاظ سیاسی ناراحتی و نگرانی احساس نمی کنند ولی باتمام این احوال اجتماع این کشور نمی تواند از نفوذ تمدن چینی و تمدن هندی که فعلاً در آسیا و بخصوص در جنوب شرقی آسیا، مبارزه پنهانی و شدیدی دارند در امان باشد.

اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشورنیز اسلام است. در سراسر مالزی، مسلمانان دارای مساجد باشکوه و زیبائی هستند که دارای معماری خاصی می باشند. یکی از زیبا ترین مساجد مالزی، مسجد ملی کوآلالامپور در پایتخت این کشور است که با معماری سبك ویژه مالزی ساخته شده و در حوالی ایستگاه راه آهن

کوآلا لامپور قرار دارد. این مسجد را که به گویش ملّی (مسجد نگارا) می نامند با هزینه ای بالغ بر ده میلیون دلار در زمینی به مساحت ۱۳ جریب احداث نموده اند، که اطراف آن با چمن‌کاریهای متنوّع و احداث استخر و فواره ها تزئین گردیده است. و یك مناره به ارتفاع ۷۵متر، از مرکز یکی از همین استخرها در کنار مسجد بناگردیده است. گنبد اصلی مسجد به شکل سیزده ضلعی ستاره دار طرح ریزی شده که هر ضلع آن معرّف یکی از ایالات سیزده گانه مالزی است. ٤٨ گنبد کوچکتر هم وجود دارند که قُطر بزرگترین آن ٤٥ متر، و شبیه مسجد اعظم مکّة می باشد. این مسجد از حیث معماری یکی از بدیع ترین مساجد مسلمانان در جهان است. مسجد دارای کلاسهای تعلیم قرآن و آموزش های اسلامی تحت عنوان "معهد تحفیظ القرآن و القراءة" می باشد. از دیگر مراکز اسلامی شهر کوآلالامپور، می توان از دانشسرای عالی علوم اسلامی کوآلالامپور نام برد که مرکز تربیت معلمین علوم دینی مدارس مالزی است.

تأثیرات فرهنگ اسلامی بر پرچم، زبان و خط، ادبیات و هنر:

* پرچم ملّی مالزی شامل چهارده خط سفید و قرمز است که در طول پرچم و به موازات یکدیگر قرار گرفته اند و این چهارده خط نمایانگر تساوی حقوق و وضع اجتماعی ایالات سیزده گانه با دولت مرکزی است، ورنگ آبی دریك چهارم بالای پرچم نشانگر اتحاد مردم مالزی و هلال ماه داخل آن، سنبل اسلام و ستاره چهارده پر، نشانگر اتحاد سیزده ایالت با حکومت فدرال ورنگ زرد داخل هلال ماه و ستاره نیز سنبل رنگهای سلطنتی حکمرانان مالزی است.

* زبان و خط: زبان رسمی کشور مالزی، مالای (باهاسا مالزیا) است و چینی و هندی و انگلیسی نیز رواج دارد. زبان انگلیسی بصورت تقریباً گسترده در تجارت وصنعت مورد استفاده بوده و فراگیری آن در مدارس اجباری است. خط رایج نیز عربی و انگلیسی است. لازم به ذکر است که زبان انگلیسی نیز از زمان سُلطه انگلیس ها رواج یافته. در گذشته زبان ملایو، دارای خطّ و الفبای عربی بود که به حروف جاوی شهرت داشت، ولی در زمان سُلطه استعمار، الفبای لاتین تغییر یافت، بدین ترتیب لغات فراوانی از آن وارد زبان ملایو شد ولی بیشتر واژه های این زبان از زبان عربی نشأت گرفته است. در سال ۱۹۷۵ میلادی دو کشور اندونزی و مالزی برای تدوین قواعد مشترکی در رسم الخط و تلفظ زبان ملایو، شورائی را موسوم به (شورای زبانهای ملایو) تشکیل دادند، یکی از اختلافات چینی ها و قوم ملایو همین اجباری بودن، آموزش زبان ملایو است.

بعد از ورود اسلام، دستخط جاوی به جامعه مالی معرّفی شد. (و به این خط دستنوشته ای روی سنگ قبر مالك الصالح در پاسائی به تاریخ ۱۲۹۷ بعد از میلاد حك گردیده است). و بسیاری از لغات عربی و فارسی به فرهنگ لغات مالی افزوده شده و بسیاری از الفبای باستانی کاوی و ناگاری از رده خارج و جای آن دستخط جاوی جایگزین گردیده است.

ماژلان، ماجراجوی اسپانیائی، چنین گفته که زبان مالی آمیخته ای از زبانهای آچه (ACHEH) و مولوکاس (Moluccas) است و همچنین واسطه ای است در تعلیم و مطالعه اسلام درکشورهای تایلند، برمه و هند و چین.

این زبان همچنین در دوران سلطنت بسیاری از پادشاهان مالی بصورت زبان رسمی بکار رفته است، و در سیاست خارجی نیز بعنوان زبان دیپلماتیک کار برد داشته. امروزه، این زبان، زبان(باهاسا مالزیا) شناخته شده است و می بینیم که بعد از کسب استقلال مالایا (که بعداً به مالزیا مشهور گشت) در تاریخ ۳۱ اگوست ۱۹۵۷، رشد بسیار چشمگیری داشته، و هم اکنون حدّاقل بیش از یکصد و پنجاه میلیون نفر در سراسر جهان به زبان مالی تکلم می کنند. (زبان مالزیائی علاوه بر کشور مالزی در اندونزی نیز بکار می رود و زبان مردم اندونزی نیز مالزیائی است و این ناشی از فرهنگ مشترك مردم آن ناحیه است.

* ادبیات و هنر: ظهور اسلام در مالزی تاریکی و جهالت هندوئیسم را به جهان نمایاند. بسیاری از آثار اسلامی به زبان مالی ترجمه شدند. بیشتر این آثار دربارهٔ زندگی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می باشد، در میان آثار ادبی فارسی وعربی که به زبان مالی ترجمه شده اند، می توان از حکایت نور محمد، حکایت معجزات نبی(ص)، حکایت نبی سلیمان و ..... نام برد. از زبانهای قدیم سلاطین مالی همیشه حامی و مشوق نویسندگان و دوستداران ادبیات بوده و از آنها می خواستند که در مدح و ستایش سلطنت و پادشاهان بنگارند. در این میان می توان به کتاب تاج السلاطین تألیف و ترجمه (بخاری الجوهری) در سال ۱٦۰۳ اشاره نمود.

سابقه نفوذ و ارتباط فرهنگ اسلامی درآثار تاریخی و روایت مورّخان و جهانگردان نیز مشهود است و کتابهائی چند به زبان ملایو در این خصوص

موجودند که از این قبیل است:

- حکایت راجا راجا پاسی (داستان مسلمان شدن حاکم مسامودرا)
- سلاله السلاطین یا سجاره ملایو (حکایت مسلمان شدن پادشاه مالاکا)
- تاج السّلاطین و بستان السّلاطین (هر در کتاب دائرة المعارفی از آثار اسلامی و فارسی که شامل داستانهای مذهبی، معارف اسلامی و تاریخ اسلام و برخی مطالب دیگر می باشند.
- هزار مسئله (کتابی در شرح اصول اسلامی)

و بسیاری از نوشته های دیگر در مورد معارف اسلامی . فقه، اصول، تصوّف، تاریخ اسلام، الهیّات و ....) لازم به ذکر است که گرایش به تصوف در این منطقه نسبتاً قوی بوده است و آثار زیادی در این خصوص انتشار یافته که تحت تأثیر تعالیم عرفانی همچون مولوی، شمس تبریزی، جنید حلّاج و غزالی بوده است. علاوه بر این نوشته ها ، داستانهای محلّی زیادی به زبان ملایو وجود دارد که حاوی عناصری از فرهنگ اسلامی می باشد. احتمالاً برخی از این داستانها ، از منابع قدیم هندی بوده که پس از ورود اسلام رنگ و لعاب اسلامی به خود گرفته اند و برخی نیز مستقیمًا از فرهنگ اسلامی اخذ شده و در جهت ترویج این آئین بکار رفته اند. از جمله این داستانها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

داستان امیر حمزه، حکایت شاه مردان، طوطی نامه، حکایت بختیار، حکایت کلیله دمنه، حکایت غلام، اسکندرنامه، حکایت محمد حنفیه، حکایت نور محمد و حکایات یوسف و زلیخا. در این حکایات، علاوه بر عناصر فرهنگ

اسلامی موارد زیادی از لغات و اصطلاحات و اشعار فارسی نیز وجود دارد.

سبك (سیری) بعنوان نوعی شعر از فرهنگ اسلامی نشأت گرفته است، دو دانشجو بنامهای وینستت و پروفسور سید نقیب العطاس چنین معتقدند که این سبك شعر توسّط حمزهٔ فتسوری (نویسنده مالی در ادبیات صوفی) در خلال سالهای (۱۶۰۰ - ۱۵۵۰) در شعر مالی معرّفی شده است. از دیگر کارهای صوفیسم در غالب (سیری) نوشته حمزه می توان به (شعری از یك سرگردان)، شعری از یك پرنده، شعری از یك قایق، شعری از سخن رانی یك مرتاض هندی، اشاره داشت. سبك (سیر) همچنین در داستانهای فانتزی و عشقی و سفرنامه ها بکار برده می شود. مانند شعری از سیتی زوبیدا، شعری از تاج الملوك، شعری از بدرالزّمان، شعری از بیداساری و ... علاوه بر آثار هنری مذکور وقایع مهمّ تاریخی نیز به سبك سیری تا اواخر قرن هفدهم ضبط شده است، مانند شعری از جنگ ماکاسار و یا شعری از کمپانی هلند در جنگ با چین. عبدالله مونسی - نویسندهٔ مالی از دودمان (مالی هندی) نیز به سبك سیری، اثری تحت عنوان (شعری از سوختن سنگاپور) دارد. دیگر سبك های شعر دراین سرزمین که از منابع اسلام و ایران سرچشمه می گیرند، عبارتند از: غزل، مثنوی، نظم، رباعی و کتیاه است.

*<u>رقص های سنتی:</u> یکی از این نوع، رقص ها، رقص کودا کیپانگ (Tarian Kuda Kepang) است، که خاستگاه آن از جزایر جاوا (Java) بوده و توسط اسلام نیز گسترش یافته است. از دیگر خصوصیات مردم جاوا، نوع لباس و اجرای رقص توسط مردان است. گسترش و نفوذ

اسلام نیز در اکثر داستانهایشان هویدا بوده که بصورت رقص شرح داده می شود. مضمون داستانها نیز درباره جنگ های حضرت محمد(ص) و پیروان آن حضرت است.

*رقص بوریا (BORIA): این رقص اختلاف فاحشی بادیگر رقص های این سرزمین دارد، چرا که از سرزمین ایران نشأت گرفته و در حدود صدها سال قبل به مالزی راه یافته و در ایالت پنانگ رونق پیدا کرده است. فرم جدید رقص بوریا بسیار جالب است.

*صنایع دستی: نمونه های زیبای تراش چوب را در برخی از خانه های سنتی مالی و کاخهای قدیمی این سرزمین می توان مشاهده کرد. از زمانی که اسلام نمایش و عرضهٔ موجودات انسانی را در غالب کارهای هنری از قبیل (مجسمه، نقاشی و ......) ممنوع اعلام نمود. هنرمندان این صنعت، دست مایه اصلی کار را روی گیاهان و گلها قرار دادند، در برخی از مساجد آیات قرآن مجید، بصورت کنده کاریهای بسیار زیبا روی منبر و یا دیوار بچشم می خورد.

رسوخ فرهنگ اسلامی در ابعاد دیگر جامعهٔ مالی:

مالزی کشوری اسلامی است و جای هیچگونه تعجبی نیست، اگر در کوچهٔ و بازار، مساجد و مراکز مذهبی فراوانی مشاهده شود، و یا صدای اذان و مناجات بطور یومیه پنج نوبت از طریق رادیو و تلویزیون اعلام گردد.

البته فرهنگ اسلامی با میراث فرهنگ آنیمیسم و هندوئیسم در آمیخته، مثلاً دریك جشن عروسی، مردم مالی ممکن است شاهد بعضی از

بقایای مراسم عبادت هندوها نیز باشند.

در این کشور، در هر دهکده، مسجدی وجود دارد. چرا که زندگی روزانهٔ مردم آن منطقه حول و حوش اسلام دور می زند. کلیه مسائل و موضوعات پیرامون رفاه اجتماعی از قبیل ازدواج ها و کفن و دفن ها، همه و همه به آداب اسلامی مرتبط می شوند. و مساجد نیز در این دهکده ها محلی است، به منظور اجتماع روستائیان و مشورت پیرامون اینگونه مسائل و حل مشکلات آنها و اگرچه اسلام از سرزمین نجد نشأت گرفته، امّا مردم مالی پذیرای کلّیهٔ ارزشهای فرهنگی آن نبوده و خصوصیات فرهنگی خود را حفظ کرده اند و بخاطر همین خصوصیات چنانچه وارد این سرزمین شوید به آسانی می توانید افراد مالایائی را از دیگر نژاد ها تشخیص دهید. تعطیلات و اعیاد اسلامی که دراین کشور بطور رسمی تعطیل اعلام شده عبارتند از: میلاد پیامبر اکرم(ص)، عیدفطر، عید قربان و روز مسابقات بین المللی قرائت قرآن در ماه مبارك رمضان، که در ذیل به اختصار به شرح مراسم عید فطر و عید قربان در این سرزمین می پردازیم:

هاری رایا پوآسا (عیدفطر): یکی از جشنهای مسلمانان مالزی است که بعد از خاتمه ماه مبارك رمضان برپا می شود. در طول یك ماه روزه داری، مساجد و سایر مکانهای مذهبی مملواز جمعیت شده که علاوه بر نماز های واجب، نماز های مستحبی را نیز برگزار می کنند که به تراویح (Terawih) معروف است. بعد از گذشت بیست و هفت شب از اوّل ماه مبارك رمضان، اغلب خانه ها بوسیله چراغهای نفتی آذین بندی می شود که نشانه نزدیك

شدن عید سعید فطر است. صبح روز عید فطر، نماز گزاران جهت فرا رسیدن عید (هاری رایا) بیکدیگر تبریك می گویند. و کلیه مسلمانان در شب عید فطر می بایست فطر یه سال خود را قبل از نماز هاری رایا بپردازند، که مبلغ آن در حدود ۲/۳. دلار مالزی برای هر شخص محاسبه شده است. و دادن فطریه یك امر واجب و ضروری است. مبلغ فطریه جمع آوری و بین فقرا تقسیم می شود. و اینکار توسط مراکز مذهبی در ایالات مختلف مالزی صورت می پذیرد. بعد از پایان مراسم عید فطر، کلّیه اعضاء هر خانواده گرد یکدیگر جمع شده و نسبت به بزرگترها ادای احترام می شود. در آن ایام خانه ها همگی آذین مندی شده و افراد لباس نو بتن کرده و از میهمانان بوسیله شیرینی و کیك های مخصوص پذیرائی می کنند. در آن هنگام، درب خانه کلّیه مسلمانان بر روی دوستان و آشنایان و حتی غیر مسلمانان گشوده است و همگی بیکدیگر شاد باش می گویند. در طول این مدت از سال کلّیه آحاد مجازند که از کاخهای سلطنتی سلاطین مالزی دیدن کنند. و درب خانه وزراء نیز بروی شهروندان گشوده است.

هاری رایا حاجی (عید قربان): یکی دیگر از اعیاد مسلمانان است که به آن عید اضحی نیز می گویند. این عید روز دهم ذیحجه برابر با دوازدهم ماه تقویمی مسلمانان است ولی به بزرگی و عظمت جشن عید فطر نیست و فقط آن کسانی که اعمال حج را به جا آورده و به زیارت خانه خدا نائل شده اند، آنرا بپا می کنند و آن نیز بستگی به درجهٔ فروتنی و تموّل شخصی دارد. در مکه معظمه میلیون ها نفر زوّار از سراسر جهان این جشن را به جهت حق

شناسی و سپاسگزاری به درگاه خداوند متعال بعنوان پنجمین فرمان الهی در اعمال حج بجای می آورند.

## سیاست فرهنگی دولت مالزی:

سیاست کلی دولت مالزی در زمینهٔ مسائل فرهنگی مبتنی بر این پیش فرض است که اسلام دین مصلحت گرا و همساز با روح دموکراسی است. همچنین برخی از ارزشهای اسلامی را مثل اخوّت اسلامی و مدارا کردن با غیر مسلمانان، صداقت و درستکاری، نظم و هماهنگی، پاکیزگی و احترام به سالمندان، ارزشهائی جهانی تلقّی کرده و اشاعه آنرا در جامعه به نفع همه مردم حتّی غیر مسلمانان می داند و بر این باور است که ترویج ارزشهای فرهنگی تمدن غرب منافاتی با اصول و احکام اسلام در مورد زندگی اجتماعی ندارد. بدین لحاظ بخش قابل توجهی از مردم مالزی خصوصاً شهر نشینان و نسل جوان این کشور متمایل به ارزشهای فرهنگی غرب بوده، و این امر در مظاهری همچون نحوه پوشاك، گذران اوقات فراغت و بویژه مسائل هنری مثل فیلم و موسیقی به وضوح نمایان است. وزارت فرهنگ، جوانان و ورزش، این کشور، رسماً عهده دار امور مربوط به جوانان بوده و با برگزاری دوره ها واردوهای گوناگون در زمینه های ورزشی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی تلاش دارد که حرکتهای سازمان یافته ای را درمیان جوانان ایجاد کند.

* * * * * *

سلطانف ماهر خواجه
اکادمی آف سائنس-دوشنبه-تاجیکستان

# شخصیّت و تأثیر میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان

میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان شهرت خاصی دارد. مردم تاجیکستان و بویژه اهل ولایت کولاب به میر سیّد همدانی اخلاص و دلبستگی زیادی دارند و این دلبستگی نسبت به شخصیّت و فعالیّت میر سیّد علی همدانی به قسمت های ذیل تقسیم میگردد، یعنی قبول عامه مردم تاجیکستان وابسته به شخصیّت و فعالیّت مذهبی و آثار و مقبره و مناسبت میر سیّد علی همدانی به کولاب و اقارب و اولاد امیر کبیر.

قبل از همه باید تأکید نمود که تأثیر و شخصیّت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان اساساً به دو نوع صورت گرفته است. در تصور گروهی از مردم تاجیکستان سیما و شخصیّت امیر کبیر غالبا در دائره علم و ادب و خاصة در زمینهٔ فلسفه جلوه گر گردیده، و در تفکر و تصّور گروه دیگر از دائره مذهبی بیرون نیست.

چنین تأثیر میر سیّد علی همدانی در جهان معنوی مردم تاجیکستان به عقیدهٔ ما به درجه آگاهی آنها از احوال و آثار دانشمند مذکور و میل جهانبینی و جهانفهمی خود آنها رابطه دارد.

بیشک فعالیّت مذهبی میر سیّد علی همدانی در شهرت او بین مردم

تاجیکستان نیز مؤثر بوده است. به عقیدهٔ بنده سبب اساسی نفوذ و قبول عامه امیر کبیر در تاجیکستان کیش مردم این کشور است یعنی فعالیّت مذهبی امیر همدانی با پهلوهای اساسی کیش و مذهب مردم تاجیکستان سازگار بوده است. و مردم باکمال‌میل‌عقایدعارفانه وی را پذیرفته اند و مورد توجّه قرار داده اند.

در افزائش شهرت میر سیّد علی همدانی بین مردم تاجیکستان آثار او نیز اهمیّت زیادی دارد. بیشك تمام آثار امیر کبیر در تاجیکستان معلوم و مشهور است. نسخه های خطّی و مطبوع رساله های شاه همدان در آثارخانه کولاب و کتاب خانه دولتی به نام ابوالقاسم فردوسی (شهر دوشنبه) گنجینه نسخه های خطّی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان و دانشگاه دولتی تاجیکستان و کتاب خانه های شخصی مردم کشور محفوظ است.

به اندیشهٔ ما مردم تاجیکستان بعلّت عوامل یاد شده برای آگاهی و واقفیت بیشتری به آثار رنگارنگ متفکر مزبور رجوع نموده از افکار و عقائد سودمند او طبق نیاز معنویشان بهره ها برداشته اند و این جهت نیز باعث ازدیار شهرت میر سیّد علی همدانی گردیده است. در بین مردم تاجیکستان از جمله آثار میر سیّد علی همدانی "اوراد فتحیه" و "ذخیرة الملوك" بیشتر شهرت دارد. بی هیچ شك و تردید نقش مقبرهٔ میر سیّد علی همدانی در افزایش تأثیر او بین مردم تاجیکستان هم زیاد بوده است. بنای اساسی مقبرهٔ در قرن ۱۰ میلادی بنیاد گشته و در قرون بعد به آن بناهای دیگر علاوه

شدهٔ است.

واقعاً مقبرهٔ امیر کبیر که در مرکز شهر کولاب واقع است حالا زیارتگاه مردم تاجیکستان و جمهوریهای همسایه گردیده. در رواج تأثیر نفوذ این دانشمند نقش سزاواری دارد.

طبق معلومات تذکره و منابع تاریخی در این مقبره غیر میر سیّد علی همدانی، همسرش و پسرش سیّد محمّد و دخترش و اقربای او دفن شده اند.

زیارت و تماشای مقبره حُسن توجه مردم را نسبت آن ها بیدار نموده، میلشان را برای تحصیل معلومات بیشتری به احوال و کیفیت فعالیت وی افزون مینماید. به این وسیله مردم راجع به جهتهای گوناگون زندگی و شخصیّت و فعالیت میر سیّد علی همدانی و اهل خانواده و اقربای او اطلاعات کسب نموده. نسبت به شخصیّت وی اخلاص و دلبستگی بیشتری پیدا می کنند.

از جهت دیگر زیارتگران دربارهٔ مقبره و اشخاصی که در آن جا مدفونند، روایات زیادی نقل نموده و بدین منوال شهرت و قبول عامّه آنان بیشتر می گردد.

این عمل خود باعث جلب توّجه مردم دیگر می شود یعنی کسانی که تا حال اگر مقبره را زیارت نکرده باشند و از شخصیّت میر سیّد علی همدانی آگاهی زیادی نداشته باشند در اثر این روایات عزم زیارت مقبره آنان را می کنند.

سبب دیگر افزایش شهرت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان به زیارت آن آمدن دانشمندان کشورهای گوناگون از جمله پاکستان، هندوستان و ایران

است. این عمل بی شبه حسن توجه مردم تاجیکستان را به شخصیّت میر سیّد علی همدانی خیلی می افزاید. حالا جمهوریت تاجیکستان و بویژه ولایت کولاب تصمیم گرفته است که سال ۱۹۹٤ میلادی به یاد بود این دانشمند بزرگ کنگره جهانی برگزار نماید. یقیناً این امر و تدارکات جشنی که کمیته تشکلی به عهده گرفته است باعث افزودن مقدار زیارت گران از کشور های گوناگون می گردد. به همین منوال مقبره میر سیّد علی همدانی در کولابِ زیارت گه اهل علم و ادب و عامّه مردم و منبع انتشار و گسترش تصوّرات و اندیشه ها و روایات راجع به احوال و آثار این مرد متفکّر می باشد.

جهت دیگری که موجب قبول عامّه شخصیت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان و علی الخصوص کولاب بوده، وابستگی امیر کبیر به ختلان است. از معلومات منابع از منهٔ وسطی و روایات عموم به این نتیجه می رسیم که امیر کبیر به ختلان دلبستگی زیادی داشته است. طبق قول شاگردش مولانا نورالدین جعفر بدخشی میر سیّد علی همدانی بارها در کولاب (ختلان) بوده است. در "خلاصة المناقب" دو قریه کولاب، یعنی علی شاه و چونك که امروز نیز به همین نام مشهورند، ذکر شده است، که در آن میر سیّد علی همدانی سکنی داشته است. نشان دیگر دلبستگی امیر کبیر به ختلان به عقیدهٔ ما در آن است که او جانشین خود خواجه اسحٰق ختلانی را (که در عین حال دامادش نیز بوده) از همین ناحیه انتخاب کرده است. اگر امیر کبیر به ختلان و ختلانی ها مهر و دلبستگی زیاد نمیداشت به هیچ وجه با ازدواج

دخترش را به مرد ختلانی راضی نمیشد و اورا به عنوان خلیفه و جانشین خود انتخاب نمی کرد و بالاخره درباره مسکن آخرین حیاتش یعنی مدفنش در این ناحیه وصیت نمی کرد. علاوه به این دلیلها در روایات عامّه نیز دایر به مهر و دلبستگی میر سیّد علی همدانی به کشور کولاب معلومات زیادی موجود است که قسمی از آنها در مقالات دانشمندان مورد استفاده قرار گرفته است.

خلاصه، شهرت و قبول عامّه فرزند ارجمند همان میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان خیلی زیاد بوده آن به واسطه عوامل گوناگون صورت گرفته است. و امروز با کمال باوری می توان گفت که این مرد روشن ضمیر به علّت فعالیّت های گوناگون خود مردم تاجیکستان و ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان را که دوستی و قرابتی داشتند دوست تر و نزدیک تر گردانید.

* * * * * * * *

دکتر محمّد ریاض خان
استاد دانشگاه علامه اقبال، اسلام آباد

# بیاد بود خدمتگزار فرهنگ و ادب فارسی شادروان دکتر عرفانی اقبال شناس

بمناسبت سوّمین سالگرد وفات

آنکه اقدام مقبلان کرده　　شعرِ اقبال را بیان کرده

دفتر خویش از گلِ عرفان　　پاک محسودِ گلستان کرده

مسلکِ عارفانِ ایران را　　بهر پیر و جوان عیان کرده

شاعرِ دلنشین پاکستان　　پیش صاحبدلان نشان کرده

گر بپرسی ز نامِ او که چنین　　کار خوبی درین زمان کرده

من نمی گویمت، تو خود دانی　　خواجه عبدالحمید عرفانی(۱)

بالآخر دوره حیات ۸۲ ساله و اند ماه مرحوم دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی بتاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۹۸هـ. ش برابر به ۱۱ مارس ۱۹۹۰م سپری شد و او را در مولدش سیالکوت بخاک سپردند. البته تطاولِ روزگار از شهرتِ جاویدانی خدمات ادبی و فرهنگی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرورِ زمان مردم به ایران دوستی و اقبال شناسی و فارسی گرایی وی، بیشتری خواهند برد و مباهات ایران دوستی وی را زنده نگاه خواهد داشت.

خاکِ شیراز و مشهد و تبریز　　سرمه نور بهر چشمانم

من ز کشمیر و خاکِ پاکستان　　ارمغانی برای ایرانم

این بود افتخار جاویدم در زبانِ تو من غزلخوانم
خواجه عبدالحمید عرفانی عاشقِ خاکِ پاكِ ایرانم

عرفانی مرحوم بیش از ۱۵ سال مقیم ایران بوده و درین مدّت طولانی او واقعاً خاك ایران را بهر چشمانش سرمۀ نور ساخته بود. او بعد از اتمام مأموریتش هم چند بار وارد ایران شد و ایران دوستی خویش را بعنوان یك شخص واله و شیدا شرح می داد.

## شمّه ای از احوال:

اصلِ نیاکان دکتر عرفانی فقید خطّۀ مینو نظیر کشمیر بود. بعداً آنان در منطقه سیالکوت پنجاب رحل اقامت افکندند. دکتر عرفانی روز ٤ نوامبر ۱۹۰۷م در دهستان مغلانوالی بخش سیالکوت چشم بگیتی گشود. آموزش دورۀ مقدّماتی وی در مولدش سر آمد و برای تحصیلات سطح دبیرستانی او به بلوك چکوال (در نواح راولپندی) آمد و در مدرسه معروف "ویلیام" ثبت نام کرد. ادوار آموزش سطوح متوسّطه و لیسانس و فوقِ لیسانسها به زبانهای انگلیسی و فارسی را دکتر عرفانی مرحوم در پنجاب با تمام رسانید و سپس به شهر کویته استان بلوچستان رسید. در کویته عدّۀ زیاد مردم خانواده وی مسکنی گزیده بودند و همین امر عرفانی را هم مقیم آن جایگاه ساخت. در سال ۱۹۳۱م او بعنوان معلّم زبانهای انگلیسی و فارسی دانشکدۀ دولتی آن شهر وارد خدمت گردید و در آن حیث رسماً استخدام شد. شعر سرائی و بزم آرائی وی همزمان آغاز گردید او مخصوصاً مجالسی را باسامئی رومی و اقبال منسوب و موسوم می ساخت. روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م علامّه اقبال در لاهور

بدرود حیات گفت و از آن به بعد عرفانی مطالبی را بعنوان یاد بود اقبال عرضه می داد و مردم را بحرفهای خود وی متوجّه ساخت. مساعی وی او را به انتظار مقامات عالی رتبهٔ فرهنگی دولت کشاند و در سال ۱۹٤۵م او من حیث یك نفر رابط فرهنگی اوارد مشهد شد. این مأموریت و انتصاب موجب ابتهاج قلبی وی گردید. در یك یاد داشت خود نوشت دکتر عرفانی چنین ابراز احساسات کرده است:

"من در شهر سیالکوت، در دامنهٔ کوهستانهای ایران صغیر یعنی کشمیر چشم بجهان آب و گل گشودم. در کودکی، غذای روح من داستانهائی بود که از عرفا و بزرگان تصوّف ایران از زبان کبار خانواده بگوشم می رسید. قبل از این در کتب جغرافی، نقشه و حدود و ثغور ایران را نگاه کنم، از آن کشور در رؤیای خودم جهانی تعمیر کرده بودم که حد زمینی نداشت ---- در دوره دبیرستانی بصدای مرشد معنویم علاّمه اقبال، به مولانا جلال الدین مولوی آشنا شدم و این آشنائی به عشق آن عارف ایران و خود سرزمین ایران راهنمون گردید که در رگ و پی من سریان وارد. من با عواطف عمیق ایران دوستی اولاً مأمور خدمات فرهنگی وارد شهر مطبوع و مقدس مشهد گردیدم---".(۲)

## تأسیس پاکستان و مأموریتی دیگر

دولت انگلیس شبه قاره در آستانهٔ تقسیم هند مأموران خارجی خویش را پس خوانده و دکتر عرفانی هم در ۱۹٤۷م به هند بازگشت در روز ۱٤ اوت ۱۹٤۷م پاکستان تأسیس گردید. دکتر عرفانی چون در مشهد بزم های اقبال

و رومی را تشکیل داده و در انجام دادن وظایف فرهنگی شایستگی خویش را نشان داده بنابر اینگونه سوابق او مجدداً در ایران مأمور گردید. البته این بار (در سال ۱۹٤۹م) او وابسته مطبوعاتی دولت پاکستان بوده و در سفارت کبرای پاکستان در تهران وظایف خود را آغاز نمود. او مدت هفت سال تا ۱۹۵۵م همین مأموریت را احراز کرده و گذشته از تشیید روابط عامّه دولتین ایران و پاکستان، او به معرّفی خدمات بانی پاکستان محمد علی جناح قائدِ اعظم، و مقام تفکّر عالی علامّه محمد اقبال و نهضت مسلمانان شبه قاره مبنی بر تشکیل پاکستان را بخوبی مبرهن ساخت. وسایل ویژه وی در این راه تسلّط بر زبانِ فارسی و قریحه شعر گوئی و بزم آرائی بود. او شخصاً عاشق و محب رومی و اقبال بوده و اینك هم همین عشق و علاقه بوی نیروی فوقِ العاده داده و او بزودی بزم های شاعران مزبور را دائر کرد و مجلس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان هم آراست. او کتابخانه ها را در محوّطهٔ سفارت کبری و همچنین در محلّ انجمن روابط فرهنگی دائر نمود که الآن هم می تواند، مورد استفاده باشد. چون متأخران گویا چیزی شایسته ذکر در آنها نیفزوده اند.

از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸م دکتر عرفانی در پاکستان سردبیری مجلّهٔ "هلال" فارسی را بعهده داشته و طرح سیاست این ارگان را ریخت که تاکنون دنبال می گردد. (البته از دو دهه گذشتهِ اسم مجله، و پاکستان مصوّر، مبدّل گردیده است).

مقامات فرهنگی ایران و پاکستان ناظر و مادح خدمات فرهنگی

دکتر عرفانی بوده و در سال ۱۹۵۸م او یك بار دیگر مأمور ایران شد. این بار او از رتبهٔ دبیر سوّم به مقام دبیر اول اعتلاء یافته و تا شش سال خدمات خویش را ادامه داد و در سال ۱۹۶۷م بسن ۵۹ سال باز نشسته شد. (۳)

دکتر عرفانی در سیالکوت بزم رومی را تأسیس کرد و روح و روان آن هم او بود. بزم مذکور تا امروز مشغول فعالیّت است. روزهای رومی و اقبال و مراسم ترویج زبان فارسی و همچنین جشنهایی مربوط به ایران شناسی زیر لوای آن بزم برپای گردیده است. دکتر عرفانی مردی سخت کوش و فعال بود و در سالهای اخیر مرض قند بر وی مستولی گردیده باز هم تا آخرین نفس خود از کوشش و کار نیاسوده است. در این وهله بیاد ابیات رومی می افتیم که:

این طلب کاری مبارك جنبش است — این طلب در راه حق مانع کش است

سایهٔ حق برسر بنده بود — عاقبت جوینده، یابنده بود

اندرین راه می تراش و می خراش — تادم آخر دمی فارغ مباش

تو بهر حالی که باشی می طلب — آب می جوُدائما ای خشك لب

دوستان وی رفتار و رویه و مساعی عرفانی را در نثر و نظم با عواطف صمیمانه ستوده اند. مثلاً:

در زمان ورود دکتر عرفانی در تهران بعنوان وابستهٔ مطبوعاتی پاکستان، استاد ملك الشعراء بهار مریض بود. عرفانی بلا فاصله بعیادت وی شتافت و باسخنان محبّت آمیز خود اشعر الشعرای ایران را چنان تحت تأثیر گذاشت که او دو بیت را بالبداهه سرود. رباعی بهار که با دستخط وی کراراً طبع گردیده، بسیار معروف می باشد:

دوش آمد پی عیادتِ من ملکی در لباسِ انسانی
گفتمش چیست نام پاكِ تو؟ گفت خواجه عبدالحمید عرفانی

خانم توران بهراسی درباره سخن گوئی و ایرانِ دوستی وی چنین گفته است:

خواجه عبدالحمید عرفانی بنده خاص ذاتِ ربّانی
می عرفان چو در قدح ریزد شور در سینه ها بر انگیزد
پای تا سر چو آبِ انگور است عشق و احساس و گرمی و شوراست
خاكِ ایران زمین بدیدهٔ وی مثنوی باشد و حکایتِ نی (٤)

## عرفانی شاعر

مرحوم دکتر عرفانی شاعر زبان فارسی بوده و او در اردو تقریباً چیزی نسروده است. او هنر شعر خویش را وقف ابراز احساسات ایران دوستی ساخته و دو دو بیتی زیر رومی را همواره سر مشق خود قرار داده است:

گفتم: دل و جان برسر کارت کردم هرچیز که داشتم، نثارت کردم
گفتا: تو که باشی که کنی یا نکنی این من بُودَم که بیقرارت کردم

---

چه گویم چه دانم که این داستان فزون است از حدِّ امکانِ ما
ازین داستان بگذر از ما مپرس که بر هم شکست است دستانِ ما (٥)

بعد از مراجعت به پاکستان او منظومهٔ "ایران" را که مشتمل بر ٦٢ بیت است سروده و در آنها هم علاقه مندی وافی خود را نسبت به ایران نشان داده است، مثلاً:

به عشق پاك ایران سرفرازم　　ازین برتر چه باشد افتخاری

سرودی بازبان دل سرودم　　ازین بهتر چه باشد یادگاری

قریحه شاعرانه، عرفانی را توفیقی داده تا اشعار زیاد اردوی علاّمه اقبال را به فارسی بر گردانده تکثیر بنماید و در صورت برو شرها در اختیار علاقه مندان قرار بدهد. دو بروشر را نویسنده در دست دارد بعنوان اشعار اردوی علاّمه محمد اقبال لاهوری، که نسخه واحد یکی و چند نسخه دیگری لااقل در کتابخانه شورای ملّی ایران واقع درتهران نگاهداری می شود. همچنین ترجمه اشعار پراکنده اقبال در آثار عرفانی همچون رومی عصر، و ترجمه فارسی، ضرب کلیم، می توان دید. بعضی از تراجم عرفانی چنان استوار و منسجم باشند که خوانندگان آنها را کلام اصیل فارسی اقبال گمان می کنند. در آثار منثور خود عرفانی چند کتاب را به اردو نوشته ولی بیشتر کتابها را بفارسی در آورده است. او بدون تعارف و دغدغه، به فارسی حرف می زد و مطلب می نوشت و در واقع هم او یکی از پیش تازان فارسی نویسان ممتاز معاصر در پاکستان می باشد.

شعر گوئی و سبك عرفانی

عرفانی مرحوم در دو بیتی سرائی پیرو بابا طاهر همدانی است و در شعر سرائی دیگر مقلّد رومی و اقبال. به پیروی بابا طاهر خودش هم اشاره می نماید:

مرا پایان پذیرد زندگانی　　ترا آید به سر روز جوانی

همین افسانه های عشق و مستی　　بماند یادگار جاودانی

به جان عهدی به حسنِ یار بستم ‌ ‌ ‌ ز بند عقلِ خُرده گیر رستم
بگفتم من "حدیثِ عشق" عریان ‌ ‌ ‌ که مست جام بابا طاهر ستم(٦)

غزل عرفانی گاهی بیشتر مطالب مسلسل و یکنواخت دارد، مثلاً:

سر خوش از تست جانِ من، جانم ‌ ‌ ‌ تشنه دیگری نمی دانم
نرگسِ تو گشود بر رویم ‌ ‌ ‌ عالمِ بیکران و پایانم
دل و جانم فدای تو باشد ‌ ‌ ‌ دارمت دوست از دل و جانم
آفریدی جهانِ نو که در او ‌ ‌ ‌ تازه گشته به حسنِ پایانم
از تو بزم خیال من رنگین ‌ ‌ ‌ از تو جوش و خروش عُمانم
زور قم بود در سراب و کنون ‌ ‌ ‌ در کنارِ محیطِ عرفانم
این بود افتخار من که ترا ‌ ‌ ‌ در دل و چشمِ خویش گنجانم(۷)

فلاسفه وجودی به تنها گوئی و تنها سرائی از دیر باز متوجه می باشند. علاّمه اقبال هم باین شیوه علاقه مند بوده، حتّی در قسمت دوّم منظومه تمهید، در کتاب "ضرب کلیم" چنین می گوید (ترجمه از اردو):

"ای اقبال، گناه تو همان مجلس آرائی است و تو مانند زمانه کم پیوند می باشی. آن بیچارگان را که معتادتریاك و کوکنار خودی بودند، نوای تو ذوق جذبه های بلند عطا نموده است. همان مرغان پرشکسته که در حیاط کوچك خانه قانع بودند برای پرواز در فضاهای بیکران آسمان ها بیقرار می باشند کیفر و مجازاتِ نو محرومی از نوای سحر و بی بهرگی از مقام سرور و نظر می باشد".

مرحوم دکتر عرفانی مترجم این کتاب است و او حتی به تنها گوئی یا

مونو لاگ بقول غربیان پرداخته(۸) و زبان فارسی را با چنین شعری آشنا ساخته است. مثلاً: منظومه وی در "حدیث عشق" و همچنین در "رومی عصر" می توان دید که به نحوه زیر آغاز می گردد:

ای خوشا آن صبح مهر انگیز من ٭ ای خوشا آن روز عشرت خیز من

از زمین تا آسمان پرواز من ٭ من کیم؟ روح الامین دمساز من

---

غرق دریا بد تن من، جان من ٭ سوخت اندر تشنگی هر آن من

چشم من می دید هر جا نقش آب ٭ زورق جان مضطرب اندر سراب

روز و شب گشتم به پهنای جهان ٭ تا زیاد همدلی یابم نشان...

## آثار عرفانی

دکتر عرفانی فقید، گذشته از عده عدیده جزوها و بروشرها و متون تکثیر شده خطابه ها، بیش از یك دوجین اثر مستقل و مهمّی دارد. ما پاره ای از آثارش را مشروحاً معرّفی می کنیم و مابقی را بالاختصار.

۱- رومی عصر (در احوال و آثار و افکار علاّمه اقبال) کانون معرفت، تهران ۱۳۳۰هـ. ش،/۱۹۵۱م

۲- حدیث عشق (مجموعه اشعار: دو بیتیها) انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان، تهران ۱۳۳۳هـ.ش./۱۹۵٤م

۳- شرح احوال و آثار ملك الشعراء بهار از انتشارات ابن سینا تهران، ۱۳۳٤هـ.ش/۱۹۵۵م

٤- انتخاب شعر معاصر: (۱۷ شاعر ایران جلد یکم، اداره امتحانات

تعلیمات متوسطه، لاهور ۱۳۳۲ هـ . ش/۱۹۵۳م

۵- اقبال در نظر ایرانیها (اردو)، اکادمی اقبال پاکستان، ۱۳۳٦هـ . ش/۱۹۵۷م

٦- فارسی امروز رِپن پریس لاهور، ۱۹۵٦م چاپ دوّم ۱۹۸۱م

۷- انتخاب شعر معاصر (۱۳ تن از این شعرای ایران) جلد دوّم ۱۳۳۵هـ .ش/۱۹۵٦م

۸- ایران صغیر (تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر) انتشارات ابن سینا تهران، ایضاً

۹- ترجمه فارسی کتاب "ضرب کلیم" علاّمه اقبال، اکادمی اقبال پاکستان ۱۹۵۷م طبع دوم ۱۹۷۷م

۱۰- داستانهای عشقی پاکستان، انتشارات ابن سینا تهران، ۱۹٦۱م

۱۱- سرود سرمد (احوال و آثار و انتخاب اشعار سیّد صادق سرمد مرحوم) ایضاً ۱۹٦۳م

۱۲- ایران (جزوه ٦۲ شعر) بزم رومی سیالکوت ۱۹۷۱م

۱۳- آهنگ عشق (شرح مسافرت به ایران در ۱۳۵۲ هـ .ش، انجمن فارسی سیالکوت ۱۹۷۳م، ۳۲ صفحه

۱٤- شهر آشوب سیالکوت (اغتشاشات مه ماه ۱۹۷۷م)بزم رومی سیالکوت ۱۹۷۷م ۱٦ صفحه، (۹)

۱۵- گفته های رومی و اقبال (با ترجمه انگلیسی) ایضاً ۱۹۷٦م . ۳۱ صفحه طبع دوّم ۱۹۸٦م

۱٦- اقبال ایران (شرح ترویج اقبال شناسی در یاران مانند کتاب شماره ۵ فوق) ایضاً ۱۹۸۷م) . ۲۲صفحه

# حواشی:

۱- دکتر رضا زاده شفق مرحوم: رومی عصر (طبع دوّم تهران، ۱۹۵۶م) صفحه ۱٤ (ضمیمه)

۲- مقالهٔ نگارنده در مجلهٔ هفت هنر، نشریه ادارهٔ کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر، تهران، اسفند ماه ۱۳۵۲ش، ص ٦۱، ٦۷

۳- حدیث عشق، مجموعه رباعیات دکتر عرفانی

٤- ایضاً

۵- ایضاً

٦- ایضاً

۷- دکتر سیّد سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، جلد یکم، اسلام آباد ۱۹۷٤م، صفحه ۵۲۸، ۵۲۹

۸- دکتر عرفانی در زمان دانشجوی "مونو لاگهای" شاعران انگلیسی زبان را به اردو و فارسی ترجمه می کرده و این تمرین برای وی مفید بوده است.

۹- زبور عجم (مثنوی گلشن راز جدید) کلیات فارسی اقبال، لاهور ۱۹۷۳م و بعد ناشر شیخ غلام علی و پسران) صفحه ۵٦۷

دکتر فرحت ناز
دانشکدهٔ دختران - اسلام آباد

# شیخ نجیب الدین رضا تبریزی و نور الهدایه
## ۱۰۵۰هـ ــ ۱۰۹۵هـ

اوایل قرن یازدهم هجری در عصر سلطنت شاه عباس ثانی درویشی صوفی منش و شاعر مزاج، پا به عرصهٔ وجود نهاد که به علت عدم توجه به او بحدّ کافی شناخته نشده است. نام مؤلف "نور الهدایه و مصدر الولایه" به حدیث و قول بیشتر تذکره نویسان و مورّخان نجیب الدین رضا است و خود نیز در دیباچهٔ کتاب مذکور و در مثنوی "سبع المثانی" به آن اشاراتی کرده است، چنانکه در سبع المثانی می گوید:

آن زمـان کـه مـنکر اهـل صفـا　　سر بر آورد از حسد در شهر ما
"بد نجیب الدین رضا" در خلوتش　　خالی از باد و بروت و سبلتش (۱)

وی به اسم زرگر نیز شهرت دارد. پس از بر رسی کلیهٔ منابع، نام کامل وی چنین بوده است: شیخ نجیب الدین بن محمّد رضا تبریزی اصفهانی ذهبی متأسفانه از زندگی این مؤلف هیچگونه اطلاع دقیق و جامعی در دست نیست مگر آنچه خود بدان اشاره کرده و این اشارات پراکنده نیز در کمال اختصار و ایجاز است. همچنین وی به ذکر نام پدر خود اشاره یی دقیق نکرده است، فقط یك جا در متن نور الهدایه خود را به اسم ابن محمّد رضا خوانده است (۲)

استاد منزوی نیز در فهرست نسخه های خطی فارسی، اسم پدر شیخ را محمّد می گویند (۳) محمد هاشم درویش شیرازی در ذکر مشایخ، آنجناب را از اولاد فخرالدین گفته است.

در نسب ز اولاد "فخرالدین" بود    زین سبب آن شه "نجیب الدین" بود (٤)

تخلّص:

شیخ نجیب الدین صاحب دیوان غزلیات است و مثنوی هایی نیز از خود بجای گذاشته است. در اشعار خود تخلّص های گوناگون آورده. در بعضی موارد "جوهری" تخلّص می نمود:

از جوهری چونکتهٔ اسرار بشنوی    بگذر ز جرم او که دریاش نازل است(٥)

گاهی متخلّص به نجیب است:

شمّه یی بشنو ز حال این نجیب    کو فتاده از محبّان بی نصیب (٦)

نجیب الدین اغلب خود را نجیب الدین رضا تخلّص می کرد:

خاک پای قایم آل عبا    بی ریا می دان نجیب الدین رضا (۷)

و در بعضی مقاطع زرگر تخلّص نموده است:

چون نجیب الدین زرگر شد فنا از خویشتن

بر حمام طهر معنی صور یرغو می زند (۸)

مولد و منشأ:

نجیب در اصفهان تولّد یافت. اصل او از تبریز بوده همه تذکره نویسان در این باره اتفاق دارند، محمد هاشم درباره مولد و منشأ شیخ می گوید:

اصلش از تبریز شمس الدین بدان    هست مولود وی اندر اصفهان(۹)

نجیب الدین به ذکر نام پدر خود نپرداخته ولی محلّ و تاریخ تولّد خود را تصریح نموده است. چنانکه می گوید:

من به شهری اوفتادم ز این جهان  که ز صاحب قدر کم بودی نشان
نام او خواهی بگویم ای جوان  اصفهانست اصفهانست اصفهان(۱۰)

## تاریخ ولادت:

مورّخان و تذکره نویسان در کتب خود از تاریخ ولادت نجیب الدین یادی نکرده اند. در کتب خود نجیب الدین، "سبع المثانی" و "خلاصة الحقایق" مواردی هست که در کشف زمان تولّد شیخ یاری می دهد. در مثنوی سبع المثانی در بارهٔ سال عمر خود می گوید:

شد چهل و پنج سالم ارتیاض  فرق شد این دم سوادم از بیاض(۱۱)

بنا بر این وقتی شیخ نجیب الدین این مثنوی را به نظم در آورد چهل و پنج سال داشت حالا باید پی ببریم که مثنوی سبع المثانی در چه تاریخی سروده شده است. در دیباچهٔ مثنوی مذکور می نویسد:

"و چون محلّ ظهور دولت بروز آن رسید به اشاره شاه ولایت اسدالله الغالب، علی ابن ابیطالب علیه السّلام در تاریخ هزار و نود و چهار در عرض چهل روز از عالم غیب بظهور آمد"(۱۲)

و در آخر کتاب تاریخ تألیف آنرا هزار و نودوپنج می نویسد:

در هزار و نود و پنج ای عزیز  خواستند ز این بنده آوردم تمیز
در چهل یوم آمد این سبع المثان  که کلماتیست تامات اندر آن(۱۳)

اگر فرض کنیم که تألیف مثنوی در آخر ماه سال ۱۰۹۴ شروع شده باشد

چند روز بعد از آغاز سال ۱۰۹۵ تمام شده باشد بازهم سنّ خود را چهل و پنج نوشته است. بااین حساب در سال ۱۰۵۰ تاریخ ولادت وی خواهد بود. و لیکن در "خلاصة الحقایق" دلیل روشن تری وجود دارد که ما می توانیم تاریخ قطعی ولادتش را بدست بیاوریم. وی می گوید:

سال هزار و صد هجرت تمام    عمر به پنجاه که شد در نظام(۱٤)

بطور کلی آنچه از این اقوال بر می آید ولادت شیخ در سال ۱۰۵۰ هجری قمری اتفاق افتاده است و سال تألیف سبع المثانی ۱۰۹۵ به سن چهل و پنج سالگی معتبر تر به نظر می رسد.

## دوران جوانی و تحصیلات:

نجیب الدین در خلال نوشته هایش اشارات مختصری به زندگانی خویش کرده است. و آنچه از آثار او بر می آید، مولد وی اصفهان بوده و در سال ۱۰۵۰هـ بدنیا آمده است. بنابر این وی دوران کودکی خود را در اصفهان گذرانیده است. امّا درباره تحصیلاتش اشاره یی بدست نیامده است. بیشتر تذکره نویسان او را مجذوب و امّی نقل کرده اند. خودش نیز در دیباچهٔ نور الهدایه به این امر اشاره کرده است، می گوید:

"امّا بعد عزیزی ازین ناچیز که مجذوب امّیم طلب دیباچه دیگر نمود"(۱۵).

ولی این همه حقایق و اسرار منظوم و منثور که از وی به ظهور آمده است که اغلب فضلای روزگار از فهم آنها عاجز اند، باعث می شود که تصور کنیم آنچه آنحضرت راجع به امّی بودن خود نوشته است شکسته نفسی می باشد و

مورّخان و تذکره نویسان بقول ایشان، ایشان را اُمّی پنداشته اند در اینصورت احتمال می رود که تحصیلات اوّلیهٔ نجیب در شهر اصفهان که در آن وقت یکی از مراکز مذهب تشیّع و محلّ درس و دانش آموزی بوده انجام گرفته است و در اندك زمان علوم دینی از قبیل علوم قرآن و تفسیر و حدیث و امثال اینها و نیز حکمت و کلام و بعضی علوم منقول و معقول را فرا گرفته کامل گردیده سپس در سنّ چهارده سالگی به مشهد رفت و از محضر شیخ و استاد خودش شیخ محمد علی مؤذّن خراسانی کسب دانش نموده و از آنحضرت خلعت مشیخیت دریافته است. شیخ نجیب الدین مختصری از بعضی حالات از قبیل دریافتن طومار شیخیت و رخ دادن واقعه خود را در نور الهدایه بیان فرموده است. (١٦)

آنچه از مطالعهٔ نور الهدایه بر می آید این است که نجیب الدین از چهارده سالگی به خدمت شیخ محمّد علی مؤذّن پیوست و بقول خودش بعد از ده سال یعنی در سنّ بیست و چهار سالگی شیخ محمد علی خرقهٔ شیخیت سلسله ذهبیّه را بوی داد. نجیب الدین همین احوال خود را در مثنوی سبع المثانی نیز سروده است و این واقعه را در سال ۷۳ . ۱ نوشته است:

آنچه دیدم دیدم آخر آشکار — شکر کردم من بذات کردگار

الف و هفتاد و سه از هجر رسول — عصر شاه عباس ثانی شد بطول(۱۷)

این بود آنچه وی دربارهٔ خویش در کتاب "نور الهدایه" به صراحت آورده است دیگر از زندگانی او هیچ گونه خبری در دست نیست و هیچیك از مورّخین و مؤلفین نیز به زندگانی او اشاره یی نکرده اند.

## تاریخ وفات و مدفن:

در مورد وفات نجیب الدین اقوال گوناگون موجود است صاحب تذکرهٔ "ریاض العارفین"(۱۸) و صاحب "الذریعه"(۱۹) و صاحب مؤلفین کتب چاپی (۲۰) می گویند که: وفات آنحضرت در سال ۱۰۸۰ هجری رخ داد. ولی در کتاب دانشمندان آذر بایجان (۲۱) سال رحلتش ۱۰۷۵ ثبت شده است. و در "تذکرة القبور" (۲۲) هم ۱۰۷۵ و ۱۰۸۰ نیز درج است که هر دو بنظر درست نمی آیند و همان طور که ما دیدیم تا سال ۱۰۹۵هـ در قید حیات بود. و مثنوی سبع المثانی را به نظم آورد. صاحب طرایق الحقایق (۲۳) وفاتش را ۱۱۸۵هـ می نویسد که اگر این قول صحیح باشد به این صورت عمر طولانی داشت و صد و سی و پنج سال زندگی کرده است ولی هیچیك از تذکره نویسان به عمر طولانی وی اشاره یی نکرده اند و خود نجیب هم در این مورد خاموش است و امکان دارد که این نیز یکی از اشتباهات کاتب باشد که بجای ۱۰۸۵، ۱۱۸۵ نوشته که اشتباه فاحشی است متأسفانه تاریخ وفات صحیح او بدست نیامده است.

کلّیهٔ تذکره نویسان به این امر اتفاق دارند که جای رحلت و مدفن نجیب الدین اصفهان است. خان بابا مشار می گوید: که در اصفهان وفات نموده و در تخت فولاد مدفون گردیده. (۲٤) صاحب "تذکرة القبور" با خان بابا متفق است که او در اصفهان در گذشت ولی دربارهٔ مدفن وی می نویسد که قبرش در قسمت شمالی آب انباری که فعلاً جزو اراضی فرودگاه است می باشد همچنین می گوید که تا آن اواخر قبرش موجود بود و آنرا دیده است. (۲۵)

شیخ نجیب الدین رضا دانشمندی صوفی منش بوده و میل به زندگی درویشی داشته است او به مادّیات توجهی نداشت. از قراین پیدا است که در اوایل زندگی اشرافی داشته ولی بخت نارسا یاریش نکرده و همه مال و منال و حتّی فرزندانش را از دستش ربود؛ با این همه نجیب الدین مردی متوکل بود و به هیچ وجه لب به شکوه و شکایت نگشود. همیشه راضی برضای خدا می بود و شکر ایزد متعال را می نمود:

داد و بستد را بباید حوصله      حق بحق دادن نمی دارد گله

شکر ایزد را که داد و خود گرفت      دادهٔ خود را زما واپس گرفت(۲۶)

نجیب الدین از اقطاب سلسله ذهبیه است. مورّخان او را از اماجد مجذوبین و اکابر محبوبین خوانده اند و می نویسند:

"جلالتشان و علوّ مرتبهٔ ایشان باندازه و پایه ایست چنانکه شبها را بادوازده نفس صبح می کرده و در یك نفس هزار تهلیل می گفته"(۲۷).

تصوّف در ایران در زمان شاهان صفویه باوج رسیده بود که نجیب الدین رضا چشم به جهان گشود به سرعت مدارج ابتدایی طریقت و شریعت را طی نموده صوفی کامل گردید و وارد طبقهٔ مشهور متصوّفه شد و خرقهٔ شیخیت سلسله کبرویه متصوفه یعنی ذهبیه را در بر کرد. تصوف در دوران صفویه نیز معجونی از افکار فلسفی و عرفانی و تشیّع بود. سلوك نجیب الدین نیز از این افکار الهام گرفته است. هم رنگ عرفان و فلسفه دارد و هم رنگ تشیّع. او یك طرف عاشق دلسوخته امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد وی بود و خود را خاکروبهٔ آستان حضرت امام رضا علیه السلام می دانست و

دلبستگی کامل باجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان می داد و از جانب دیگر به تصوّف میل بسیار داشت و پیمودن راه های معرفت و سلوك یا بالفاظ دیگر طی نمودن اطوار سبع المثانی را شیوه عارفان کامل می شمرد. بهترین دلیل آن افکار عارفانه و صوفیانهٔ آمیخته به افکار شیعی است که در آثار وی در کمال وضوح هویدا است. بزرگترین کاری که نجیب کرده آنست که همواره در تألیفات خود میان طریقت و شریعت در حال کشش و کوشش بوده است. در حکمت و فلسفه نیز دستی داشته ولی چون طبع وی فطرتاً مایل بتصوّف بوده کتابهایی را که تألیف کرده است کاملاً روح تصوّف و عرفان دارد و لیکن باحدیث و فقه و تفسیر درهم آمیخته است. به همین جهت جنبه حکمت و فلسفهٔ او بسیار ضعیف تر است. فقط کوشیده است که دین را جامهٔ عرفان و سلوك بپوشاند و آن را براه طریقت در آورد.

شیخ نجیب الدین اعتقاد کامل به کشف و کرامت و تجلّی و وجد و شور و شوق و حال داشت و خلوت و اوراد و اذکار را می پسندید. با این همه پای بند نماز و روزه و حج و خمس و زکواة هم بود. هر کلامی را با آیات قرآنی و احادیث شریف می آراست. از احوال و اقوال دوازده امام راهنمایی می گرفت و از طریقت پیشینیان و پیشروان چون شیخ محمّد علی مؤذّن، جنید بغدادی وغیره راهنمایی می گرفت. در اینصورت مسلّم است که شیخ نجیب الدین شیعی با ایمان و دانشمندی صوفی منش و بزرگی مجذوب و وارسته بوده است.

آثار منثور و منظوم نجیب الدین:

شیخ نجیب الدین چند کتاب نظم و نثر در موضوع تصوّف و عرفان تألیف نموده است که شرح آنها بقرار زیر است:

سبع المثانی:

منظومهٔ فارسی که به منزله دفتر هفتم مثنوی مولوی سروده شده است خود نجیب الدین در دیباچهٔ سبع المثانی مرقوم فرموده:

"طبق دستور باطنی حضرت شاه ولایت امیر المومنین علیه السلام کتاب سبع المثانی را که مرسوم مجلّد هفتم مثنوی و کتاب بزرگ است در مدّت چهل روز تألیف و نوشته شد"(۲۸).

این کتاب ۳۸۵ صفحه و اشعار عالی بامضمون عارفانه دارد و مجموع آن بادیباچه و نعت بیست هزار بیت است. در زمان سلطان شاه سلیمان بن شاه عباس در سال ۱۰۹٤ هجری قمری سروده شد. نجیب الدین در مورد انشاء کتاب ارشاد باطنی از امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۱۰۷۵ هجری یافت. در بحر مثنوی مولوی یعنی بحر رمل مسدّس مقصور یا محذوف است. به سال ۱۳٤۲ هجری قمری در شیراز به تصحیح محسن حالی عماد الفقراء چاپ شده و در هامش آن یازده رسالهٔ دیگر نیز چاپ شده است.

خلاصة الحقایق و اوصاف المقربین:

این هر دو مثنوی با مضمون صوفیانه می باشند و در شیراز بسال ۱۳۳۸ هجری قمری بچاپ رسیده است. هر دو دریك مجلّد اند و مفهوم هر سه مثنوی سبع المثانی، خلاصة الحقایق و اوصاف المقربین یکی است. محمد کریم

تبریزی دیباچه یی بآن اضافه کرده بخط خود نوشته و به طبع رسانیده است. اوّل الذکر شهرت بیشتر دارد. سال تألیف هر دو مثنوی معلوم نیست.

دیوان نجیب الدین: شیخ نجیب الدین علاقه یی وافر به شعر و شاعری داشته وشعر بسیار گفته است. غیر از سه مثنوی: دیوان غزلیات و قصاید نیز دارد که چهار هزار سی و دو بیت دارد و هنوز بچاپ نرسیده است. نسخه ای خطّی از آن در کتابخانهٔ مجلس و تهران بشماره ۳۹ موجود است و به خط نستعلیق است.

نجیب الدین شاعر درجهٔ دوّم است. در غزلیات خود پیروی از مولانا جلال الدین رومی می کند ولی اشعارش چندان عالی و پر شور و هیجان نیست برای آگاهی از شعر او چند بیت از دیوانش اینجا نقل می گردد:

هر دل که در هوای تو خون گشت جام نیست
ناپخته ماند آنکه سرش زیر دام نیست
گردون بود چو خاطر صیّاد پی شکار
هر جا که بیدلی دو سه تا زیر دام نیست
مِفتاحِ قفلِ رزق بدست توکّلست
کاریکه دستِ خلق گشاید تمام نیست
قانع بآب دیدهٔ و نان چنین شدم
چشم نجیب گوی بزنگ حرام نیست

مقالات وافیه:

کتابیست دیگر که آقای منزوی در فهرست نسخه های خطی فارسی به نجیب الدین رضا نسبت داده اند و نسخهٔ ناقصی از آن در دست است این کتاب کامل نیست تا باب نهم و فصل چهارم است. گمان می رود که آغاز هم افتادگی دارد. هیچ دیباچه یا مقدمه یی ندارد. فقط روی جلد کتاب نوشته شده است: "مقالات وافیه شیخ الشیوخ الشیخ نجیب الدین رضای تبریزی از مشایخ سلسلهٔ علیّه و طریقهٔ حقّه ذهبیّه در مقامات طریقت". منزوی می گوید که این کتاب به نام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) تحریر یافته است (۲۹) مشتمل برنه باب است و هر باب چند فصل دارد. نسخهٔ ناقصی از این کتاب در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۱۵۷-ج مضبوط است. تاریخ تألیف و کاتب معلوم نیست و بخط نستعلیق است.

اصطلاحات صوفیان:

رسالهٔ کوچکی دیگر از نجیب الدین است که در خانقاه احمدّیه شیراز زیر شماره ۵٦/۳ موجود است. تاریخ تألیف یاد نشده است آقای منزوی در فهرست خود از این رساله ذکر کرده است. (۳۰)

دستور سلیمان:

کتابی دیگر است از نجیب الدین رضا که در "نور الهدایه" آنرا "چهل مجلس" بدستور سلیمان خوانده است (۳۱) ولی در "تذکرهٔ دانشمندان آذربائیجان" (۳۲) و "تذکرة القبور" بنام "دستور سلیمان" نقل کرده اند. (۳۳) بگفتهٔ مؤلف "دانشمندان آذربایجان" هنوز بطبع نرسیده است: در

فهرست های دیگر از این کتاب ذکر نشده است.

نور الهدایه و مصدر الولایه:

یکی از مهم ترین کتاب های نجیب الدین "نور الهدایه و مصدر الولایه" است. چنانکه از نامش پیداست کتابیست مزیّن به انوار هدایت و تکیه گاه اولیا است. یعنی اثری نغز عرفانی است. نجیب الدین نام کتاب را در دیباچه آورده است: "و نام این مختصر کلمات را بدریافت الهام غیبی و انعام لاریبی حضرت جامع الکلمات میرزا محمد محسن دستغیب شیرازی نور الهدایه و مصدر الولایه گردانید". (۳٤) سال تألیف و محلّ انشای آنرا ذکر نکرده است. تذکره نویسان و مؤرخان نیز اشاره یی به آن نکرده اند. نور الهدایه متضمّن یك مقدمه و هفت اصل و خاتمه می باشد: هر اصل چند فصل دارد که مجموعاً ۳۳ فصل می شود. فهرست اصل و فصول در مقدمهٔ آن آمده است. در مقدمّه نسب نامهٔ سلاطین صفویّه را به شعر سروده است. نجیب در اصل چهارم فصل پنجم در بیان تحقیق معاد جسمانی و روحانی پرداخته است. اصل هفتم مفّصل ترین اصل کتاب است و در آن بیست و هشت فصل است و اصول عقاید عرفانی را در بر گرفته است.

نور الهدایه از نظر مطالب و محتویات، کتاب دقیقی است و در آن هر اصل و فصل بجای خود قرار گرفته است. در ضمن هر اصل به اصل ما قبل و هر فصل به اصل خودش پیوستگی دارد. هر گفتار تازه را به کلمات ندا مثلاً: ای عزیز، ایهاالاخوان، ای طالب راه وغیره شروع می کند و بیشتر حالت پند و نصیحت را دارد، چنانکه می گوید:

"ای عزیز بدانکه از آن جهت است که در این رساله سخن مکرر می شود که کلمات پرفتوحش را چون طالبان توجّه نمایند بزودی ملکه ایشان شود و از راه و رفتار خویش آگاه گردند بشنو این فقره را که گوش زد تو می شود برای تنبیه". (۳۵)

نجیب الدین از کتب مأخذ نام می برد که بیشتر آنها کتب احادیث اند و از آنها احادیث نقل کرده است. غیر از کتاب های احادیث دو کتاب دیگر آورده که درمتن از آنها استفاده شده است، یکی تحفة العبّاسیهٔ شیخ محمّد علی موّذن و دیگری مقالات صفی الدین اردبیلی.

فهرست منابع و مآخذ نور الهدایه بقرار زیر است:

اصول کافی:

ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (۳۱۹ یا ۳۲۸هـ).

بزرگ ترین ماخذ احادیث است که نجیب الدین در مورد کتاب خود نور الهدایه بیشتر از پنجاه و شش مورد از آن نقل قول کرده است.

الأمالی:

ابو جعفر بن علی بن حسین (م: ۳۸۱هـ) که بنام مجالس نیز شهرت دارد.

شفاء:

شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا. (۳۷۰ - ٤۲۸هـ)

تذکرة الاولیاء:

عطّار نیشاپوری (متوفی در حدود سال ٦۲۷)

عوالي اللآلي و كتاب المجلي:

این هر دو کتاب از تألیفات ابن ابی جمهور محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن ابی جمهور احسائی است. این هر دو کتاب از کتب احادیث اند.

تحفة العباسي:

محمد علی مؤذن خراسانی. در لابلای بخشهای این کتاب عباراتی است که عیناً آنرا در نور الهدایه وارد شده است.

رساله قشیریه:

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن عبدالملك بن طلحه نیشاپوری (متولّد در سال ۳۷۶ و متوفّی بسال ٤٦٥هـ) و یکی از مآخذ نور الهدایه است.

مقالات شیخ صفی:

شیخ صفی الدین ابو اسحاق اردبیلی (۷۳۵ - ٦٥٠) از مآخذ معتبر نور الهدایه است. و شیخ حسین زاهدی آنرا به اسم مشرق الانوار جمع آوری کرده است.

عدّة الداعي:

شیخ جمال الدین ابوالعباس محمد بن فهد الاسدی الحلّی (متولد: ۷٥٦ - ۷٥۷هـ)

مصباح الشرايع:

عده یی از بزرگان محققین معتقدند که از بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است.

در نور الهدایه . ۹۵ بیت فارسی و قریب به ده بیت عربی نیز آمده که از آن میان ۵٤۹ بیت از خود مؤلف است و بقیه اشعار پراگنده و متفرق هستند و بیشتر آنها از شاعران معروف فارسی زبان اند، مثلاً از اشعار مولانا جلال الدین رومی، شیخ بهایی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی ابو سعید ابوالخیر، سنائی، باباطاهر عریان، محمد علی مؤذن و صفی الدین اردبیلی و هشت بیت عربی از حسّان بن ثابت که منسوب به حضرت علی نیز نوشته شده اند.

ارزش نور الهدایه و مصدر الولایه:

نور الهدایه شاهکاریست زنده و جاوید و در مجموع کتابهای عرفانی کتابیست بسیار ارزنده. مقدم بر زمان مؤلف چندین کتب مهم متصوّفه فارسی زبان تألیف شده بود. از جمله: کشف المحجوب، مرصاد العباد، رساله قشیریه، فصل الخطاب بوصل الاحباب، رسایل پیرهرات، اسرار التوحید و کشف الاسرار وغیره. نور الهدایه دنباله این سلسله کتابها است و در سدهٔ یازدهم هجری این نوع مطالب تازگی نداشته است بدین لحاظ مطالب نور الهدایه التقاط از نوشته های پیش از نجیب الدین است. اگرچه نور الهدایه تألیفی ابتکاری نیست ولی از لحاظ انشاء و شیوهٔ خاصّی که دارد، بین این همه کتابهای متصوّفه منفرد است و در جای خود مقامی عالی دارد.

مطالب دیگری که نور الهدایه را باوج عظمت رسانیده است تصوّف تشیع است. اغلب آثار متصوّفه رنگی از مذهب و فرق ندارند ولی نظم خاص نور الهدایه و باهم آمیختن مباحث شیعه و صوفی، تازگی و جامعیت خاصّی بآن بخشیده است.

سبك نور الهدايه:

نور الهدايه به نثرساده طبيعى و روان نگارش يافته است. دوره صفويه از نظر نثر ادبى فارسى دوره بازگشت خوانده مى شود. ولى آثار منثور فارسى اگر بطرف سادگى متمايل شود، مقرون به كلمات و عبارات و تركيبات عاميانه مى شود و اگر بطرف تصنع رود باتكلّفات دور از ذوق همراه مى گردد. اثرى كه حدّ وسط و ميانه در آن رعايت شده باشد اندك و كم است.(۳٦) ولى سبك نور الهدايه متعادل است و از اين لحاظ كتاب نادرى است. نثر آن گرايش بطرف عربى دارد. لغات عربى به كثرت در آن بكار رفته است. تعبيرات وتركيبات فصيح اين كتاب حسن نثر را دو چندان مى كند و همچنين نجيب الدين با استعمال صنعت جناس، نثرى گرم و پرشور نگاشته است. سبك نجيب الدين همان شيوهٔ نثر دورهٔ سامانيان است با اين تفاوت كه به روش قرن ششم با بكار بردن حرف اضافه گرايشى يافته و بطور كلى انشاى اين كتاب از لحاظ دو صفت يكى سادگى و ديگر شيرينى به اوج كمال رسيده است.

اصطلاحات عرفانى:

در نور الهدايه اصول و عقايد متصوّفه مقدم بر مطالب ديگر است بنا بر اين اصطلاحات عرفانى در بعضى جاها در اين كتاب آمده و اين جنبه ايست كه نور الهدايه را ممتاز تر ساخته است.

آيات قرآنى:

نجيب الدين احاطه كامل به قرآن و احاديث دارد و نور الهدايه را

به تعداد زیادی از آیه های قرآن مجید آراسته گردانیده است. بعد از آوردن یك آیه به ترجمه و تفسیر آن پرداخته است تا موضوع را واضح و روشن تر سازد. الحق مهمترین مآخذ نور الهدایه قرآن حکیم است و می توان گفت هیچ یك از نویسندگان فارسی زبان در این خطّه باندازه نجیب از معنیهای قرآن متأثر نبوده است. یك نظر به فهرست آیه های قرآن احاطهٔ کامل و توجه بسیار این عارف را بآیه های قرآنی آشکار می کند.

احادیث:

در نور الهدایه تعداد کثیری از احادیث نبوی و احادیث آئمه اطهار نقل گردیده است. نجیب الدین در بیشتر موارد به ترجمهٔ احادیث نیز پرداخته است. تعداد احادیث ذکر شده در نور الهدایه نزدیك به سیصد حدیث است.

بنابر این نور الهدایه و مصدر الولایه شاهکاریست که مؤلّف در قرن یازدهم هجری به راهروان راه های سلوك و طریقت عرضه کرده است و آمیزه یی است از عرفان و حکمت و اخلاق و دستور های زندگی باعباراتی بس شیوا و رسا. هدف نور الهدایه نه تنها نشان دادن راه و رسم معرفت است بلکه هدف اصلی آن تربیت روان و تصفیهٔ قوای نفس و به طوری کلّی تزکیهٔ انسان و راهنمایی همه انواع دین و اخلاق است، که باید در راه سعادت و دستگیری افراد بشر صورت تحقّق به خود گیرد.

## پا نوشت ها:

۱- رضا نجیب الدین زرگر، سبع المثانی. صفحه ٤٢٨ - سنگی.شیراز ۱۳٤۲هـ .

۲- رضا نجیب الدین زرگر، نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه ٥٢٧ پژوهنده فرحت ناز. تهران ۱۳٥٧شمسی

۳- منزوی احمد، فهرست نسخه های خطّی فارسی. صفحه ۳۸ . ۱م. ج۲. انتشارات مؤسّسه فرهنگی منطقی تهران . ۱۳٥ش - ٦جلد.

٤- مجدالاشرف، جلال الدین محمد. اوصاف المقرّبین. دیباچه صفحه ۹. سنگی. باهتمام کیوان سمیعی شیراز ۱۳۳۸ش.

٥- نور الهدایه و مصدر الولایه. ص ٥.

٦- سبع المثانی. صفحه ٤٤١.

٧- ایضاً. صفحه ٤٥٧.

۸- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه ۱٥.

۹- اوصاف المقرّبین. مقدمه. صفحه ٤.

۱۰- سبع المثانی. صفحه. ٤٤٤.

۱۱- ایضاً. صفحه. ٤٤١.

۱۲- ایضاً. دیباچه. صفحه ٥.

۱۳- ایضاً. صفحه: ٤٥۸.

۱٤- رضا. نجیب الدین زرگر. خلاصة الحقایق. صفحه۸۳.

چاپ سنگی. شیراز ۱۳۳۸ شمسی.

۱۵- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه: ۳.

۱٦- ایضاً. صفحه: ٥٢٤.

۱۷- سبع المثانی. صفحه: ٤٢۸.

۱۸- هدایت، رضا قلی طبرستانی. ریاض العارفین. صفحه: ۱۳۳

کتابفروشی مهدیه. تهران ۱۳۱٦ شمسی.

۱۹- تهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه. صفحه ۲. ٤ -

ج۹، مطبعة الادب. نجف ۱۳۸۱هـ . ۲٦ جلد

۲۰- مشار خانبابا. مؤلفین کتب چاپی. صفحه ۱٦۱-ج ا چاپ ارژنگ تهران

۱۳٤۰ شمسی. چاپ دوم ٤ جلد

۲۱- تربت. محمد علی تبریزی. دانشمندان آذربایجان. صفحه ۳۷٤.

انتشارات اقبال تهران ۱۳۱٤ شمسی.

۲۲- مهدی سید مصلح الدین. تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان

صفحه: ۳۲٦. اصفهان ۱۳٤۸ شمسی.

۲۳- معصوم شیرازی، محمد. طرایق الحقایق. صفحه: ۲۱٦. ج ۳.

کتابخانه بارانی تهران. ۱۳۳۹ شمسی. ۳جلد

۲٤- مؤلفین کتب چاپی. صفحه: ۱٦۱. ج۱.

۲٥-تذکرة القبور. صفحه: ۳۲٦.

۲٦- سبع المثانی. صفحه: ٤٤٤

۲۷- خلاصة الحقایق. دیباچه. صفحه: ۳

۲۸- سبع المثانی. دیباچه.

۲۹- فهرست نسخه های خطی فارسی. صفحه ۹. ۱٤. ج۲.

۳۰- ایضاً صفحه: ۳۸. ۱. ج۲

۳۱- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه: ۳۲۳.

۳۲- دانشمندان آذربایجان. صفحه: ۳۷٤.

۳۳- تذکرة القبور. صفحه: ۳۲٦.

۳٤- نور الهدایه و مصدر الولایه. دیباچه. صفحه: ۵

۳۵- ایضاً. صفحه: ٦۲

۳٦- صفا، دکتر ذبیح الله. مختصری در تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی. صفحه ۳. ۱ انتشارات ابن سینا. تهران ۱۳۵۳ شمسی.

* * * * * *

غلام حسن
خپلو- سکردو

# سهم عرفای ایران در گسترش و ترویج اسلام در بلتستان

در تاریخ های بلتستان مذکور است که در تبّت خورد (۱) دینِ اسلام بسعی و کوشش عرفای ایران مانند میر سیّد علی همدانی و میر سیّد محمد نور بخش قهستانوی و میر شمس الدین عراقی اشاعت و ترویج یافت (۲) و سکان بلتستان صد در صد مسلمان اند. در مقالهٔ حاضر ما کوشش می نماییم که در گسترش اسلام عرفای ایران و همکارانِ آنها چگونه سعی نموده اند و اهلِ بلتستان و نواح آن را تا قیام قیامت ممنون خود ساخته اند.

میر سیّد علی همدانی ایرانی (۳) نخستین مبلّغ اسلام می باشد که در بلتستان رسید و اولّین بار صدای حق بمردمان آن منطقه رسانید و برخی را در دین اسلام داخل نمود. میر نجم الدین ثاقب عارف شهیر و شاعر و مؤرخ بلتستان در کتاب خود (٤) ذکر کرده است:

بعهد مقیم خان شجاعت پلنگ    علی ثانی آمد به سال نهنگ
به هشتاد و سه بود هفتم صدی    ز کشمیر به تبّت رسید آن ولی (۵)

و در جای دیگر چنین می گوید:

بعهد مقیم خان شاه سلینگ    زهجرت دومیم و بیک ذال وجیم
(۷۸۳=۳+۷۰۰+۸۰)

طلوع کرد خورشید اسلام همین     علی ثانی آمد ز فضلِ عظیم
ز کشمیر به تبت رسید آن ولی     بدستش عصا بود بر برگلیم(٦)

مقیم خان یکی از حاکمان ایالت بلتستان بوده است و سال نهنگ سالی از تقویم بودائی تبّت می باشد (۷) و سلینگ نام پای تخت ایالت خپلو بوده است. از سروده های فوق ثاقب پیدا است که همدانی در سال ۸۷۳ هـ . ق در بلتستان رسید.

میر سیّد علی همدانی در فصل بهار ۷۸۳ هـ در سکردو رسید و مردمِ آنجا را به قبول دین دعوت نمود. برخی از مردم دعوتش را پذیرفتند و چنگ در ریسمان اسلام زدند. همدانی برای اقامت جمعه و نماز جماعت مسجد کهرگرونگ و خانقاه گمبه سکردو(۸) را بناء نهاده رو بایالت شگر نهاد .(۹) غوری تهم حاکم وقت بود. همدانی سکان آن را دعوت اسلام داد. عدّه ای از مردم شگر مشرّف باسلام گشتند ولی حاکم آنرا توفیق رفیق نگشت. همدانی برای نومسلمهای شگر مسجد امبورك و چهه برونجی را بنا نهاده رو بایالت خپلو نهاد(۱۰).

درآن وقت مقیم خان حاکم خپلو بود. در وسط خپلو صنم خانهٔ بودایی وجود داشت و زهّاد و عبّاد بودائیان در آنجا مقیم می بودند. همدانی سکان آن را دعوت اسلام داد. آنها باهمدانی بحثهای علمی نمودند ولی مغلوب و مسکوت گشتند. در تحت تآثیر آن حاکم خپلو، سکان صنم خانه و اهلیان آن منطقه مسلمان گشتند. صنم خانه را ویران ساخته صفه ای برای مسجد هموار کردند. هنوز آنجا جامع مسجد چقچن موجود است(۱۱).

با موفقیت های فعراوان همدانی براه برفستان سیاچن (SIACHIN GLACIER) ترکستان رفت. یك سال و نیم بعد همدانی بار دوّم به بلتستان رسید و درشگر مردم را به قبول اسلام دعوت کرد. حاکم شگر و برخی از مردم آنجا که هنوز از دین اسلام بی بهره بودند، همدانی آنها را مسلمان ساخت و ذخیرة الملوك و مودة القربی را کامل کرد و بر دیوار مسجد امبورك بدست خود سورهٔ مزمّل نوشت و رو بایالت خپلو نهاد. (۱۲) ازان جا بکشمیر شتافت و در راه ختلان نزد پاکهلی در سال ۷۸٦هـ حیات فانی را بدرود گفت میر سیّد علی همدانی اوّل کسی بود که در بلتستان رسید و مردم را به دین اسلام دعوت نمود و در عزم خود پیروز و ظفریاب گشت.

بعد از او میر سیّد محمّد نوربخش قهستانی ایرانی (۱۳) وارد بلتستان شد و سکان آن را به دین اسلام دعوت کرد. میر سیّد نجم الدین ثاقب می گوید:

ازان بعد بعهد عظیم خان ملك به سال دو تا و یك یا و میم
(۸٥۰=٤۰+۱۰+۸۰۰)
به تبت رسید یك همای امین ظفر یافته در جهاد عظیم
ازان شد که مشهور در اجتهاد ز افراط و تفریط گزید مستقیم
ز انوار عرفان نوربخش بدان به تبّت رسانید فیضش عمیم(۱٤)

عظیم خان همان اعظم خان حاکم خپلو می باشد که از سال ۸۲۳هـ تا ۸٥٤ هـ برایالت خپلو حکومت کرده است. نوربخش در سال ۸٥۰ بلتستان رسید و شهرها و روستاهای بلتستان که همدانی ازان گذر نکرده بود، رفت و

مردم آنها را به دین اسلام دعوت کرد و در گسترش دین اسلام مؤفّق وکامران شد.

نوربخش از راه شعب هنو (HANOO PASS) به ایالت پرگ (PUREGE) رفته و مردمان آنجا را مسلمان ساخت(۱۵).

مؤفّقیت در تبلیغ و ارشاد نور بخش ازین واقعه هم هویدا است که حاکم سکردو هنوز بر مذهب بودایی عامل بود، بر دست نور بخش مشرّف باسلام شد و نامش از غوری تهم به غازی میر مبّدل ساخت. (۱٦)

نور بخش بعد از مؤفّقیت فراوان در اشاعت و توسعهٔ دینِ اسلام براه برفستان سیاچن رو به میهن خود نهاد و در سال ۸٦۹هـ جهان فانی را وداع کرد و در ری مدفون گشت. (۱۷)

٦۱ سال پس از نور بخش یکی دیگر از عرفای ایران میر شمس الدین عراقی در سال ۹۱۱هـ از کشمیر به بلتستان رسید و شش ماه در بلتستان و نواحی آن گذرانید و در تبلیغ و اشاعت و استحکام دین اسلام سعی و کوشش های فراوان بکار برد. (۱۸)

اگرچه اشاعت و گسترش اسلام در بلتستان بدست همدانی و نور بخش و عراقی اتمام یافت، ولی احکام و قوانین اسلام در رگها و عروق اهل بلتستان بدیر نفوذ یافته است. این امر از واقعه زیر روشن تر می گردد. حاکم سکردو غوری تهم بدست نوربخش مشرّف باسلام شد و به غازی میر مسمّیٰ گشت. ولی در پنهانی بت پرستی هم می کرد. روزی عراقی در قصر او رفت دید که پیش بُتی نشسته صَنم پرستی می کنند. عراقی آن را شکست.

میر نجم الدین ثاقب آن واقعه را بنظم آورده است:

نهان بود چنـان در سرای ملك — بتی زر مکرم برسم قدیم

مکلّل مرصّع برشکل شیر — شکست کرد میرش عظم رمیم

ازان کار خیرش لقب بت شکن — نهادش ملك با عز و کریم(۱۹)

ازین واقعه بر می آید که در تقلید و تتّبع حاکم برخی از مردمان هم بت پرستی می کردند، ولی درین امر هیچ تردیدی نیست که تا دورهٔ عراقی اشاعت و گسترش دین اسلام در بلتستان و نواحی آن به کمال رسیده بود و این عمل در سال ۷۸۳ از تشریف آوری همدانی آغاز شد و پس از ۱۲۸سال باورود عراقی باتمام رسید.

پس از عراقی در سال ۱۰۱۲ هـ سیّد ناصر طوسی با برادر خود سیّدعلی طوسی به بلتستان رسیدند، و در بلتستان در کار تبلیغ و اشاعت و استحکام اسلام مشغول گشتند. یك مسجد محلّی در موضع تهگس و مسجد جامع شگر را بنا کردند. دو برادر ایشان با نام سیّد محمود طوسی و سیّد حیدر طوسی هم در بلتستان مدفون اند. آنها در ترویج دین اسلام جهدهای فراوان ورزیدند. سیّد ناصر طوسی در کوه داسونید غایب شد. سیّد محمود در سکردو و سیّدعلی در کواردو و سیّد حیدر در قمراه حیات فانی دنیا را بدرود گفتند. بر مزار سیّدمحمود سال فوتش ۱۰۸۰ و بر مزار سیّدعلی سال فوت او ۱۰۸۱ مذکور می باشد، ولی برسنگ مزار سیّد حیدر تاریخ وفات او یاد نشده است.(۲۰)

بقول مولوی حشمت الله لکهنوی طوسی برادران مذهب سیّد محمد

نوربخش می داشتند و ترویج آن را سعی کردند(۲۱).

بعد از طوسی برادران در بین سالهای ۱۰۳۲ تا ۱۰۴۲ھ سیّد عارف و میر سیّد ابو سعید از اخلاف میر شمس الدین عراقی ایرانی از کشمیر به بلتستان وارد شدند و مردم را دعوت حقّ دادند و هر دو در موضع تهگس فوت شدند. بر مزارمیر عارف نوشته است:

پیر طریق اهل یقین میر عارف است　　اهل نجات راه یقین میر عارف است
هاتف زغیب گفت که بیهوده سر مزن　　تاریخ فوت میر همین میر عارف است(۲۲)

اگرچه میر عارف و میر ابو سعید هر دو از کشمیر به بلتستان رسیده بودند. ولی ایشان فرزندان میر حسن، راهنما یکی از خلف الصّدق عراقی، بودند و بعد از کارهای دینی خود همانجا فوت شدند. پس از آنها میر مختار و میر یحیی فرزندان ابوسعید در استحکام اسلام خیلی کوشش ها نمودند. در روستاها و شهرهای بلتستان مسجد های جامع و خانقاه های صوفیا بنا کردند. اکثر آنها تازه تعمیر شده و بعضی های بر بنای قدیم هنوز موجود اند و در آثار مهم بلتستان بشمار می آیند.(۲۳)

شاعر شهیر ایران مرزا ابو طالب اصفهانی هم در سال ۱۰۰۵ھ وارد به بلتستان شده است ولی او بطور یکی از سفرای حاکم کشمیر آمده است.(۲۴) در گسترش و ترویج و اشاعت و استحکام دین اسلام هیچ کاری از او مروی نیست.

عرفای ایران که ذکر آنها و کارهای افتخاری ایشان گذشت، همگی در علوم معارف اسلامی دارای درجهٔ ممتاز بودند و از علوم شریعت و طریقت و

اخلاق بهره وافر داشته اند. ایشان و مریدان و یاران و همکارانشان هم در علوم و صنعت و حرفت مهارت کاملی داشتند. بنابرین ایشان فقط بر توسعه و استحکام و پیشرفت و گسترش اسلام اکتفاء نمی کردند، بلکه در تعلیم و تربیت نومسلم ها و آموختن و ترویج صنعت و حرفت هم کوشش های فراوان نمودند. چنانچه تحت تأثیر تعلیم و تربیت آنها در مدّت اندك صنعت و حرفت و تهذیب و تمدّن و اخلاق ایران درین مملکت بنحو احسن رواج یافت، که در گوشه های حیات مردم بلتستان امروزین مشاهده می توان کرد. به بسیاری از کلمات و استعارات و تلمیحات و اصطلاحات زبان فارسی در زبان بلتی بر می خوریم. قبل از اشاعت اسلام خط زبان بلتی در خط دیونگری که یکی از شاخهای زبان سانسکریت می باشد، بوده است، ولی چون مردم بلتستان مسلمان شدند، رسم الخط قدیم زبان خود را ترك کرده، بجای آن خط فارسی اختیار کردند.(۲۵) چنانکه بسیاری از نگارشات و کتبات آن دورهٔ بلتستان را در رسم الخط فارسی می خوانیم.

این نکته بسیار جالبِ توجّه می باشد که از آغاز اشاعت اسلام تا انقلاب ۱۹٤۸م زبان دولتی و نامه نگاری و درباراری فارسی بوده است. تاآن زمان ثبت احوال دولتی و اسناد و مدارك در زبان فارسی معمول بود، ولی بعد ازان فارسی متروك گشت، و زبانهای اردو و انگلیسی جای آن را گرفت. اگرچه امروز هم تعداد کثیر از مردم بلتستان زبان فارسی می دانند، ولی متأسفانه اولاد اکثر ایشان از زبان فارسی بیگانه اند (۲٦).

توضیحات و حواشی:

۱- تبّت یکی از ایالت بزرگ و قدیم چین می باشد در قرن هشتم میلادی حاکم تبّت نواح آن را تسخیر نموده با سلطنت خود ملحق ساخت. چون در قرن پانزدهم میلادی مبلّغین ایران در نواح تبّت رسیدند آنرا هم رنگ تبت دیدند، برای شناخت و امتیاز و سهولت تبّت چینی را تبّت اصلی و لداخ را تبّت کلان و بلتستان را تبّت خورد نامیدند. (رك بلتستان پر ایك نظر ص ۲۹)

گویا تبّت خورد یکی از نامهای قدیم بلتستان می باشد. و بلتستان مشتمل است بر وادیهای زیبا و فضای مصفّا. سکردو و خپلو و شگر و کهرمنگ و روندو و چهوربت و کریس شهرهای بلتستان می باشند. (رك جلوهٔ کشمیر ص ۹۹)-

۲- آئینهٔ بلتستان، ص ۱۵-

۳- در کشمیر و بلتستان با نام و القاب افتخاری امیر کبیر و علی ثانی و شاه همدانی و حواری کشمیر معروف می باشد. در تاریخ ۱۲ رجب ۷۱٤هـ در همدان متولد شد و ٦ ذوالحجه ۷۸٦ هـ در پاکهلی پاکستان حیات فانی را بدورد گفت-

٤- زاد الجنان که تاریخ منظوم بلتستان بوده مولوی حمزه علی عالم شهیر نوربخشیه مؤلف نورالمومنین و فلاح المومنین و عقائد المومنین در سال ۱۳۷۰هـ دیده و ازان اقتباس های سودمندی در کتاب نورالمومنین نقل کرده است. ولی متأسفانه امروز زادالجنان پیدانیست. نگارنده باوجود تلاش بسیار از حصول آن تاحال محروم است. در مقاله حاضر ما از نورالمومنین استفاده

نموده ایم-

۵- نورالمومنین، ص ٤٤٤

٦- محوله بالا، ص٤٤٤

۷- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تاریخ جموں، ص ٤٣٣ تا ص ٤٣٥-

۸- شهر سکردو در دو قسمت منقسم گشته است. قسمتی که در جانب شرق است به سکردو موسوم است اما قسمتی که در جانب غرب واقع است آن را گمبه سکردو یعنی سکردو پائین می گویند. این مسجد جامع تا هنوز باقی مانده است. امّا در سال ۱۱۳۰هـ تعمیر و توسیع نو شده است. (رك بلتستان پر ایك نظر، ص٤٦)-

۹- تاریخ جموں، ص ۵۸۸

۱۰- بلتستان پر ایك نظر، ص٤٦

۱۱- در روایات بلتستان گفته می شود که چقچن در اصل شخچن می بوده. معنی آن عادل و منصف می باشد. گویند که مردم خپلو در تنازعات خود درین مسجد رفته سوگند می خوردند. بدین ترتیب از زودتر حق خود را می یافت، ولی کسی که حق نداشت و سوگند می خورد بزودی صدمه ای می دید. آن را به شخچن یعنی عادل موسوم ساختند. مردم امروزین هم بانام آن سوگند می خورند.

این مسجد ایست زیبا ترین در شبه قاره که همگی با هنر و صنعتهای کشمیری و ایرانی استفاده نموده و این شاهکاریست از فن تعمیر ایرانی که تاکنون باقی مانده، فرقه نوربخشیه درین مسجد جامع جمعه و

جماعت قائم می کنند. (قراقرم هندوکش ص (۳۰۲).

۱۲- تذکرهٔ شاه همدان، ص ٤٥

۱۳- میر سیّد محمد نور بخش در ۱۵ شعبان ۷۹۵ھ در قائن (ایران) متولد شد. او مؤسس سلسله نوربخشیه می باشد. کتابهای بسیار ارزنده از او یادگار مانده است. سلسله نوربخشیه در کشمیر و بلتستان در حیات وی رونق یافته بود. او در سال ۸٦۹ھ در ری (ایران) در گذشت مزار او در صولغان پائین نزد تهران مرجع خلائق می باشد. (رك نفس شناسی ص۱۲)

۱٤- نورالمومنین، ص٤٤٥

۱۵- تاریخ جمون، ص ۵۹۰

۱٦- جلوهٔ کشمیر، ۱۰۵

۱۷- محوّله بالا، ص ۱۰۵

۱۸- میر شمس الدین عراقی در رشت گیلان (ایران) متولّد شد. پس از تحصیل علوم رسمی بر تحصیلات و تربیت روحانی پرداخت، و مدّت درازی در صحبت مریدان و خلفای میر سیّد محمد نوربخش گذرانید. در ۸۸۸ھ بطور سفیر مرزا حسین بایقرا والی هرات وارد کشمیر شد. در سال ۹۳۲ھ همانجا جان بجان آفرین داد و در خانقاه خود مدفون گشت. (رك قراقرم هندوکش، ص ۲۱۰) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تحفة الاحباب از مّلا محمد علی کشمیری یکی از برجسته ترین سوانح حیات او.

۱۹- نورالمومنین، ص ٤٤٥

۲۰- بلتستان پر ایك نظر، ص ٤٧

۲۱- تاریخ جمون، ص ۵۹۲
۲۲- کتاب الاوراد، ص ۱۸
۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به بلتستان پر ایك نظر، ص ۱۷٦ تا ص ۱۷۷
۲٤- تذکره شعرای کشمیر، جلد دوم، ص ۱۳۵
۲۵- بلتی زبان، ص ۱۱
۲٦- نفس شناسی از دکتر اسدالله مصطفوی، تهران، ۱۳٤۳هـ ش

* * * * * *

## مآخذ و مصادر


۱- بلتستان پر ایك نظر (نظری بر بلتستان) از محمد یوسف حسین آبادی، سکردو ۱۹۸٤م
۲- تاریخ جمون مولوی حشمت الله لکهنوی. لاهور، ۱۹٦۳م
۳- بلتی زبان محمد یوسف حسین آبادی. سکردو، ۱۹۹۱م
٤- تاریخ کشمیر سیّد محمود آزاد باغ (آزاد کشمیر) ۱۹۷۰م
۵- تذکره شعرای کشمیر پیر حسام الدین راشدی. کراچی ۱۹٦۲م
٦- تذکرۀ شاه همدان اسماعیل ساحلی، راولپندی سال ندارد
۷- جلوۀ، کشمیر، دکتر صابر آفاقی، لاهور ۱۹۸۰م
۸- طبقات نوریه محمدالصوفی، لاهور، سال ندارد
۹- کتاب الاوراد سیّد علی همدانی باهتمام نگارنده لاهور ۱۹۷۹م
۱۰- مجالس المومنین نورالله شوستری، تهران

۱۱- نورالمومنین مولوی حمزه علی، راولپندی ۱۳۷۰هـ . ق.
۱۲- تحفة الاحباب قلمی محمد علی کشمیر« خطی متعلق به نگارنده
۱۳- دانش،فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی ایران اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقاله نگارنده بعنوانِ تحفة الاحباب کا قلمی نسخه)
۱٤- قراقرم و هندوکش منظوم علی، اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقالهٔ عبدالحمید خاور بعنوان: شمالی علاقه جات میں اشاعت اسلام).

* * * * * *

نجم الرّشید
اسلام آباد

# شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی

جوش ملیح آبادی یکی از بزرگترین و معروفترین شعرای اردو در شبه قاره به شمار می رود. او را به لقب شاعرِ انقلاب، شاعرِ اعظم، شاعرِ شباب و مصوّرِ شباب ملقب ساخته اند(۱). دولت هند اور را به نشان سپاس ادبی "پدم بهوشن" نواخت.

اسم او شبیر حسن خان و تخلص جوش است. او بتاریخ ۵ دسامبر ۱۸۹۸م در ملیح آباد در توابع لکهنو چشم به جهان گشود. جدّ بزرگش از کابل به هند آمد و در ملیح آباد سکنی گزید. نیاکان جوش عالم و فاضل و شاعر بوده اند و در زبان عربی و فارسی و اردو مهارتی کامل داشتند. پدر بزرگش یکی از معروفترین شعرای عصر بود و «گویا» تخلص می کرد. مادرش نیز به شعر و ادب علاقه ای وافر داشت. جوش کلیه کمالات عالیه و فاضله را از اسلاف خود به ارث برده بود چنانکه در اشعار و سخنان جوش آثار آن به خوبی مشهود است(۲).

در آن زمان در منزل پدرش در ملیح آباد، شاعران معروف اردو مانند وحیدالدین سلیم پانی پتی و میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی، کراراً می آمدند و در صحبت آنان قریحهٔ شعر گویی جوش جلوهٔ بیشتری یافت و باوصف این که پدرشان پیوسته جوش را از شعر سرایی منع می کرد.

جوش نتوانست از طغیان جذبات و احساسات خود جلوگیری کند، تا اینکه پدرش ناچار وی را پیش میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی برد تا وی شاگردی او را اختیار کند(۳).

جوش تحصیلات مقدماتی خود را تحت نظارت پدرش و پدر بزرگ خود بپایان رسانید و تحصیلات متوسّطه را در دبیرستان سیتاپور و دبیرستان حسین آباد لکهنو فراگرفت. چندی در دانشکدهٔ سینت پیترز آگره و مدّتی در دانشگاهِ علیگر به تحصیلات عالیه پرداخت ولی طبع شاعرانه و آزادانهٔ وی نگذاشت بیشتر اسیر درس وتدریس باشد و بنا به خواهش بزرگان خود برای سرپرستی به املاك موروثی به وطن خود ملیح آباد بازگشت(٤).

جوش در سال ۱۹۲٤م به حیدر آباد دکن رهسپار شد. آنجا تا ده سال در دانشگاهِ عثمانیه به "دارالترجمه" وابستگی داشت و در جلسه های شعر و سخن شرکت نموده با اشعار گیرای خود محافل ادبی را رونقی تازه بخشید(٥). سپس به دهلی رفت و مجلّه یی به نام "کلیم" انتشار داد. و بعداً مدیر کل مجلّه "آجکل" (امروز) شد(٦).

جوش در ۱۹۵۵م از هند هجرت کرده وارد پاکستان گردید و در کراچی اقامت نمود. او تا سال ۱۹٦۷م مشیر ادبی و مدیر لغت و مجلّه "اردو نامه" بود. او در سال ۱۹۸۲م وفات یافت و او را در گورستان اسلام آباد بخاك سپردند(۷).

<u>شعر گوئی جوش:</u>

می گویند دهلی و لکهنو دو مرکز اصلی زبان اردو اند و بیشتر

گویندگان نامی اردو ازین دو ناحیه برخاسته اند. زادگاه شاعر ملیح آباد که در توابع لکهنو قرار دارد و بهمان سبب در اشعارش سبك شعرای لکهنو مشهود است و افکار و مطالب و مضامین نوهم در آنها دیده می شود. جوش از اشعار پرجوش و حرارت خود در دلهای ستم دیدگان روح تازه یی دمید. ناگفته نماند که در جنگ آزادی شبه قاره، افکار جوش نقش مهمی را ایفا کرده و او چندین بار در زمان تسلّط بیگانگان مقهور و معتوب قرار گرفت ولی هیچ وقت از خط مشی خود انحراف نکرد و در اکثر منظومه های خود افکار سیاسی انقلابی خود را علنی بیان نموده است(۸).

جوش ملیح آبادی در اصناف مختلف شعر طبع آزمائی نموده و الحق در هریك خوب از عهده برآمده است. وی در رباعیات هم دست داشته و نیز بغزل همّت گماشته است. او افکار نو را در رباعی های ساده و شیرین بزبان و بیان می آورد و تحوّلات فکری خود را در زبان شعر جلوه می داده است. رباعیات او شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد. مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سرتاسر پراز نکته های ظریفی در غزلهای او فراوانست(۹). منظومه های وی مفصّل و محکم و صنعت تشبیه و مجاز و استعاره در آن بکثرت مشهود است.

باتمام این احوال باید پذیرفت که بیاری طبع روان و ذوق طبیعی و جودت ذهن جوش ملیح آبادی افکار بکر را در شعر خود گنجانیده است. وی در محیط جدید ادب اردو تربیت شده و لهجه یی نو و ترکیباتی تازه و اندیشه های خاص نصیبش گردیده بود طبعاً جذبات پرحرارت، مناظر طبیعت و

تازگیهای معانی بسیار در سخن وی مشاهده می شود(۱۰).

مرثیه های جوش:

بحث در مراثی جوش که کاریك عمر اوست کاری آسان نیست و مطالعه و مجال بیشتری می خواهد صرف ساعتی و یکی دو صفحه را سیاه کردن حق مطلب را ادا نمی کند. بخصوص که شاعر ریزه کاری ها را بجائی می رساند که چون نقاشی چربدست حتی گوش تیز کردن و سم بزمین کوفتن اسب را نقاشی می کند. این ها و صدها نظایر آن از حوصله این مقاله بیرون است و اینجا نمونه ای تقدیم خوانندگان می کنیم امّا نخست باید مختصری به سبك مراثی جوش اشاره گردد.

اگر در تاریخ مرثیهٔ اردوی پاکستان بخواهیم استادانی را برگزینیم که صاحب سبك بخصوص و مبتکر اند بدون تردید یکی از آنان جوش ملیح آبادی خواهد بود. در واقع جوش با قریحهٔ عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق سلیمی که ویرا مسلّم بود طرح سخن تازه و شیوهٔ نوین را ریخت. او در مراثی خود عزم و استقامت و صبر و سیرت امام حسین(ع) را بیان می کند و پیوسته کلمهٔ حق را می گوید. جوش در مرثیه ای استقلال ملّت اسلامیه را بطور نهضت بکار برده است چنانکه می گوید:

اے قوم وهی پهر هے تباهی کا زمانه
اسلام هے پهر تیرے حوادث کا نشانه
کیوں چپ هے اسی شان سے پهر چهیڑ ترانه
تاریخ میں ره جائے گا مردوں کا فسانه

مٹتے ہوئے اسلام کا پھر نام جلی ہو
لازم ہے کہ ہر شخص حسین(ع) ابن علی(ع) ہو

## جوش و شعرای بزرگ فارسی:

از اشعار جوش هم که تقریباً تمام آنها با توصیف زیبائیهای طبیعت یا بعبارت دیگر با تغزل و تشبیب آغاز می گردد، معلوم می شود وی دواوین شعرای فارسی بادقّت تمام مطالعه کرده و با توجّه به آن آثار سبك نوینی را در شعرگوئی برای خود برگزیده است(۱۱). حال می بینیم که جوش دربارهٔ خود به زبان فارسی چه نوشته است و این اقتباسی است از نامه ای که وی به آقای دکتر شهریار نقوی به تهران نگاشته بود.

"حافظ را در جوانی، من بایك ولولهٔ تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی، مطالعه کردم و آن را به قدری زیاد خواندم که تا به حال در حدود سی نسخه از دیوانش به دست من مانندگریبان عاشق چاك و در هوا پر پرشده است(۱۲)..... اشعار سعدی مانند فیلسوف با تجربه ای باوقار و اُبّهت وصف ناپذیری قدم جلو بر می دارند و طنطنه پای آنها در اذهان جهانیان طنین می اندازد که عقل از آن غذا می یابد و چشم شعور باز می گردد و به دست آنها کلیهٔ حجاب ها از روی حقایق روزگار برداشته می شود....... رباب سعدی ما را به وجد می آورد و شباب حافظ ما را به رقص وا می داد:

در هیچ مقامم نگذارد به درنگی — از بوی به بوی برداز رنگ به رنگی

کسی که بعد از حافظ مرا تحت تأثیر قرار داده شاعر فیلسوف نیشاپور حکیم عمر خیام بود و با این که مشاهده اش چندان وسیع نیست، مع الوصف

باید اعتراف کنم اگر چنانچه سعادت آشنایی وی به من یاری نمی کرد، یك دریچهٔ قلبم بسته می ماند و من از افتخار گفتن رباعی محروم می گشتم(۱۳)..........

نهایت افتخار من در این است که تمام تاروپود شاعری ام ساخته و پرداخته کارخانه هایی است که در کنار آب رکناباد و در جوار گلگشت مصلاً، بنا شده بود و با بستن درهای آنها ایران جدید دریچه هائ ضعف ادبی را برخود باز کرده است. تمام کسانی که خواستار به وجود آوردن ادب در زبان اردو می باشند. باید با گوش باز بشنوند، اگر چنانچه آنها از طواف دور حزم ایران باز بایستند، خواهند مُرد و به هیچ وجه نخواهند توانست به مقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می شود، برسند.

مرا عهدی است با ایران که تاجان در بدن دارم
هوا داری کویش را چو جان خویشتن دارم(۱٤)

آثار جوش:

تعداد اشعار جوش از یك لك هم تجاوز کرده است. آثار منظوم و منثور اردوی جوش به قرار زیر است:

الف- آثار منظوم:

۱- روح ادب (مجموعهٔ شعر) ۲- نقش و نگار (مجموعهٔ شعر)
۳- شعله و شبنم (مجموعهٔ شعر) ٤- فکر و نشاط (مجموعهٔ شعر)
۵- جنون و حکمت(مجموعهٔ رباعیات) ٦- حرف و حکایت (مجموعهٔ شعر)
۷- آیات و نغمات (مجموعهٔ شعر با مسدس معروف "حسین و انقلاب")

۸- عرش و فرش (مجموعۀ شعر) ۹- رامش و رنگ (مجموعۀ شعر)
۱۰- سنبل و سلاسل (مجموعۀ شعر) ۱۱- سیف و سبو (مجموعۀ شعر)
۱۲- سرود و خروش (مجموعۀ شعر) ۱۳- سموم و صبا (مجموعۀ شعر)
۱٤- طلوع فکر (مسدس در منقبت حضرت علی(ع))

ب- آثار منثور:

۱- مقالات زرّین ۲- اوراق سحر
۳- اشارات ٤- یادوں کی برات (بیوگرافی) خود نوشت

آرای دیگران درباره جوش:

**۱- جگر**

"منظومه های جوش، بلبل شیراز است که بزبان اردو نغمه سرا است".

**۲- کرشن چندر**

"حق این است که شاعری قادر الکلام مانند جوش بعد از قرن ها متولّد می شود"

**۳- احمد ندیم قاسمی**

"جوش شاعرِ حسن و جمال، توازن و تناسب، تازگی و قوت است"

**٤- فراق گورکهپوری**

"جوش شاعرِ اعظم است"(۱٥).

جوش ملیح آبادی گاهگاهی بزبان فارسی هم شعر سروده است. اینجا چند بیت از منظومهٔ معروف او تقدیم خوانندگان می شود:

شعله رقصان

خوشا طالع که که باز آمد به شهرم آن شه خوبان
بلای بندگی آشوب دین غارت گر ایمان

خدای مطربان و ناخدای کشتی صهبا
شه ملک جمال و شهریار کشور ترکان

پیام شادمانی چشمه جمعیت خاطر
سراج طاق یکسویی علاج گردش دوران

سرور عالم امکان غرور آدم و حوا
غروب ساحل دریا طلوع طرف کهساران....

## حواشی:

۱- تذکرے و تبصرے (تذکره ها و تبصره ها) از پروفسور سیّد سراج الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی ۱۹۸۷م، ص: ۲٤۷

۲- فارسی گویان پاکستان، از دکتر سیّد سبط حسن رضوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷٤م/ ۱۳۵۳ هـ.ش، ص:٤۷۳

۳- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص: ٤٧٣
٤- ایضاً ، ص: ٤٧٣
۵- تذکره ها و تبصره ها ، همان ، ص: ٢٤٦
٦- مشرق (روزنامه)، پیشاور، ١٩ فوریه ١٩٩٣م ، ص: ٤
۷- ایضاً ، ص: ٤
۸- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص: ٤٧٤
۹- افکار (شماره جوش) ، مکتبه افکار، کراچی، ١٩٨٢م ، ص: ٧١٤
١٠- تمثال (فصلنامه) ، کراچی، جلد ١، شماره ١، ٢، ٣، ١٩٩٢م، ص: ١٢١
١١- ایضاً ، ص: ١٢٦
١٢- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص: ٤٧٧
١٣- ایضاً ، ص: ٤٧٨
١٤- ایضاً ، ص: ٤٧٩
١٥- تذکره ها و تبصره ها ، همان ، ص: ٢٥٤

## مآخذ و منابع:


١- فارسی گویان پاکستان از دکتر سیّد سبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بسال ١٩٧٤م/١٣٥٣هـ .ش
٢- افکار (شمارهٔ جوش) ، مکتبهٔ افکار، کراچی، اکتبر، نوامبر ١٩٦١م
٣- افکار (شمارهٔ جوش) ، مکتبه افکار، کراچی، ١٩٨٢م
٤- ساقی (شمارهٔ جوش) ، کراچی، جلد ٦٨ ، شماره ٤ ، ١٩٦٣م

٥- ادب لطیف، لاهور، جلد ٤٦، شماره ٤، ۱۹۸۲م
٦- لکهنو کا دبستان شاعری (مکتبِ شعرِ لکهنو)، از ابو اللیث صدیقی، غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
۷- یادوں کی بارات، (بیوگرافی خودنوشت) از جوش ملیح آبادی، مکتبه شعر و ادب، لاهور، ۱۹۷۵م
۸- الهام و افکار، از جوش ملیح آبادی، جوش اکادمی، کراچی، ۱۹٦٦م
۹- روح ادب، از جوش ملیح آبادی، تاج کمپنی، لاهور، سال ندارد
۱۰- نقش و نگار، از جوش ملیح آبادی، مکتبۂ اردو، لاهور، طبع سوم ۱۹٤۳م
۱۱- مقالات جوش، از سحر انصاری، اردو محل، کراچی، آوریل ۱۹۸۲م
۱۲- جوش ملیح آبادی کے مرثیے (مرثیه های جوش) ضمیر اختر نقوی، اداره فیض ادب، کراچی، ۱۹۸۰م
۱۳- تذکرے و تبصرے (تذکره ها و تبصره ها) از پرفسور سیّد سراج الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
۱٤- تمثال (فصلنامه)، کراچی، جلد ۱، شماره ۱، ۲، ۳، ۱۹۹۲م
۱۵- مشرق (روزنامه)، پیشاور، ۱۹ فوریه ۱۹۹۳م


* * * * *

اختر راہی
لوسر شرقی، واہ کینٹ

# استدراک

## (۱)

### ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی (قسط دوّم)
(دانش شمارہ ۲۴—۲۵، صفحہ ۶۳)

مندرجہ بالا عنوان سے راقم الحروف کی ایک تالیف پانچ سال پہلے شائع ہوئی تھی۔ میرے لیے یہ امر از حد مسرت کا باعث ہے کہ اس موضوع سے مسلسل دلچسپی کا اظہار کیا جا رہا ہے۔ دانش میں جناب عارف نوشاہی نے پہلے اس پر تبصرہ کیا (شمارہ ۱۰، ص ۱۲۵—۱۳۲) اور پھر تکملہ چھاپا (شمارہ ۱۴، ص ۸۵—۱۳۱) اب جناب حسین عارف نقوی نے تکمیل موضوع کی کوشش کی ہے) شمارہ ۲۲، ص ۶۱—۱۰۳، شمارہ ۲۴—۲۵، ص ۶۳—۱۱۲) مزید معلوم ہوا ہے کہ جناب محمد نذیر رانجھا نے اس موضوع پر کام کیا ہے اور اُن کی کاوش کتابی صورت میں شایع ہونے والی ہے۔ شاید اس موضوع سے دلچسپی قائم رہے گی اور میرے ابتدائی کام میں تصحیح، ترمیم اور اضافے کا سلسلہ جاری رہے گا۔ اس لیے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ جناب حسین عارف نقوی کی کاوش پر چند گزارشات پیش کر دی جائیں مگر اس سے پہلے دو اصولی باتیں طے ہو جاتی چاہئیں۔

۱— اُردو زبان میں تراجم کا جو ذخیرہ ہے، اس کا بڑا حصہ فارسی اور عربی متون کے تراجم پر مشتمل ہے۔ بعض اوقات کتابوں کے نام سے اس بات کا اندازہ نہیں ہو سکتا کہ یہ کتاب فارسی زبان میں ہے یا عربی میں اور یہ الجھن اُس وقت مزید بڑھ جاتی ہے جب کسی ایسے مولف کے نام کتاب منسوب ہوتی ہے جس نے عربی اور فارسی دونوں زبانوں میں رشحات تحریر یادگار چھوڑتے ہوتے ہیں۔ کسی ترجمے کے اندراج سے پہلے ضروری ہے کہ اس بات کا یقین کر لیا جائے کہ اصل متن کی زبان کیا ہے۔

۲— ترجمہ اور فارسی متن پر مبنی کتاب میں فرق کیا جانا چاہیے۔ ترجمہ وہ ہے جس میں

عبارت متن کو ایک زبان سے دوسری زبان میں ڈھالنا مقصود ہوتا ہے اگر صرف مفہوم ایک زبان سے دوسری زبان میں منتقل کیا گیا تو یہ ترجمہ نہیں بلکہ متن پر مبنی کتاب ہے۔

جناب حسین عارف نقوی نے مختلف ماخذوں کے حوالے سے مندرج ذیل اندراجات نقل کیے ہیں۔ یہ بات واضح ہے کہ ان میں سے کوئی ترجمہ اُن کی نظر سے نہیں گذرا اور گمان کی بنیاد پر انہیں فارسی متون کے تراجم خیال کیا گیا ہے۔

شمارہ ۱۱: شریعت نامہ ترجمہ احکام الصلوۃ (حوالہ: قاموس الکتب جلد اول)

شمارہ ۲۷: تنبیہ العباد ترجمہ الارشاد (حوالہ ایضاً)

شمارہ ۳۸: الاصول الاربعہ فی تردید الوھابیہ (حوالہ: مرأۃ التصانیف)

شمارہ ۴۰: اصول حدیث (متن شیخ عبدالحق دہلوی) (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اوّل)

شمارہ ۳۹: الاصول الاربعہ فی تردید الوھابیہ (ترجمہ دیگر) (حوالہ: مرأۃ التصانیف)

شمارہ ۸۹: تحقیق اراضی ھند (حوالہ اردو کتابوں کی ڈائریکٹری)۔

شمارہ ۱۵۹: دانش رومی و سعدی (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۱۶۷: الذخائر فی احکام الکبائر (حوالہ: الذریعہ)

شمارہ ۱۹۵: قرۃ العیون (حوالہ: فقہائے ہند جلد پنجم)

شمارہ ۱۹۶: نورالسنہ (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

شمارہ ۲۰۴ آثارالجفر، (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اوّل)

شمارہ ۲۱۹: رسالہ عقائد، (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۲۴۵، ترجمہ کتاب الصلوۃ، (حوالہ: قاموس الکتب جلد اوّل)

شمارہ ۲۸۷: مضامین جمال الدین افغانی، (حوالہ: اردو کتابوں کی ڈائریکٹری)

شمارہ ۲۹۹: مفتاح الصلوۃ، (حوالہ: تذکرہ مخطوطات)

شمارہ ۲۳۲: رسالہ نجاتیہ، (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

ان میں سے بعض کتابیں راقم الحروف کی نظر سے گذری ہیں اور ان کا اندراج ترجمہ ہای متون فارسی کے تحت درست معلوم نہیں ہوتا۔ الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ خواجہ محمد حسن جان سرہندی کی تالیف ہے اور اصلاً عربی میں ہے۔ اس کا اولین ایڈیشن الفقیہ پریس امرتسر سے ۱۳۴۶ھ میں شائع ہوا تھا۔ بعد میں اس کا عکس مکتبہ حسین حلمی ایشیق استانبول نے چھاپا ہے۔

شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی تالیفات میں ''اصول حدیث'' نام کا کوئی رسالہ یا کتاب نہیں ہے۔ (دیکھیے: خلیق احمد نظامی، حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی، لاہور، مکتبہ رحمانیہ (س۔ن)، ص ۲۱۱—۲۱۴) البتہ اُن کی تالیفات میں ایک رسالہ ''اقسام حدیث'' ہے جو عربی میں ہے اور شیخ الہی بخش بہاری نے اس کا ترجمہ کیا ہے۔

''تحقیق اراضی ہند'' شیخ جلال الدین تھانیسری کی تألیف ہے جو عربی میں ہے اس کا ترجمہ پہلے سہ ماہی بصائر (کراچی) سے بالاقساط شائع ہوا اور بعد میں اسے کتابی شکل میں چھاپ دیا گیا تحقیق اراضی ہند کا دوسرا ترجمہ مفتی محمد شفیع کی تألیف اسلام کا نظام اراضی (کراچی، ادارۃ المعارف (س۔ن) میں شامل ہے قرۃ العیون، کو سرور المحزون (تالیف شاہ ولی اللہ) کا ترجمہ بتایا گیا ہے حقیقتاً یہ اُس کی شرح ہے، نواب محمد علی خان والیٔ ٹونک نے اپنے زمانہ ولی عہدی میں قرۃ العیون کی تالیف شروع کی تھی۔ اس کتاب کی تیرہ جلدیں ہیں، صرف پہلی دو طبع ہوئی ہیں جو محمد علی خان کی یادگار ہیں۔ باقی گیارہ غیر مطبوعہ جلدیں مختلف اہل علم کی کاوش میں اوران کے مسودات کتب خانہ ٹونک میں محفوظ ہیں۔

قرۃ العیون کے علاوہ محمد علی خان نے سرور المحزون کی ایک اور شرح کحل العیون، کے نام سے لکھنا شروع کی تھی۔ دو جلدیں اُنہوں نے خود ترتیب دیں اور تیسری جلد مولوی سید عبداللہ شاہ نے تصنیف کی تھی۔ (تفصیل کے لیے دیکھئے: حکیم محمد عمران خان، فن سیرت اور نواب محمد علی ماہنامہ برہان (دہلی) بابت مارچ ۱۹۶۸ء نیز اُن ہی کا مقالہ مشمولہ قصر علم: ٹونک کے کتب خانے اور ان کے نوادر (مرتبہ: صاحبزادہ شوکت علی خان) ٹونک: عربک اینڈ پرشین رسیرچ انسٹی ٹیوٹ راجستھان (س۔ن) ۲۶۶—۲۹۶)۔

''نور السنہ'' کو سفر العادۃ (شیخ مجد الدین فیروز آبادی) کا اردو ترجمہ بتایا گیا ہے حالانکہ نور السنہ فارسی میں ہے یہ غلطی جناب نقوی کے مأخذ فقہائے ہند جلد پنجم میں اس حد تک ہے کہ جناب محمد اسحاق بھٹی (مؤلف فقہائے ہند) اسے ترجمہ خیال کرتے ہیں تاہم اُنہوں نے واضح کیا ہے کہ نور السنہ کی زبان فارسی ہے۔ (دیکھئے: فقہائے ہند، جلد پنجم، ص ۲۱۹) نور السنہ کے بارے میں غلط فہمی کا باعث یہ امر ہے کہ مؤلف فقہائے ہند نے سفر السعادۃ کو عربی متن خیال کیا جو درست نہیں تھا۔ نور السنہ کا آغاز یہ ہے:

مخلص دل پسند و خاطر خواہ　　　　دوست دار ولی محمد شاہ

کردِ درخواست نظم طرزِ نماز ثابت از مغل آن غریب نواز

جناب حسین عارف نقوی صاحب نے رسالہ نجاتیہ کو نواب صدیق حسن کی تالیف بتایا ہے حالانکہ یہ شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی کی تألیف ہے البتہ اس کی ایک اشاعت نواب صدیق حسن خان کے اضافوں کے ساتھ شائع ہوئی تھی۔ نیز اس کا ترجمہ جمعیت اہل حدیث لاہور نے شائع کیا تھا۔

جناب حسین عارف نقوی صاحب کے مرتبہ تکملے میں بعض اندراجات مکررات کی حیثیت رکھتے ہیں شمارہ ۲۶، ۷۷، ۹۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۶۴ "ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی" میں مذکور ہیں۔ اس طرح شمارہ ۸۱، ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۹۳ اور ۳۱۱ جناب نوشاہی کی فہرست (دانش شمارہ ۱۴) میں شامل ہیں۔

جناب حسین عارف نقوی نے احوال و آثار عبداللہ خویشگی (تألیف محمد اقبال مجددی) کے حوالے سے ترجمہ و تلخیص اخبار الاولیاء کا ذکر کیا ہے۔ جناب مجددی نے ۱۹۷۱ء میں لکھا تھا:

کہ خان بہادر ڈاکٹر مولوی محمد شفیع مرحوم نے اس کا ملخص ترجمہ کیا تھا اور جابجا اس پر حواشی بھی لکھے تھے۔ یہ تلخیص ہنوز غیر مطبوعہ ہے اور مرحوم کے ذاتی کتب خانہ لاہور میں محفوظ ہے" (ص ۸۷) یہ ترجمہ و تلخیص شائع ہوگیا تھا۔ تفصیل یہ ہے۔

اولیائے قصور لاہور: باہتمام احمد ربانی ایم اے (۱۹۷۲ء) ص ۲۲+۲۱۵ جناب نقوی نے ثانوی ماخذوں سے کچھ تراجم کا ذکر کیا ہے۔ مثال کے طور پر "تذکرہ علمائے اہل سنت و جماعت لاہور کے حوالے سے "ترجمہ دربار ملی" اور تذکرہ حضرت شاہ سکندر کتھیلی کے حوالے سے "ترجمہ مکتوبات امام ربانی" "ترجمہ گلستان سعدی" اور "ترجمہ کیمیائے سعادت" کا ذکر موجود ہے۔ اکثر دیکھا گیا ہے کہ بعض اہل علم کسی جذبے کے تحت ایک کام شروع کر دیتے ہیں اور وہ خود یا اُن کے احباب اس کی اطلاع پھیلا دیتے ہیں مگر کچھ عرصہ گزرنے پر کام چھوڑ دیا جاتا ہے مگر پھیلی ہوئی اطلاع بطور حقیقت تسلیم کر لی جاتی ہے۔ کسی تصدیق کے بغیر ایسی اطلاعات پر یقین کر لینا احتیاط کے منافی ہے۔

ایک اندارج، فرہنگ اخلاق ناصری ہے جو درگا پرشاد کی کاوش ہے۔ فرہنگ کسی صورت میں، ترجمہ کے ذیل میں نہیں آتی تاوقتیکہ یہ معلوم نہ ہو کہ ترجمہ ہی دیا گیا ہے۔
مندرجہ ذیل کتب کو تراجم کے بجائے فارسی متون پر مبنی کتب قرار دیا جائے تو زیادہ بہتر ہو گا۔
۱۔ دانش رومی و سعدی (غلام جیلانی برق)
۲۔ کلیلہ و دمنہ : دوستوں کی کہانی
حکایات رومی (مرزا نظام شاہ لبیب)
مغز نغز (محمد ابوبکر شیث جونپوری)
چالیس ارشادات امام ربانی (سید احمد شاہ قادری)

○○○○○

(۲)

(ڈاکٹر) کلیم سہسرامی
پروفیسر راجشاہی یونیورسٹی، بنگلادیش

مدیر محترم:
آپ کے مجلۂ "دانش" (۲۹ — ۳۰) میں ڈھاکا یونیورسٹی کی ایک استاد محترمہ اُم سلمیٰ (شعبۂ اردو و فارسی) کا ایک مقالہ "آغا احمد علی اصفہانی" کے عنوان سے شایع ہوا ہے۔ اس مقالے سے متعلق چند معروضات ہیں؛ امید ہے کہ شایع کر دی جائیں گی۔ ص۱۸۷ (۱) عنوان میں آغا "غ" سے لکھا گیا ہے جو درست نہیں، ایرانی "ق" سے آقا لکھتے ہیں اور تلفظ میں "ق" کی جگہ "غ" کا اظہار ہوتا ہے۔ احمد علی، اصفہانی تھے اس لئے ان کا نام بھی ایرانی قاعدے کے مطابق "ق" سے آقا لکھنا چاہئیے۔
ص ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸ (۲) جرمن مستشرق جو آقا احمد علی کا شاگرد تھا اس کا نام "بلوکمین" لکھا ہے، یہ تلفظ درست نہیں، اسے "بلاخمن" لکھتے ہیں۔
۱۸۸ (۳) محترمہ فرماتی ہیں مرزا غالب اپنی پنشن کے سلسلے میں کلکتہ آئے ہوئے تھے، مسلم انسٹی ٹیوٹ میں ایک مجلس تھی، "مرزا غالب اور آغا احمد علی دونوں موجود تھے۔ اس ادبی محفل میں کسی علمی مسئلہ پر اختلاف پیدا ہو گیا"

یہ بیان تاریخ مدرسہ عالیہ سے نقل کیا گیا ہے، محترمہ نے اس بیان کی تصدیق کے لئے کسی اور کتاب کا مطالعہ کرنے کی زحمت گوارا نہ کی۔ غالب کلکتے ۱۸۲۸ء میں آئے اور آقا احمد علی اصفہانی کی پیدائش ۱۸۳۹ء میں ہوئی ایسی صورت میں دونوں کا کسی ایک ہی مجلس میں موجود ہونا قرین قیاس نہیں۔ مزید یہ کہ غالب کے اعزاز میں ایک مشاعرہ مدرسہ عالیہ (کلکتہ) میں ہوا تھا۔ یہ امر غور طلب ہے کہ کیا واقعی مدرسہ عالیہ میں مشاعرہ ہوا تھا یا کہیں اور؟ اس کی تحقیق کے لئے میری کتاب "بنگال میں غالب شناسی" ملاحظہ ہو۔

ص ۱۸۹ (۴) پہلے پیراگراف کے بعد دو اور پیراگراف اس پورے صفحے پر پھیلے ہوئے ہیں۔ جن کا تعلق موضوع سے قطعی نہیں، غیر ضروری ہیں۔ دوسرے پیراگراف میں لکھتی ہیں "تمام تر بحثیں ذاتیات کی سطح پر آکر کھڑی ہو گئیں" کیا زبان ہے؟ کیا بحثیں بیٹھی ہوئی تھیں؟

ص ۱۹۱ (۵) تیسرے پیراگراف میں احمد علی کے لئے ایرانی النسل کا لفظ استعمال کیا ہے۔ ایرانی الاصل صحیح ہے۔ ص ۱۹۲، ۱۹۳ (۶) محترمہ نے "باقر آروی" کو "باقر بہاری" لکھا ہے، تمام ناقدین و محققین ابتک آروی ہی لکھتے آئے ہیں۔ کیونکہ یہ آرہ شہر کے باشندہ تھے، اگر بہاری لکھا جائے تو یہ مطلب ہو گا کہ باقر بہار شریف کے باشندہ تھے جیسا کہ بہار ریاست میں عام طور پر دستور ہے۔ دوسری بات یہ ہے کہ اگر "بہاری" لکھا جائے تو اس کا مفہوم یہ ہو گا کہ ریاست بہار میں کسی جگہ کے رہنے والے ہوں گے، وطن کی تخصیص نہ ہو گی۔ محترمہ نے آروی کو بدل کر بہاری لکھ کر جدت فرمائی تھی جو بدعت میں تبدیل ہو گئی۔

ص ۱۹۵ (۷) موصوفہ لکھتی ہیں: ڈاکٹر اشپرنگر اور آغا محمد شوستری نے نظامی گنجوی کی مثنوی سکندر نامۂ بہرامی کی تصحیح کی اور طبع کرانے کا ارادہ کیا۔ ہفت آسمان تصحیح شدہ سکندر نامۂ بہرامی کا مقدمہ ہے۔

اس بیان میں کئی باتیں غلط ہیں (الف) سکندر نامہ بہرامی کی جگہ سکندر نامۂ بحری ہونا چاہیئے۔ محترمہ نے نظامی گنجوی کو بہرام گور کے خاندان میں داخل کر دیا (ب) اول الذکر دونوں اصحاب کی تصحیح کے بعد سکندر نامہ چھپ چکا تھا، طبع کرنے کا ارادہ نہیں کیا۔ محترمہ نے فارسی عبارت نہیں سمجھی، اصفہانی لکھتے ہیں: سکندر نامہ کہ در این دیار بحری اشتہار دارد بتصحیح جناب۔۔۔۔ بطبع آوردہ بودند۔۔۔۔۔ نصف اخیر آن بتصحیح فقیر طبع کردند۔

(ہفت آسمان ص۱)

ص۱۹۶ (۸) نساخ نے ان کی سال وفات یوں کہی "سال تذکیر ہے اس لئے ان کی سال کے بجائے "انکا سال" ہونا چاہئیے۔

ص۱۹۸ (۹) حواشی کے تحت نمبر ۵ میں "مشرقی بنگال میں اردو" کے مؤلف کا نام سید اقبال عظیم کے بدلے سید وقار عظیم لکھا ہے جو درست نہیں۔

ص۱۹۹ (۱۰) حواشی کے ضمن میں نمبر ۲۳ پر مضمون از مجلۂ کتاب شناسی لکھا ہے "از" کی جگہ "مشمولہ" ہونا چاہئے۔

آخر میں یہ عرض کرنا ہے کہ تحقیق کی راہ دشوار اور سنگلاخ ہوتی ہے۔ خاطر خواہ مطالعے اور توجہ کے بغیر اسمیں قدم رکھنا دانشمندی نہیں۔

○○○○○

مصنّف
سراج الملت پیر سید محمد حسین شاہ علی پوری

مرکزی مجلس امیر ملت ، برج کلاں ضلع قصور
پوسٹ کوڈ : ۵۵۰۵۱

ـــــ سیّد فیضی

# سفینه سخن

سروده :

دکتر سید محمّد اکرم « اکرام »

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
اسلام آباد

## شعر فارسی



## شعر اردو

# اشعـــار مـُبـارکـه

(از حضرت مجددّ الف ثانی رحمته اللّٰه علیه)

هـر روز بـاشی صـائماً، هـر لـیـل باشـی قـائماً

در ذکـر بـاشی دائـماً، مـشـغـول شو در ذکرِ هُو

گَر عیش خواهی جاودان، عزت بخواهی در جهان

این ذکر هُو هر آن بخوان، مشغول شو در ذکرِ هُو

سـودی نـدارد خـفـتـنـت نـاچـار بـایـد رفتنت

در گـور تـنـهـا مـاندت، مشغول شو در ذکرِ هُو

هـُو هـُو بذکرش سـازکن، نـامِ خـدا آغاز کـن

قـفـلی ز سیـنـه بـازکن، مشغول شو در ذکرِ هُو

عـلـمی بـخوانی باعـمل، فـردانـه باشی تا خجل

درپـیـش قـادر لـم یـزل، مشغـول شـو در ذکـر هُو

هـر دم خدا را یـاد کـن، دلـهـای غـمگین شادکن

بـلـبل صـفت فـریادکـن، مشـغول شو در ذکرِ هُو

مـسـکین احـمـد مـرد شـو در جـمـلـه عالم فـرد شو

در راهِ حق چون گرد شو، مشغول شـودر ذکـرِ هُو

# هدیۂ نعت شریف

دربارگاہ اقدس حضور سرور کائنات صلّی اللّٰہ علیہ وسلّم
از حضرت مولانا شاہ نیاز احمد نیاز چشتی بریلوی رحمتہ اللّٰہ علیہ

دلا خاکِ رہ کوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو
زہر سوی بیا سوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

بہر دم سجدہ جان سوی ابروی محمد(ص) کن
بروی قبلہ روی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

تجردؔ پیشہ گیر از قیدِ عالم وارہان خود را
اسیرِ حلقہ موی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

باخلاق الہی متصف بودن اگر خواہی
سراپا سیرت و خوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

نیاز اندر دلت گر مہرِ عرفانِ خدا باشد
فدای شانِ دلجوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

* * * * *
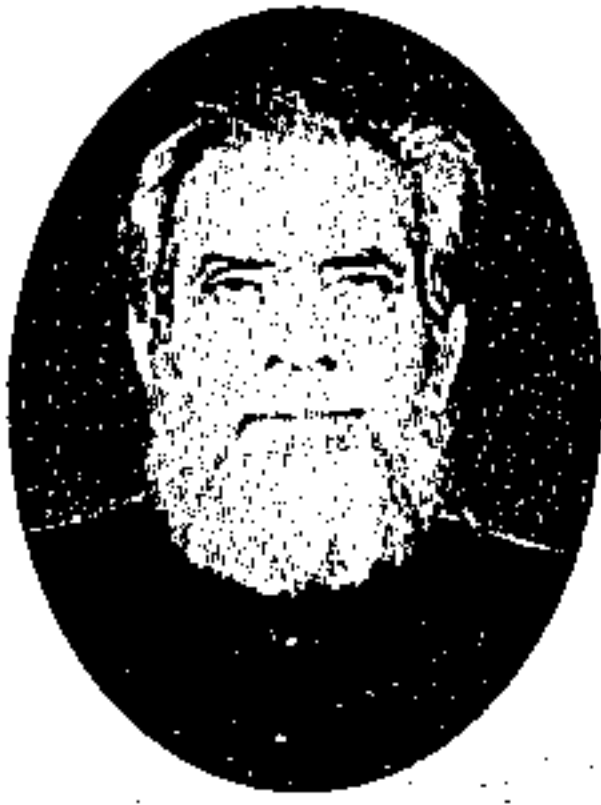
سیّد محمد اکرم "اکرام"

لاهور

# "گنج شکر"

خیز تا در بزم اهل دل نوا خوانی کنیم
در حضور "گنج شکر" شکرّ افشانی کنیم

وجد از وصلِّ "معین الدین" کنیم ای عاشقان
همچو "قطب الدین" و داعِ عالم فانی کنیم

از "نظام الدین" و عرفانش چو "خسرو" دم زنیم
در حریم عشق برپا بزم عرفانی کنیم

چون "مجدد" نقشبندیهای ایمانی کند
ما هم اندر عشق از و تجدید ایمانی کنیم

نام "شه عبدالشکور" آریم هر دم بر زبان
قلزم دل را به موجِ اشك طوفانی کنیم

"شاه همدان" اهل دین را دلبرجانی بود
ما دل و جان را فدای دلبرِجانی کنیم

دست افشانیم همچون "مولوی" اندر سماع
بر نوای نای عشقش رقصِ روحانی کنیم

هفت شهرعشق را "عطّار" گشت از روی وجد
ما ز حرفِ منطقِ او سیرِ وجدانی کنیم

از "سنائی" بر زبان آریم شعرِ دلکشی
با مسلمانان دگر ذکرِ مسلمانی کنیم

تا نخستین باده ریزد ساقی اندر جام ما
چون "عراقی" رو به سوی " پیر ملتانی" کنیم

هر کرا مولاست پیغمبر "علی" مولای اوست
بندهٔ مولای خود باشیم و سلطانی کنیم

منزل اوّل کنیم ای دل به دشت عاشقی
درحریم کوی جانان منزلِ ثانی کنیم

مهربان "اکرام" باشد گر خدا برحال ما
کار دشوار محبّت را به آسانی کنیم

۱- گنج شکر: فریدالدین مسعود، مبلّغ بزرگ دین اسلام در شبه قاره و مرشد نظام الدین اولیاء.
۲- معین الدین: معین الدین چشتی اجمیری، سرسلسله چشتیه و مبلّغ معروف دین اسلام در پاکستان و هند.
۳- قطب الدین: قطب الدین بختیار کاکی اوشی، خلیفه مکرم معین الدین چشتی که در حال وجد و سماع جان داد
٤- نظام الدین: نظام الدین اولیاء، مرشد امیر خسرو.
٥- مجددّ: شیخ احمد سرهندی، شیخ بزرگ سلسله نقشبندیه که علیه نهضت بیدینی اکبر شاه قیام کرد.
٦- عبدالشکور: شیخ عالیمقام سلسله قادریه و چشتیه و مراد گوینده.
۷- شاه همدان: امیر کبیر سیّد علی همدانی.
۸- پیر ملتانی: بهاء الدین زکریای ملتانی، شیخ معروف سلسله سهروردیه و مرشد فخرالدین عراقی.

صدیق تاثیر
شیخوپوره

# غزل

نقش تحریر چه معنی دارد
غیر تاثیر چه معنی دارد

شیوهٔ عشق ز جان بگذشتن
عقل و تدبیر چه معنی دارد

حاصلی نیست بجز حیرانی!
رنگ و تصویر چه معنی دارد

از خطا باز نه آئی گرتو!
عذر و تقصیر چه معنی دارد

همچو یوسف بجهان ارزانم
خواب و تعبیر چه معنی دارد

هیچ داری نه خبر ای واعظ؟
زلف و زنجیر چه معنی دارد

من که تاثیر شناسم بیدل(رح)!
غالب و میر چه معنی دارد

سیّد سلمان رضوی
اسلام آباد

# آقای خمینی(رح)

## (اشعار تازه بمناسبت سالگرد چهاردهم اسلامی جمهوری ایران)

زهر زده نظام را آب حیات داده ای
حنظلی باغ و راغ را شاخ نبات داده ای
شیطنت هزارپا" قم"را ز پا گرفته بود
قوم را از عذا بها راه نجات داده ای
رهبر کامل و امام بر تو سلام در سلام
ریختگی عدل را حسن ثبات داده ای
شمر را ابن سعد را کشته ای هر زیاد را
تشنه دهن خیام را نهر فرات داده ای
معجزهٔ مباهلهٔ بار دگر هویدا شد
مرد پیاده پایٔ من شاه را مات داده ای

صاحبزادہ سیّد نصیر الدّین نصیرؔ
گولڑہ شریف

# مسدّس

## در ولادت

## الضرغام السّالب اسد اللہ الغالب
## امیر المؤمنین علیؑ ابن ابی طالب

گنبد آفاق میں روشن ہوئی شمعِ نجات
پُرفشاں ہے زُلفِ لیلائے رموزِ شش جہات
کُھل رہا ہے آسماں پر غرفۂ ذات و صفات
اُٹھ رہا ہے بُرقعِ سلمائے رُوحِ کائنات
زندگی علم و فراست کا مزہ چکھنے کو ہے
فرش پر افلاک کی عظمت قدم رکھنے کو ہے

لو وہ دمکا مطلعِ صدق و صفا پر آفتاب
آسمانِ عقل و دانائی پہ وہ جھومے سحاب
لو وہ آیا صاحبِ سیف و قلم گردوں جناب
مرحبا وہ آئے بزمِ آب و گِل میں بو تُرابؓ
لو وہ لوحِ دھر پر نقشِ جلی پیدا ہُوا
نوعِ انساں کو مبارک ہو! علیؑ پیدا ہُوا

خاتمِ ناموسِ حکمت کا نگیں پیدا ہوا
جانشینِ انبیاء و مرسلیں پیدا ہوا
قاسمِ عرفان و ایمان و یقیں پیدا ہوا
افتخارِ اوّلین و آخریں پیدا ہوا
اپنی رو میں سینکڑوں دریائے جاں رولے ہوئے
صُبحِ حاضر ہوگئی گھونگھٹ کے پٹ کھولے ہوئے

رُوحِ پیغمبرؐ کی تھی ذاتِ علیؓ آئینہ دار
وہ علیؓ جس سے ہے گلزارِ نبوّت پُر بہار
علم کا در، مُلکِ قرطاس و قلم کا شہریار
عزم و ہمّت کا سراپا، دیں پناہ و حق مدار
جس کے ذوقِ جُود پر فضل و عطا کو ناز ہے
جس کے اندازِ شجاعت پر خُدا کو ناز ہے

ہم ہیں رندانِ حق آگاہ و شرافت آشنا
طبعِ عالی سے ہماری، دُور ہے حرص و ہوا
ہے صراطِ مستقیم اپنے لیے راہ خُدا
حشر برحق، شافعِ محشر محمّد مصطفٰےؐ
ہے تہِ دل سے نصیرؔ آلِ محمّد پر نثار
لَا فَتٰی اِلَّا عَلِیؑ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُوالْفِقَار

نذیر رائے کوٹی
کمالیہ

# حضرت علیؑ

مرتبہ کیا پوچھتے ہو حیدر کرارؓ کا — جو ہے منظورِ نظر اللہ کے دلدار کا
آپ بابِ علم و دامادِ رسول پاکؐ ہیں — اور کسے حاصل شرف ان بینظر اقدار کا
آپ کا ہر قول زرّیں آپ کا ہر حکم پاک — ہے نمونہ پیکر تقدیس کے کردار کا
ذکر تیرا بادۂ عشقِ نبیؐ ہے یا علیؑ — فکر تیرا ہے نشہ توحید کے میخوار کا
تو بسا جس دل میں اس کو نور افشاں کر دیا — مرحبا اعجاز تیری یادِ پُرانوار کا
تُو ہے اقلیمِ محبت اور وفا کا تاجدار — شاہِ یزداں تیرا سایہ ہے جہاں ایثار کا
شہ گدا ہیں فاقہ مستِ اُمتِ مرحوم کے — اس کے فاقوں میں بھی ہے جلوہ شہ ابرار کا

ارمغاں اک چشمِ گریاں لے کے آیا ہے نذیر
یا علیؑ ہے پیش تحفہ آنسوؤں کے ہار کا

حسن اختر جلیل

# رُباعیات

آیات کو نا سزا مفاہیم نہ دے
ذہنوں کو تعصب کے جراثیم نہ دے
اے شیخ خدا تجھ سے بہت راضی ہو
اس قوم کو نفرتوں کی تعلیم نہ دے

لَو علم کی ہو تو شادمانی ہے بہت
پیاسے کے لیے ندی میں پانی ہے بہت
انسان اگر ڈھب سے بسر کر پائے
جینے کے لیے یہ عمر فانی ہے بہت

خاکی ہوں نہاد ہے زمینی میری
جتنا بھی اڑوں اصل ہے طینی میری
تم کو نہ سہی پسند پر میرے لیے
اعزاز ہے بوریا نشینی میری

روشن ہیں جبینیں رگِ جاں کالی ہے
دل بنجر ہیں، لبوں پہ ہریالی ہے
اس عہدِ منافقت میں ذکرِ اقدار
فاقہ مستی میں یادِ خوشحالی ہے

## چنگ عشق

## خلاصة الالفاظ جامع العلوم

(ملفوظات حضرت سید جلال الدین بخاری اچی ملقب به مخدوم جهانیان)

مرتب

سید علاء الدین علی بن سعد بن اشرف بن علی القرشی الحسینی

تصحیح و تحشیه و مقدمه

دکتر غلام سرور

استاد مدرس سابق بخش فارسی دانشگاه کراچی

## تأثیر زبانِ فارسی بر زبانِ اردو

تألیف

دکتر محمد صدیق خان شبلی

دکتر سید علی رضا نقوی
اسلام آباد

## معرفی کتابهای تازه

### ۱ - چنگ عشق (فارسی)

مجموعۀ اشعار فارسی شاعر توانای اردو و فارسی آقای سید حسنین کاظمی تخلص به شاد در ۲۲۰ صفحه از انتشارات رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و موضوع آن هم احوال و کیفیات پرشور و هیجان "عشق" است از "چشمۀ عشق" و "درس عشق" گرفته تا "غم عشق"، و نشانۀ زنده و دلیل واضح این حقیقت است که شمع شعر فارسی درین سرزمین ادب پرور هنوز روشن و تابش پرفروغ آن گوشه های این دیار را تاکنون تابان و فروزان نگهداشته است. جناب آقای جواد منصوری، سفیر دانشمند جمهوری اسلامی ایران نیز در دیباچۀ این کتاب بهمین نکته مهم اشاره فرموده اند:

"هرچند که دژهای فرهنگی شبه قاره را استعمار سیاه فرهنگی همه تسخیر نموده است، لاکن درین وادی پرخوف و محن هرچند گاهی تك ستاره ای سوسو می زند و شاعر متعهدی داد سخن می دهد. برادر شوریده، حسنین کاظمی یکی از آن سرایندگانیست که بیان شیرین و دلپذیر فارسی را در خدمت عرفان و عشق معنوی بخدمت گرفته است و "چنگ عشق" اثر پرفروغ او تجلی این خلاوتهاست و چنین آثار گرانمایه ایست که مانع قطع کامل این دیار با فرهنگ تاریخی و هویت فرهنگی مسلمانان است".

همچنین استاد بزرگوار مرحوم خلیل الله خلیلی دربارهٔ "چنگ عشق" و سرایندهٔ آن چنین اظهار نظر می فرماید:

"اخلاق عالی و شیوه های شیوای شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است. مردی است درویش، متواضع، صاحبدل، سخن شناس و دقیقه یاب با وظائف خسته کن و طاقت فرسای اداری می تواند غزلهای عاشقانه انشاد کند و ترانه های تربسراید. از اشعارش پیداست که دوست دارد گاهی بسادگی و روانی واقف و هلالی حرف زند و گاهی قلندرانه.

خلاصه "چنگ عشق" کتابیست خواندنی و حظ بردنی که هر بیت آن چنگ بردل خواننده می زند. در پایان موفّقیت بیشتر سراینده آن را خواستاریم.

۲- ارمغان کشمیر (فارسی)

در طول تاریخ کشمیر جنت نظیر همیشه موضوع خاصی برای اشعار و ادبای شبه قاره مخصوصاً شعرا و ادبای فارسی بوده است از قبیل طالب آملی، کلیم همدانی، قدسی مشهدی‌وغیره مرحوم دکتر محمد اقبال که اهلش ازان خاك پاك بوده طی اشعار فارسی و اردو آن سرزمین را مورد ستایش و تمجید قرار داده است. آقای دکتر آفتاب اصغر، استاد محترم زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور که بقول خودش کشمیری الاصل می باشد اشعار اردوی علامه اقبال را که طی آن علامه مرحوم خاك کشمیر را ستوده است به قالب نظم فارسی در آورده و آن درین کتاب مستطاب (تقریباً در ۳٦ صفحه) جمع آوری نموده است که الحق کاریست بسیار جالب و

سودمند برای فارسی زبانان.

استاد آفتاب اصغر طی مقدمهٔ مبسوطی تاریخ سیاسی و فرهنگی را (در ۵۵ صفحه) و منظومه های فارسی اقبال راجع به کشمیر را در ۲۱ صفحه و در ذیل عنوان "تعلیقات" احوال بعضی از اکابر و توضیحاتی دربارهٔ بعضی اماکن وغیره که اسم آنها در متن این کتاب آمده است آورده است. همچنین در ذیل "توضیحات و اضافات" بعضی توضیحات لازم را اضافه و منابع خود را اشاره نموده است. در پایان کتاب فهرست اعلام و اسامی کتابهایی که مورد استفادهٔ وی در تألیف کتاب بوده، آورده است این فهرست نشان می دهد که مؤلّف محترم برای تهیّهٔ مطالب این کتاب چقدر زحمت کشیده است.

بهای این کتاب صد و پنجاه روپیه پاکستانی است و باهمکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور و باهتمام انتشارات فاران، ۳- خیابان بهاول شیر لاهور چاپ و منتشر شده است.

درپایان باید تذکّر داد که اگر مؤلف در قسمت ترجمهٔ منظوم اشعار اردوی اقبال اصل اشعار اقبال باردو با عنوان شعر و مجموعه که ابیات مزبور ازان انتخاب شده نیز ذکر می کرد، این امر موجب افزایش مفیدیت و اعتبار این کتاب می شد. امیدواریم در موقع تجدید چاپ این نکته مورد توجّه مؤلف محترم قرار گیرد.

همچنین باید به یك نکته دیگر اشاره کرد که در فارسی امروز، برعکس اردو، برای یك کسی که فوت شده ولواینکه آن شخص نبی یا ولی باشد صیغهٔ

جمع را بکار نمی برند امّا مؤلف فاضل دراکثر موارد برای اقبال و بعضی بزرگان دیگر احتراماً صیغهٔ جمع را بکار برده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ کتاب درین موردهم اصلاحات لازم بعمل آید.

۳- تأثیر زبان فارسی برزبان اردو(فارسی)

پژوهشگران و زبانشناسان زبان اردو را دختر زبان فارسی خوانده اند و این قول مقرون به حقیقت واقعی است، چنانکه بیش از صدی شصت یا هفتاد کلمه که باردو بکار رفته است اصلاً فارسی است یا از زبان عربی است که از راه فارسی وارد زبان اردو شده است، و بنا براین موضوع تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو موضوعی است بسیار جالب و مفید. استاد دانشمند دکتر محمد صدیق، استاد و رئیس بخش اردو در دانشگاه آزاد علاّمه اقبال اسلام آباد کتابی بس سودمند درین موضوع تألیف نموده که اصلاً رساله دکتری وی از دانشگاه تهران بوده است.

این کتاب مشتملست بر یك سخن مدیر (مرکز تحقیقات فارسی)، یك پیشگفتار از خود مؤلف و یازده باب که طی آن مؤلّف فاضل دربارهٔ تاریخ زبان اردو تأثیر زبانهای شبه قاره بر فارسی این سرزمین و چگونگی و ویژگیهای تأثیر فارسی بر اردو با ذکر بعضی واژه های فارسی متداول در اردو، تصرّفات اردو در بعضی واژه های فارسی و تأثیر فارسی برواژه سازی و دستور زبان اردو و بعضی ضرب المثلها و اصطلاحات فارسی که بزبان اردو بکار می رود.

این کتاب مستطاب (دارای ۲۹۰ صفحه) از انتشارات مرکز تحقیقات

ایران و پاکستان اسلام آباد است و بهای آن ۲۰۰ روپیه پاکستانی می باشد.

فهرست منابع و مآخذی که در آخر کتاب ضمیمه شده نشان می دهد که مؤلف در تألیف این کتاب از ۱۵۱ کتاب و مجلهٔ فارسی و عربی و اردو و انگلیسی استفاده کرده است. همچنین مؤلف اسم مراجع خود را در پایان هر بابی آورده است، امّا اسم کتاب "تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان" تألیف دکتر علیرضا نقوی (چاپ علمی تهران، ۱۳٤۳ ش) را که فهرست از "تذکره هائی که در شبه قاره پاکستان و هند بفارسی تألیف گردیده است و (ص ۲۳-۲٦) را ازان نقل کرده است هیچ جا در کتاب خود ذکر نکرده است.

همچنین باید تذکر داد که حروف این کتاب ارزشمند بسیار ریز است و در نتیجهٔ مطالعه دقیق آن موجب زحمت برای خوانندگان می باشد. غلط گیریٔ کتاب هم خوب انجام نگرفته و لذا غلطهای چاپی زیاد در سرا تا سر کتاب بچشم می خورد. همچنین بعضی افتاد گیها هم دارد (چنانکه در صفحه ٥٥ زیر نویس شماره ٦٧ که در متن کتاب در صفحه ٥۲ آمده، ذکر نشده) اعداد ٤ ، ۷ درین کتاب به اردو آمده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ باین نکته ها توجّه و در رفع این نقائص سعی لازم مبذول گردد.

در پایان به مؤلف و ناشراین کتاب ذیقیمت تبریك عرض نموده موفّقیت آنان را در راه تهیّه و چاپ و نشر و چنین کتابهای سودمند بیشتری خواستاریم.

٤- احوال و مناقب حضور قبله عالم (اردو)

کتابی است در احوال و مناقب خواجهٔ نور محمد مهاروی چشتی تألیف

استاد افتخار احمد چشتی در ۴۸۰ صفحه از انتشارات حلقه چشتیه صمدی سلیمانیه فیصل آباد. این کتاب مشتملست بر یك "ابتدائیه" و ۱۲ باب و یك "اختتامیه" مؤلف در پایان اسم ۴۸ کتاب فارسی و اردو و انگلیسی را ذکر نموده است که در تألیف این کتاب از ان استفاده کرده است. در ضمن ذکر احوال و آثار نور محمد مهاوری مؤلف بعضی القاب اکابر شیوخ سلسلهٔ چشتیه خواجه عثمان هارونی و خواجه معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین بختیار کاکی و بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیاء و خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی را توضیح داده است.

همچنین شرح حال فرزندان و خلفای خواجه نور محمد را مفصّل آورده است از جمله خواجه میان نور جهانیان سجّاده نشین درگاه چشتیان که مؤلّف این کتاب را بفرمائش وی تألیف نموده است. مؤلف شش کتاب فارسی را از تألیفات خواجه نور محمد ذکر کرده است که از انجمله "مناقب المحبوبین" و "مخزن چشت" را مؤلف کتاب حاضر بزبان اردو ترجمه و چاپ و نشر نموده است.

این کتاب که نتیجه تحقیق دقیق مؤلّف است دارای مطالب بسیار سودمند است برای علاقمندان عرفان و تصّوف مخصوصاً برای کسانی که خواستار اطلاعات مفصل درباره خواجه نور محمد مهاوری و خانواده و خلفای وی باشند.

۵ و ۶- خلاصة الالفاظ جامع العلوم و مقدمه برآن

دو کتاب جداگانه ایست که اوّلی مجموع ملفوظات سیّد جلال الدین

بخاری ملقّب به مخدوم جهانیان جهانگشت (۷۰۷-۷۵۸هـ) عارف معروف شهر اچ ملتانست که مرتبدوی سید علاء الدین بن سعد القریشی الحسینی ترتیب داده و به تصحیح و تحشیهٔ استاد بزرگوار دکتر غلام سرور استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه کراچی به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۹۹۲/۱۳۷۱ش در بیش از ششصد صفحه چاپ و نشر شده است، و دوّمی مقدمه مفصّلی است که استاد محترم برین کتاب تهّیه و مرکز مزبور آنرا در سال ۱۳۷۱هـ.ش/۱۹۹۲م در ۱٤۵ صفحه طبع و نشر نموده است.

کتاب اوّلی مشتملست بر مباحث و مسائل عرفانی و دینی و ذکر احوال و لطائف بسیاری عرفای معروف حکایات جالب تاریخی و عرفانی، و چنانکه استاد دانشمند آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی مقدمه خود به عنوان "سخن مدیر" بدان اشارت فرموده، این کتاب نشانهٔ وسعت اطلاعات آگاهی ها و معارف مخدوم جهانیان جهانگشت می باشد که دقائق بسیار عرفانی را به ساده ترین سبك تحلیل و شرح نموده است. همچنین محتویات این کتاب علو مرتبه مخدوم مزبور را در زمینهٔ فهم دانش و بینش علمی و فقهی و حکمی می رساند و گویی این کتاب چکیدهٔ تجارب ارزشمند عقلی و نقلی و جامع دانسته ها و آزموده های آن عارف بزرگ می باشد.

الحق مصحّح گرامیقدر این کتاب دکتر غلام سرور در تهّیهٔ نسخه بدلهای این کتاب ذیقیمتی و مقابله و مطابقهآنها بایکدیگر و اضافهٔ حواشی سودمندی

زحمات سنگینی را متحمّل شده و مساعی جدّی و صمیمی ایشان درین راه لائق و سزاوار تحسین و آفرین از طرف کلّیه مشتاقان و علاقمندان این نوع ذخیرهٔ معلومات عرفانی و دینی می باشد.

واما (چنانکه قبلاً اشاره شد) مجلّهٔ دوّم کتاب مقدمه ایست مفصّل براین کتاب که طی آن مصحّح دانشمند دکتر غلام سرور شرح حال مخدوم جهانیان جهانگشت و مرتّب ملفوظات وی را آورده و نیز بعض اصطلاحات و مسائل عرفانی را که درمتن کتاب بدان اشاره شده شرح و توضیح داده و همچنین شرح حال مختصر بعضی از مفسّرین و محدثین و فقها و علمی و دانشمندان و صوفیه مخصوصاً ازین سرزمین و سهروردیان اچ بخاری را آورده اند. در پایان غیر از اعلام، اسم ۱۹کتاب و مجلّه فارسی دارد که در تهیّه مطالب این مجله مورد استفاده قرار گرفته، آمده است.

بهای کتاب اولی ٤٠٠ (چهارصد) روپیه پاکستانی و بهای کتاب دومی ۱۰۰ (یکصد) روپیه پاکستانی می باشد.

* * * * *

## بزرگداشت میر ببر علی انیس لکهنوی

میر ببر علی انیس در شبه قاره پاك و هند شهرتی بسزا دارد و او را شکسپیر شرق و فردوسی هند می نامند. "دبستان انیس و دبیر" راولپندی و اسلام آباد در روز دهم دسامبر ۱۹۹۲م (۱۵ جمادی الثانی ۱٤۱۳ هـ ـق =۱۹ آذر ماه ۱۳۷۱ هـ .ش) بعد از ظهر مجلسی بزرگداشت بمناسبت یکصد و هجد همین سال وفات میر ببر علی انیس (رح) مرثیه نگار بزرگ اردو در هتل اسلام آباد تشکیل داد. سرپرستی و اجرای این انجمن را آقای سیّد سبط حسن رضوی برعهده داشت. این انجمن است ادبی که از بیست سال در راولپندی و اسلام آباد مجالس ادبی و سیمینارهای علمی را ترتیب می دهد. کسانی که دراین مجلس شرکت کرده بودند از مدّاحان میر ببر علی انیس بودند ریاست جلسه را آقای دکتر جمیل جالبی "صدر نشین مقتدره قومی زبان ، پاکستان" (فرهنگستان ملی زبان اردو) برعهده داشت. سخنرانی آقای دکتر جمیل جالبی، آقای دکتر افتخار عارف، آقای دکتر رضا شعبانی و آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی بسیار جالب و ارزنده بود.

آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی، سیّد فیضی، قیصر بارهوی، نیسان اکبر آبادی، زاهد نقوی، بشیر حسین ناظم و سلمان رضوی اشعار خوب و مرثیه های شنیدنی ارائه داشتند. کتاب ها و رساله ها دربارهٔ احوال و آثار

میر ببر علی انیس به نمایش گذاشته بودند. این جلسهٔ بزرگداشت ساعت هشت شب بعد از پذیرائی گرمی به پایان رسید.

در ضمن سخنرانی ها اشاره شد که میر انیس ترکیبات تازه و جالب را که در ادبیات خود بکار برده برای این بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته و از فردوسی و رومی و حافظ استفاده نموده بود. او براستی در مرثیه سرایی دادِ سخن داده و حقّ مطلب را چنانکه باید ادا کرده است. با تعبیراتی نو که خاص اوست، سبك مرثیه را از آن صورت خشك و فرسوده بیرون آورده است و بجرأت می توان گفت درین فن استادی است که مثیل و نظیری در فن مرثیه گویی ندارد. شاعر خود چون مرد رزم بوده و باسواری و شمشیر اندازی سروکار داشته است، جامهٔ سیاه عزا را از تن مرثیه می کند و بدان لباس رزم می پوشاند و همین است که مراثی او صورت حماسه بخود می گیرد و جذبهٔ حماسی شنونده را بر می انگیزد.

میر ببر علی انیس بیش از صد هزار بیت سروده است وغیرً از هفت غزل همه در رثای شهدای کربلا است. مراثی او در چهار جلد ضخیم چندین بار در پاکستان و هند چاپ شده است.

(نجم الرّشید)

## اخبار فرهنگی(۲)

## کنگره جهانی بزرگ بزرگداشت شاه همدان در پاکستان

شاه همدان یعنی شهاب الدین میر سیّد علی همدانی، امیر کبیر، علی ثانی (۷۱٤-۷۸٦هـ .ق/ ۱۳۱٤-۱۳۸٤م) بزرگترین عارف و سخنور و دانشمند اسلام است که بیشتر از ۱۳۰ تألیف و تصنیف نثر و نظم از خود برجای گذاشت و در سر تا سر دنیای اسلام شهرت ویژه دارد مخصوصاً در کشمیر و هندوستان و پاکستان و ایران و تاجیکستان و ترکمنستان وغیرهم.

در تاریخ ۱۵ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۷۱هـ .ش برابر با ۱۱ تا ۱٤ رجب المرجّب ۱٤۱۳ هجری قمری و مطابق ۵ تا ۷ ژانویه ۱۹۹۳ میلادی عیسوی کنگره جهانی بزرگداشت این عارف ربّانی و سخنور ایمانی و دانشمند روحانی حضرت میر سیّد علی همدانی در پاکستان تشکیل گردید. متصدّی برگزاری این کنگرهٔ عظیم الشان، انجمن سادات اسلامیّه همدانیه بود که با نظارت حکومت جمهوری اسلامی پاکستان به چنین کاری عظیم دست یازید.

در این کنگره بیش از پانصد تن دانشمند و عارف و شاعر و سخنور از سر تا سر دنیا شرکت کردند. جناب آقای محمّد نواز شریف نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان، این کنگرهٔ جهانی را در هتل معروف بوربن در کوهستان پربرف مری افتتاح کردند و خطابهٔ باشکوهی ایراد نمودند جناب آقای سردار عبدالقیّوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر نیز در جلسهٔ افتتاحیّه سخن

رانی کردند. گروهی از فضلا و دانشمندان جوایز و انعام و نشان رسمی خانقاه شاه همدان که بسیار زیبا و دل انگیز بسته بندی کرده شده بود در یافت کردند بعضی از جمله کسانی که از دست جناب آقای محمّد نواز شریف نخست وزیر پاکستان نشان شاه همدان دریافت داشتند، به شرح زیر می باشند:

۱- آقای سردار سکندر حیات خان صدر آزاد کشمیر.

۲- آقای سردار عبدالقیّوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر:

۳- آقای سردار مهتاب خان وزیر امور کشمیر مناطق شمالی.

٤- آقای دکتر سیف الدّین عاصمی، تاجیکستان. رئیس انجمن پیوند.

۵- آقای موهر سلطان زاده،تاجیکستان، معاون انجمن

٦- آقای پروفسور سعداللّه، استاد دانشگاه تاشکند، ازبکستان

۷- آقای پرفسور خیراللّه، ازبکستان.

۸- آقای دکتر محمّد رحیم الهام، افغانستان.

۹- آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

۱۰- آقای دکتر سیّد کمال حاج سیّد جوادی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد.

۱۱- آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی، کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

۱۲- آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی، مدیر "دانش" و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد.

۱۳- آقای دکتر آغا حسین همدانی، ادارهٔ تحقیقات و تاریخ پاکستان اسلام‌آباد
۱٤- آقای میر عبدالعزیز، مدیر روزنامه انصاف، راولپندی و مظفرآباد
۱۵- آقای دکتر گوهر نوشاهی، معاون فرهنگستان ملّی اردو، اسلام آباد
۱٦- آقای دکتر احمد حسن دانی، استاد دانشگاه قائداعظم، اسلام آباد
۱۷- آقای دکتر شیر زمان فیروز، هنزا-اسلام آباد
۱۸- آقای مولوی عظمت علی شاه همدانی، رئیس دارلعلوم همدانی، اسلام آباد
۱۹- خانم دکتر سیّده اشرف ظفر، رئیس دانشکدهٔ دولتی زبان، فیصل آباد
۲۰- آقای پرفسور غلام حسن حسنو، خپلو، بلتستان.

در روز دوم برگزاری کنگره در نوکوت و مانسهره و ایبت آباد نیز گروهی سخن رانی کردند و در روز سوم برگزاری کنگره در اسلام آباد در دارالعلوم شاه همدانی با ریاست آقای راجه ظفرالحقّ رئیس مؤتمر العالم الاسلامی ترتیب یافت که در آن نیز سخنرانان داد سخن دادند. آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی (ایران) قصیدهٔ همدانی نامه را قرائت کرد و نیز غزلیّات یا چهل اسرار سرودهٔ میر سیّد علی همدانی را که به طرز زیبایی چاپ شده بود توزیع کرد. این کنگره به خوبی و آبرومندی و پذیرائی گرم مهمانان پایان یافت.

(دکتر محمّد حسین تسبیحی)

*****

اخبار فرهنگی (۳)

## مراسم یاد بود مغفوره مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی

روز یکشنبه مورخ ٤ بهمن ماه ۱۳۷۱، ٢٤ ژانویه ۹۳م ساعت شش بعد از ظهر در محل خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی مراسمی از طرف رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. و انجمن فارسی اسلام آباد بمناسبت بزرگداشت در گذشت خانم دکتر زبیده صدیقی شاعره بزرگ فارسی زبان پاکستان برگزار گردید. در این مراسم که جمعی چند از شخصیّتهای معروف و بزرگان علم و ادب و فرهنگ دوست شهرهای اسلام آباد و راولپندی شرکت کرده بودند، ابتدا جناب آقای دکتر سبط حسن رضوی استاد زبان فارسی و ریاست انجمن فارسی در خصوص سجایای اخلاقی این شاعره مطالبی ایراد فرمودند، آنگاه آقای رکنی از رایزنی فرهنگی ضمن تجلیل از اقدامات هنر دوستانهٔ این شاعره در جهت پیوند هرچه بیشتر علقه های فرهنگی بین دو ملّت پاکستان و ایران بیاناتی ایراد نمودند و منشاء اثر بودن این شاعرهٔ بزرگ را یادآور شدند. سخنران بعدی جناب آقای دکتر صدیق شبلی رئیس دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه علاّمه اقبال بودند که به زبان اردو در تجلیل این شاعره بیانات فرمودند. سرکار خانم دکتر شمیم زیدی رئیس سازمان هنر های مردمی پاکستان و نویسندهٔ کتاب زکریای ملتانی نیز ضمن یاد آوری خاطراتی چند از مرحومه دکتر صدیقی در بزرگداشت ایشان مطالبی بیان فرمودند.

جناب آقای دکتر تسبیحی نیز با یادآوری چند خاطره از مرحومه. شعری در مدح ایشان سروده بودند که برای حضار قرائت فرمودند. دکتر سیّد علی رضا نقوی استاد دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد در ضمن سخنرانی خود از سعی و کاوش و جدّیت خانم زبیده صدیقی که در راه پژوهش ادبی و علمی در دانشگاه تهران از خود نشان داده بودند مطالبی تازه بیان نمود . در پایان مراسم جناب آقای دکتر حاج سیّد جوادی رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ا. ضمن ایراد بیاناتی از خصوصیات اخلاقی آن مرحومه و تجلیل و سپاس از زحمات بی دریغ ایشان در راه اعتلای فرهنگ و ادب از جمله انشای دیوان یَتَفَجّر منه الانهار برای ایشان طلب آمرزش از درگاه خداوند متعال فرمودند.

در اختتامیه مراسم، ضمن پذیرائی از مدعوین، رساله دکتر ای خانم دکتر زبیده صدیقی، تحت عنوان (دیوان سیف الدین اسفرنگی) به همراه بیو گرا فی مختصری از آن مرحومه که در رایزنی فرهنگی تهیه شده بود بین شخصیتهای شرکت کننده توزیع گردید.

## اسفرنگی
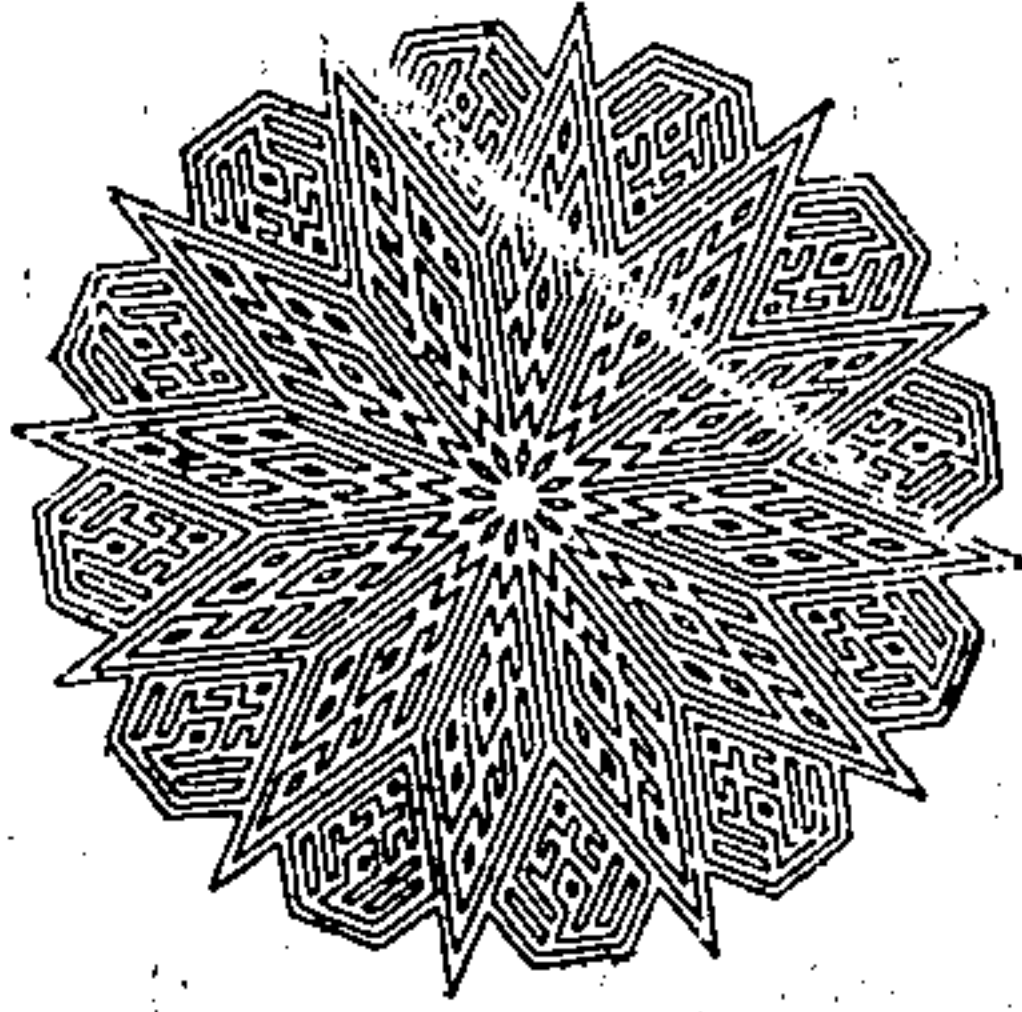
تصحیح و تحقیق

دکتر زبیده صدیقی

مولتان - پاکستان

وفیات

## شمّه ای از زندگانی مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی:

خانم دکتر زبیده صدیقی در پاتیلا (هند) متولد شد و هنگام استقلال پاکستان به ملتان آمد و در همانجا زندگی کرد.

او شاگرد اوّل دوره متوسطّه در زبان و ادبیات فارسی، لیسانس در زبان و ادبیات انگلیسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو (ملتان و لاهور)، دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران بود.

علاوه بر این درجات عالی، تجربه و تبّحر در مطالعه و نگارش و تدریس و شاعری نیز داشت. رسالهٔ دکترای ایشان، شرح حال و نقد دیوان "سیف الدین اسفرنگی" است. و ضمناً اوّلین دانشجوئی بود که در مدت سه سال با کوشش خستگی ناپذیر درس خواند و رساله اش را نوشت و قبول شد و موفّق از ایران با خاطرات خوش به پاکستان بازگشت. آن زمان که در ایران بود، مورد توجّه محافل ادبی و مجالس شعر و هنر قرار گرفت، تا آنجا که شعرش توّسط بزرگان ادب دهان به دهان گشت و بر صفحات مجلاّت زینت بخش گردید.

دکتر صدیقی که برخی از فضلای خاورشناس و ایران، او را "رابعه قدسیه" نام نهاده اند در سرودن شعر فارسی در سرزمین پاك مجّرب و

کار دیده بود. منظور از "رابعه قدسیه" همان رابعه بنت کعب قزداری یا قصداری است که مولد و منشاء او در قصدار بلوچستان بوده است. الحق این نام بر او برازنده و شایسته است. زیرا رابعه بنت کعب قزداری شاعری عارف و آزاد و نیکو سخنی بوده که در اوایل قرن پنجم هجری قمری می زیسته است.

دکتر صدیقی یا "رابعه قدسیه" هم از شاعران و محققان و نویسندگان قرن چهاردهم هجری قمری است که در همان حدود قزدار یا قصدار بلوچستان (پاکستان) روزگار می گذارد. دکتر زبیده صدیقی، شعر فارسی را برای دل خود می گفت، زیرا همانگونه که خودش اظهار می داشت، اگر شعر از میان جان و از ته دل برنخیزد در شنونده یا خواننده اثر نخواهد گذاشت و خیلی زود به وادی نابودی و گمنامی رهنمون خواهد گشت.

ذوق شعر گوئی را زبیده از پدرش به ارث یافت. پدر او - مولوی محمّد صدیق عضو حزب مسلم لیگ بود و در نهضت آزادیخواهی فدا کاریها نموده و دوبار زندانی شد. در تقسیم شبه قاره، کشت و کشتاری سخت در ایالت پنجاب روی داد و همه عزیزان وی در آن قتل و غارت کشته شدند و مولوی محمّد صدیق، با زن و فرزندانش در اکتبر ۱۹٤۷ میلادی به پاکستان مهاجرت کرده و در ناحیهٔ ملتان اقامت گزید. زبیده سال ۱۹٦۷ میلادی ازتهران برای حج خانه خدا به مکه مکرمه مشرف شد.

زبیده دختری بود درویش صفت و دل بسته بشریعت اسلام، قیافه او قلندرانه و طرز گفتار او بزرگانه می نمود. لباس بسیار ساده به تن می کرد و همیشه در فکر خود مستغرق بود. با مردم بسیار کم معاشرت می نمود و

بیشتر به سخنان دیگران گوش فرا داده و خود کمتر سخن می گفت، ولی اگر کسی را شایستهٔ صحبت خود می یافت، ساعتها بدون هیچ احساس خستگی به صحبت می نشست، حرفهائیکه پر از مطالب ادبی و مفاهیم علمی و سخنانی که از ذوق و تلاش و کوشش وی حکایت می کرد و شنونده را مبهوت می ساخت. این وجود بسیار ساده که همیشه یك قیافه سرد به چهره خود داشت، در درونش چه آتشها روشن بود و این قشر خونسردی که بر روی شخصیت خود کشیده بود، در زیر آن چه دریای خروشانی از مهر و محبت وجود داشت. اشعار زبیده انفجار عقده دردناك و بتنگ آمده سکوت زن خاوری است. او زبان گویای زن صامت مشرق بود. در زبان مادری خود شعر نمی گفت و این هم کوشش غیر مستقیم لاشعور شاعر است برای اخفای رازهای درونی که در اجتماع شرق عمومیت دارد. فقط بزبان فارسی شعر می سرود تا در محیط اردو زبان پاکستان همه فهم نباشد. مضامین شعرهای وی همان مضامین عام است که هر کسی را تحت تأثیر قرار می دهد. او روح معانی را در پیکر فارسی برای این زندانی کرده است تا فقط صاحبان نظر بدرك معانی آنها نائل آیند.

از شاعران پیشین به حافظ و سعدی و مولوی و از شاعران جدید به نیمایوشیج، فریدون توللی و نادر پور علاقه وافر می نمود. و راجع به شعر کهن و نو نظری صریح داشت، وی محاسن هر دو را در شعر خود جمع کرده و از قیود سرسخت شعر کهن و از بی رویّه بودن شعر نو اجتناب نمود، زبیده مضامین بکر و تازه را در قالب آهنگ و وزن جا داده و جاده میانه روی را

برای خود پسندیده و هیچ وقت از حدّ اعتدال تجاوز نکرده است.

غزلهای وی پراز درد و سوز و گداز است. غیر از غزل و قطعات و رباعیات و دوبیتی ها، گاهی شعرنو هم سروده است. ولی شعر وی وزن و آهنگ دارد و هیچوقت شعرهای منثور نمی سرود. البته شعر آزاد وی گاهی مصرع های کوتاه و بلند دارد.

زبیده یکی از پارسی گویان پاکستانی بود که در شعرهای خود زبان ایران امروزی را بکار می برد و این نهضت ادبی در شعر فارسی پس از تشکیل پاکستان در آن نواحی پیدا شده و مقبول عام گشته است. اکثر پارسی گویان امروز پاکستان می کوشند تا شعرهای آنان برای ایرانیان هم قابل فهم باشد تا مصداق "حدیث اهل دل با اهل دل گو" احساسات درونی خود را به ملّت همجوار و همکیش خود هم بتوانند ابلاغ نمایند و می شود گفت که تا حدّی هم در هدف خود موفق گشته اند و زبیده نشان این موفقیت است.

زبیده روحی بیقرار و رنج دیده داشت و غم در زندگانی وی معنای ژرف و پهناوری پیدا کرده بود. غم در حقیقت مرکز فکر او بود. غم دل وغم جذبه ای پاکیزه که موجب افزایش نشاط زندگی و باعث سرور حیات. در شعرش شادی از غم و غم از شادی می خیزد. او می خواست غم را در نهانخانه دل نگهدارد ولی جذبات و احساسات چنان بر او غلبه می کرد که بی خود حدیث دل بر زبانش جاری می گشت:

هست چندی ای لهیب شوق دامانم بسوخت

سرد شو آخر میان سینه تا جانم بسوخت

مدتی زین سوختن هم لذّتی بردم و لیک

سوخت آنهم سالها این سوز چندانم بسوخت

تابت هر آرزو را تیشه ای کردم بسر

می توان در آتش غم خند خندانم بسوخت

دشمنان سوزند خرمن دشمنان را ای عجب

خرمن جانم زبیده جان جانانم بسوخت

دیوان زبیده، دفتری است از خاطرات و رویاهای او. این شاعر کم نظیر، کیفیات روحی خودش را که در سراسر زندگانی او بر دلش گذشته در شعرش جمع نموده است. شعر زبیده، همچون پرده فیلمی است که خاطراتش برآن نقش بسته است. این بود شمّه ای از سرگذشت "رابعه قدسیه".

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد، هنگامیکه از بیماری این شاعر بزرگ مطّلع گشت در تماس های مکرر خود با خانه های فرهنگ لاهور و ملتان، تلاش فراوان نمود، امّاچه سود، که دست تقدیر اینچنین بود وسرانجام این دوستدار فرهنگ و ادب و شاعر پارسی گوی در تاریخ سوّم ژانویه ۹۳ از میان ما رخت بربست و به جهان باقی شتافت.

روانش شاد

یادش گرامی باد

* * * * * *

# قطعهٔ مادّه تاریخ

در رثاء درگذشت مرحومه مغفوره خانم دکتر زبیده صدیقیٔ استاد زبان و ادب فارسی در ملتان در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۷۱هـ ش برابر با ۹ رجب المرجّب ۱۴۱۳هـ ق و مطابق با ۳ ژانویه ۱۹۹۳م.

جهان سوزان شده از سوزِ آهت — زبیده جلوه گر نور نگاهت
زبیده جان دلت غرق محبّت — شدم من معتکف برخاک راهت
قدیر آباد دل آیینه من — وهازی روشنی بخش سپاهت
به ملتان گشته دیوان صدیقی — همان جایی که باشد نغمه گاهت
فقیران عاشقان سینه چاکت — به قلب تو بود عرش الٰهت
همه اشعار تو شور نیستان — همه ازنی نواز ان جلوه گاهت
زبیده لطف تو از حدّ فزون بود — بسوزاند جهان را سوزِ آهت
ربودی جان و دل از هرکه باشد — به ابروها و چشمانِ سیاهت
رفیقان ادب شوریدهٔ تو — به شعر آشوب عشق آمد سپاهت
زبیده هستی و از صنف نازك — و لیکن مردی و شد کج کلاهت
ندیدم بهتر از شعرت زبیده — سماعِ هر غزل چون روی ماهت
چو از باغ محبّت رخت بستی — به باغ عشق حقّ گردیده جاهت
مَنَم پیوستهٔ شعر صدیقی — شُدَم کوه از نگاه پَرّ کاهَت
تو از مَن دل ربودی بابیانت — چو طوفِ کعبه شد پشت و پنا هت
«زبیده نایب شیرین سخن» بود — چو سیف اسفرنگی گشته راهت
۱۳۷۱هـ.ش
«زبیده فخرِ شهر» علم و عرفان — به حرف حقّ بُوَد هردم نگاهت
۱۴۱۳هـ.ق
«زبیده ساغر قدرت» بنوشید — بهشت جاودان شد جایگاهش
۱۹۹۳م

(دکتر محمد حسین تسبیحی)

# درگذشت مولانا ضمیر الحسن نجفی

در تأثر و تأسف عمیقی که درگذشت علامه آغا سیّد ضمیر الحسن رضوی نجفی ابن سیّد ابوالحسن عالم و خطیب و نویسنده و مترجم پدید آورده است خود را سهیم می دانیم و از طرف اداره دانش بخدمت خانواده محترم آن مرحوم و مغفور بخصوص به خدمت علامه نسیم عباس رضوی که داماد و معتمد علیه ایشان هستند، تسلیت عرض می کنیم

مولانا ضمیر الحسن نجفی در تاریخ یکم ژانویه ۱۹۱۶م در دهکده ای بنام شاه جیرپور در بخش اعظم گره (یوپی هند) چشم به جهان گشود و پس از پایان دوره های ابتدای و متوسّطه در ناصریة اسکول جون پور و وثیقه عربی اسکول فیض آباد وارد حوزه علمیه لکهنو شد و تحصیلات عالیه خود را در سلطان المدارس و مدرسه ناظمیه به پایان رسانید و از محضر استادان برجسته آن و زمان از قبیل مولانا سیّد حسین، مولانا سیّد محمد سجّاد و مولانا سیّد محمد باقر اعلی الله مقامهم استفاده نموده رهسپار نجف اشرف شد و آنجا از درس آیت الله سیّد ابوالحسن و حضرت آیت الله مرزا محمد حسین نائینی، علامه ضیا عراقی و علامه سیّد عبدالغفار کسب فیض کرد و پس از مراجعت به وطن مالوف در ملتان ناظم مدرسه باب العلوم شد. بعد با همکاری برادر بزرگش حکیم اختر حسین برای نشر و اشاعت دین اسلام در احمد پور سیال جامعة الغدیر را تأسیس نمود و صدها شاگرد را در آن مدرسه پرورش و تربیت نمود.

این دانشمند بزرگ آثار بسیار دارد که از آن «معالم الشریعه» خیلی معروف است. این بزرگ مرد در تاریخ ششم ژانویه ۱۹۹۳م/۱٦ دیماه ۱۳۷۱هـ . ش/۱۲ رجب ۱٤۱۳هـ . ق به سنّ ۸۰ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی داعی جّدی وحدت عالم اسلامی و ساعی صمیمی برای اتحاد تمامی مسلمانان عالم بود و تا دم آخر برای این اهداف مقّدس مبارزه می نمود.

* * * * *

سروده: دکتر محمّد حسین تسبیحی(رهه) ۱۸/شعبان/۱٤۱۳هـ ق
۱۹۹۳/۲/۱۰=۱۳۷۱/۱۱/۲۱هـ .ش

# قطعه مادّه تاریخ

در رثاء درگذشت مرحوم مغفور مبرور علاّمه آقا سیّد ضمیر الحسن رضوی نجفی طاب ثراه که در تاریخ ۱٦ دی ماه ۱۳۷۱هـ ش برابر با ۱۲ رجب المرجّب ۱٤۱۳هـ ق و مطابق با ٦ ژانویه ۱۹۹۳م در ساعت چهار صبح به رحمت ایزدی پیوست و در «امام بارگاه» کری والا احمدپور سیال به خاك اَبَدی سپرده شد. رحمة اللّه علیه رحمة واسعةً

ضمیر الحسن مردِ دانای دین — برفت از جهانِ سُخن آفرین
همُو عالم و عارف خوش گهر — سخندان و گوینده پاک دین
دریغا که رفت آن امیر علوم — دل و جان ز فقدان او شد غمین
همان سیّد و سرورِ مردمان — به خاكِ سیه خفته آمد دفین
ضمیر الحسن جلوهٔ نُور حقّ — همان روشنی بخش سیف و نگین
چو رفت از جهان آن بزرگ علوم — حروف جُمل گفته آمد چنین

«ضمیر الحسن لطف احمد» گرفت — به تاریخ شمسی ایران زمین

۱۳۷۱ه.ش

«ضمیر الحسن کعبه اهل عطا» — ز هجرت شده در بهشت برین

۱۴۱۳ه.ق

«ضمیر الحسن زابده مؤمنین» — به قرآن و تفسیر آن شد امین

۱۴۱۳ه.ق

«ضمیر الحسن روح شکر دهان» — به تاریخ میلادی آمد یقین

۱۹۹۳م

نسیم الحسن آن ادیب سخن — ازاین خاندان باشد و بهترین

الهی بُود غرق غفرانِ حقّ — ضمیر الحسن روحِ حقّ الیقین

«رها» حمد و قُل با دل و جان بخوان — ضمیر الحسن سیدّ المتقین

## موت العالِم موت العالَم

با کمال تأسف از اخبار ایران دریافتیم که عالم جلیل القدر آیت اللّٰه العظمی هاشم آملی،هفتم اسفند ماه ۱۳۷۱هـ.ش/چهارم ماه رمضان المبارک ۱۴۱۳هـ.ق/۹۳/۲/۲۶م به دنبال یك بیماری طولانی دارفانی را وداع گفت. فقید سعید یکی از فقها و اعاظم و اساتید حوزه های علمیهٔ نجف اشرف و قُم بود و عمر بابرکت خود را در اشتغال به فقه محمّدی و تدریس و تربیت طلاّب و علما سپری نمود.

ایشان در سال ۱۳۲۲ قمری در شهرستان آمل متولّد شد و پس از طی تحصیلات ابتدایی به تشویق یکی از بستگان خود جهت تحصیلات علوم دینی به تهران عزیمت کرد و مورد توجه مرحوم «مدرس» که متولی مدرسه ای که امروزه به مدرسه عالی شهید مطهری موسوم است، واقع شد. ایشان در فرصت کوتاهی ادبیات، منطق و سطوح عالیه را به پایان رسانید. اساتید

وی در این بُرهه مرحوم سیّد محمد تنکابنی و مرحوم میرزا یدالله نظر پاك بوده اند.

فصل نامهٔ دانش ارتحال فقیه جلیل القدر حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی را به محضر مقام معظم رهبری، آیات عظام، حوزه های علمیه، و فرزاندان آن مرحوم بویژه آقایان دکتر محمد جواد لاریجانی نائب رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، دکتر علی لاریجانی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و دکتر محمد باقر لاریجانی معاونت محترم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تسلیت می گوید.

بمناسبت در گذشت این عالم جلیل القدر آیت الله العظمی هاشم آملی مجلس ترحیمی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد در خانهٔ فرهنگ ایران راولپندی منعقد گردید. علمای اهل تشیع و اهلِ سنّت و دیگر شخصیّتهای مذهبی و علمی و فرهنگی اسلام آباد و راولپندی شرکت جُسته و برای روح پُرفتوح آن بزرگوار آیاتی چنداز کلام الله را قرآت نمودند و از خداوند متعال علوِّ درجات آن فقید را مسئلت نموده و برای خانوادهٔ محترم آن بزرگوار به خصوص فرزندان برومند ایشان از خداوند متعال آرز وی طول عمر باعزّت نمودند.

دکتر غلام رسول خان
دانشگاہ کشمیر۔ سری نگر

# شیخ یعقوب صرفیؒ کا دورۂ ایران و وسط ایشیا

سلطان زین العابدین بڈشاہ (۱۴۲۰–۷۰ء) کے پوتے سلطان محمد شاہ فرمانروائے کشمیر کی چوتھی بار تخت نشینی (۹۲۴–۳۴ھ) کے اُس پر آشوب اور طوائف الملوکی کے زمانے میں جب کشمیر پر باھمی نزاع اور جنگ و جدل کے بادل منڈلا رہے تھے سرزمین کشمیر پر علم و فضل اور تقویٰ و تقدس کا ایک ایسا ستارہ جگمگا اٹھا جس نے پورے برصغیر کو منور کیا۔ یہ عظیم اور بیدار مغز عالم باعمل جامع الکمالات حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفیؒ تھے۔ جنکی ولادت ۹۲۳ھ مطابق ۱۵۲۱م میں سری نگر میں ہوئی۔ "شیخ جی" تاریخ ولادت ہے۔ یاد رہے کہ کشمیر میں جو بزرگ ھستیاں گذری ہیں ان میں مولاناصرفی کو اپنا ایک منفرد مقام حاصل ہے کیونکہ وہ بیک وقت ایک عالم دین، فاضل اکمل بلند پایہ فقیہ اور مفتی، اعلیٰ پایہ کے محدث ہونے کے ساتھ ساتھ ایک ولی کامل اور اعلیٰ پایہ کے شاعر اور ادیب بھی تھے علاوہ ازین انکا شمار سیاست کاروں میں بھی ہوتا ہے۔

شیخ یعقوب صرفی کا نام یعقوب اور صرفی شاعرانہ تخلص تھا حضرت ایشان جامع الکمالات، جامی ثانی اور بوحنیفہ ثانی وغیرہ کے القاب سے یاد کئے جاتے ہیں۔ خود اپنے نام اور تخلص کے بارے میں یوں رقمطراز ہیں:

صرفیست تخلصم در ایام
یعقوب ز والد خودم نام
چوں کرد صرف راہ تو نقد حیات خویش
یعقوب را ز عشق تو صرفی شدہ است نام

مؤرخین اور تذکرہ نویس اس بات پر متفق ہیں کہ شیخ یعقوب صرفی کے والد بزرگوار شیخ حسن عاصمی الگنائی بن محمود علی عاصمی الگنائی بن بایزید عاصمی الگنائی شہمیری دور حکومت میں

ایک درباری ہونے کے علاوہ رئیس اور جاگیر دار بھی تھے۔ مولانا صرفیؒ کے جد امجد بایزید عاصمی الگنائی کا تعلق دربار بڈشاھی سے تھا۔ جیساکہ واقعات کشمیر کے بیان سے صاف ظاہر ہے "بایزید عاصمی گنائی جد امجد او (صرفی) در عہد سلطان بڈ شاہ منسلک زمرۂ اہل دربار بود" (۱) اور کہا جاتا ہے کہ اسی بایزید کو بادشاہ نے امیر القوم کے لقب سے بھی نوازا تھا۔ بایزید عاصمی الگنائی کے بعد اس کے بیٹے اور پوتے کا تعلق برابر شاھی دربار سے رہا۔ جہاں تک مولانا صرفی کے نام کیساتھ عاصمی الگنائی نام کا تعلق ہے اس بارے میں یہاں اتنا کہہ دینا کافی ہوگا کہ خاندانی لحاظ سے آپ حضرت عمر فاروقؓ کے فرزند حضرت عاصم کی اولادوں میں سے تھے اور اس نسبت سے آپ عاصمی کہلاتے ہیں اور گنائی کا لقب آپ کے خاندانی اسلاف کو علم و فضل میں ممتاز ہونے کی وجہ سے شاھی دربار سے عطا کیا گیا تھا۔ جیساکہ سطور بالا میں درج ہوا کہ شیخ یعقوب صرفی کے والد شیخ حسن گنائی رئیس اور جاگیر دار تھے۔ اس کے ساتھ ساتھ وہ ایک متقی، دیندار، عالم باعمل اور پرہیزگار آدمی بھی تھے۔ جیساکہ مشہور ہے:

عالمی بودہ است و عابد ھم
صالحی بودہ است و زاھد ھم

شیخ یعقوب صرف کی ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے ہی والد کے ہاتھوں ہوئی ابھی مولانا عالم طفولیت میں ہی تھے کہ اپنی خداداد ذھانت اور صلاحیتوں کا مظاہرہ اس طرح کیا کہ سات/ آٹھ سال کی عمر میں ہی قرآن مجید حفظ کرلیا اور اس عمر میں اپنی شاعرانہ صلاحیتوں کا اظہار بھی کیا۔ مثنوی مغازی النبی میں خود لکھتے ہیں:

پدر بسکہ مشفق بمن بودہ است
مرا علم آداب فرمودہ است
بہ تعلیم خود بندہ را کرد خاص
ز تشویش استاد مکتب خلاص
چو در سال ھشتم نہادم قدم
ز طبعم روان گشت شعر عجم

پدر کردی اصلاح اشعار من

بہ اصلاح بودی مدد گار من (۲)

ان اشعار سے واضح ہے کہ مولانا صرفی کے والد خود شاعرانہ شغف رکھتے تھے گھر پر ابتدائی تعلیم و تربیت حاصل کرنے کے بعد مولانا صرفی کو ملا محمد آنی ہروی (م۔۹۴۸ھ) جو مولانا جامیؒ کے شاگرد رشید بتائے جاتے ہیں، کے تلامذے میں دیا گیا۔ خود مولانا صرفی اس کا اعتراف درج ذیل اشعار میں اس طرح کرتے ہیں۔

سپرد است آنکہ مرا بایکی

کہ بود است از اولیا بیشکی

محمد ورا نام و آنی لقب

زجامی گرفتہ فنون ادب

فن تعمیر بردم از وی بکار

بنوعی کہ گشتم در آن نامدار

معما کہ فکریست نزد خرد

بدیہہ همی گفتمی بی عدد (۳)

شیخ یعقوب صرفی نے مولانا آنی کے پاس سری نگر کے شاہی مدرسہ میں کسب فیض کیا۔ مولانا موصوف نے جب صرفی کے شاعرانہ ذوق و شوق کا مشاہدہ کیا تو یہ پیشین گوئی کی کہ عنقریب ایک ایسا زمانہ آئیگا کہ سات آٹھ سال عمر کا یہ لڑکا اپنی علمی قابلیت سے بڑی شہرت پائے گا اس کے علاوہ مولانا صرفی کی ذکاوت، تیز فہمی، خداداد صلاحیت اور فہم و فراست کا مشاہدہ کرکے ان کے استاد مولانا آنی نے انہیں جامی ثانی کے لقب سے بھی نوازا (۵) بلکہ شاعری میں صرفی کا تخلص بھی ان کی ہی تجویز پر رکھا ہے۔ خود صرفی کا بیان ہے:

برسم تخلص بہ نظم کلام
مرا صرفی آن نامور ماندہ نام (٦)

مولانا آنی ہروی کے علاوہ شیخ یعقوب صرفی کی شاعری کا تعلق آخوند ملا بصیر خندہ بھولی (م ۹۴٦ھ / ۱۵۳۹ء) اور ملا میر رضی الدین (م۹٥٦ھ مطابق ۱٥۴۹ء) جیسے بلند مرتبہ استادوں سے بھی رہا۔ ان دونوں اساتذہ سے صرفی نے علوم کے دیگر شعبوں مثلاً منطق نجوم، طب، صرف و نحو، ریاضی، فلسفہ، الٰہیات وغیرہ میں کمال حاصل کیا خود مغازی النبی میں یوں رقمطراز ہے:

شدم در علوم دگر بہرہ گیر
زملا رضی و ز حافظ بصیر
همی گفت درس جمیع علوم
چہ طرز خصوص و چہ طرز عموم
بہر فن جزویش ھم صد ضبط
زشعر و معمآ و انشا و خط
چہ گویم ز حافظ بصیری کہ بود
خبردار ز اسرار کشف و شهود
از و علم صوفیہ آموختم
دقیقات عقلیہ اندوختم
فن منطق و اصلاح کلام
بدیع و بیان و معانی تمام (۷)

غرضیکہ مولانا صرفی نے ان جیسے بلند پایہ استاذوں کے سامنے زانوئے ادب طے کئے اور بقول خواجہ حبیب اللہ حبی جو شیخ صرفی کے برگزیدہ خلیفہ تھے، مولانا صرفی نے انیس سال کی عمر میں ہی تمام مروجہ علوم و فنون میں مہارت تام حاصل کی:

متبحر چنان شدہ بعلوم
کہ مثالش نشد بکس معلوم

لیک عمرش بنوزدہ چورسید
علم حاصل تمام در دل دید (۸)

انیس سال کی عمر میں تمام مروّجہ علوم و فنون میں مہارت تام حاصل کر کے تہذیب شائستگی اور اعلیٰ تعلیمی معیار میں نام پیدا کیا۔ زمانۂ طالب علمی اور شباب کی آمد آمد یہی وہ زمانہ ہے جس میں کسی خطا کا سرزد ہونا کوئی تعجب خیز نہیں۔ کہا جاتا ہے کہ کبھی غلطی کا ازالہ کرنے کے سلسلے میں جسکی اطلاع آپ کے متقی والد کو ہوئی تھی آپ نے توبہ کی اور بعد میں والد نے آپ کو جائیداد کی دیکھ بھال کے سلسلے میں گاؤں بھیج دیا جہاں اس کی جاگیر بتائی جاتی ہے۔ چنانچہ مولانا صرفی کے بعض احباب بھی ان سے ملنے گاؤں پہنچے اور وہاں ایک محفل سماع میں شریک ہوئے۔ یہ محفل جو ان کے متقی والد کی نظر میں ایک غیر شرعی اقدام تھا۔ ان کے والد کو بہت ناگوار گزرا اور پھر سے ان کی تنبیہہ کی جس پر صرفی نے اپنی ندامت کا سخت اظہار کیا۔ چنانچہ اسی ندامت کے شدتّ احساس کی وجہ سے نماز فجر میں شیخ حسین خوارزمیؒ کی نورانی شخصیت صرفی موصوف پر جلوہ گر ہوئی جو اپنے ہاتھ میں تلوار لیے ہوئے تھے اور فرمایا کہ اس بھگوڑے کا پاؤں کاٹ ڈالو۔ خود مولانا صرفی کا بیان ہے کہ میں بے ہوش ہوکر گر پڑا اور میرے پاؤں میں سے خون بہنے لگا۔ اس سارے واقع کی تفصیل خود ہی نقل کر کے لکھتے ہیں۔

ایہاالسالکون این بندہ
کہ بحب وی آمدہ زندہ
گوید احوال خویشتن کاول
بود در دین من ہزار خلل
از کبائر نداشتم پرھیز
توسن بد جلا و نفسم تیز
در زمانیکہ با حداثت سن
بودم اندر دیار خوذ ساکن

از عملها که بود فسق و فساد
یکشبی صد ندامتم رو داد
دست به نهاده بر کلام اللہ
توبہ کردم زهر چه هست گناه
بعد یک چندگاه توبه شکست
برد شیطان مرا عنان از دست
بعد ازاں در نماز فجر عیان
گشت بر بندہ آن امام زمان
داشت تیغی بدست و گفتاری
بزنید این گریز پا را پی
پس از هوش رفته افتادم
شده عقل و شعور بربادم
زخم در پای من عیان بنمود
که ازان زخم خون روان بنمود (۹)

اس کے بعد شیخ حسین خوارزمیؒ کی نورانی شخصیت مولانا صرفی پر کئی بار جلوہ گر ہوئی اور اسے اپنے پاس طلب کیا خود مولانا نے اس واقعہ کو شیخ حسن خوارزمیؒ کی کرامتوں سے تعبیر کر کے لکھا ہے کہ "میں کشمیر اور وہ سمرقند میں تھے۔ آخر کار جب میں سمرقند پہنچا تو شیخ نے اس واقعہ کا بیان خود ہی مجھ سے کیا" خود مولانا صرفی کے بیان سے صاف ظاہر ہے :

بعد ازان چند بار شد ظاهر
سوی خود خواندہ بندہ را آخر

من بکشمیر و در سمرقند او
عاقبت سوی او نہادم رو
چون رسیدم بخدمتش من زار
آنچہ بر من گذشت کرد اظہار (۱۰)

یہ واقعہ دراصل صرفی کے طریقت اور تصوف کو اپنانے کیطرف ایک غیبی اشارہ تھا۔ علائق دنیوی سے الگ ہوکر اور روحانیت سے فیض پانے کی تشنگی بڑھتی ہوئی دیکھ کر شیخ صرفی نے رخت سفر باندھا۔ والدین اور استاذ اگرچہ ابتدا میں مانع آئے لیکن صرفی کے استقلال و استقامت کے پیش نظر انہوں نے آخر کار اجازت دے ہی دی۔ اور نہ صرف مسافرت کی تیاریوں کے سلسلے میں ضروری سامان بھی فراہم کیا بلکہ انکے ساتھ کچھ اور ساتھی بھی روانہ کر دیے۔ ساتھیوں کی تفصیل خواجہ جی نے مثنوی مقامات حضرت ایشان میں اسطرح دی ہے:

یک برادر شد است ہمراہ او
شاہ نوروز مرد نام نکو
دیگر آن بودہ صوفی درویش
کہ صفا کیش بود و نیک اندیش
دیگر آن کو کہ اش یوسف نام
کہ نکوبخت بود و نیک انجام
دیگر آن کو کہ برادر پیر
بودہ بہرام نام بہرہ پذیر
دیگری آن محمد کاکا
ھمرھش بودہ است بہر خدا
این ھمہ چار و پیر ما پنجم
پیر ما آفتاب و شان انجم

ساتھیوں کی تعداد ان اشعار سے پانچ معلوم ہوتی ہے بلکہ خود صرفی سمیت یہ قافلہ چھ

افراد پر مشتمل تھا۔

والدین سے رخصت لیکر اور اپنے ساتھیوں کو ھمراہ کرکے مولانا صرفی موسم سرما میں بانہال اور سیالکوٹ، ملتان، لاھور، کابل، بدخشان، بلخ اور غورستان وغیرہ مقامات کو طے کرتے ہوئے سمرقند میں جو انکی منزل تھی پہنچ گئے۔

اس طرح مولانا صرفی نے کشمیر اور وسط ایشیا کے اُس خطّہ، جوکہ ان دنوں علوم و ادب، تہذیب و تمدنَ ثقافت اور روحانی اقدار کا گھوارہ تھا، کے مابین باھمی رشتوں کو مزید مستحکم کرنے اور آپس کے تہذیبی، تمدنی اور ثقافتی رشتوں کے علاوہ روحانی اقدار کو فروغ دینے کے سلسلے میں اس مشن کو جاری رکھنے کیلئے اپنا فریضہ انجام دیا۔ جسکی داغ بیل آٹھویں صدی ھجری میں حضرت سید بلبل شاہ ترکستانی اور میر سیّد علی ھمدانیؒ اور ان کے دیگر رفقاء نے وقتاً فوقتاً ڈالی تھی۔

سمرقند پہنچ کر مولانا صرفی اپنے مرشد کی خانقاہ کے دروازے پر آکر بیٹھ گئے۔ اور اندر جانے کی جرأت نہ کی۔ مرشد نے نہایت نوازش اور عنایت سے کام لیکر صرفی کو پاس بلایا اور نہایت مشفقانہ رویے سے احوال پرسی کی۔ مرشد طریقت کے سات برگزیدہ خلیفے تھے جو سالکوں کی تربیت کرنے پر مامور تھے، آکر حاضر ہوئے اور اس بات کیلئے منتظر رہے کہ دیکھتے ہیں کہ اس نووارد کی تربیت کس کے سپرد ہوتی ہے۔ مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی نے فرمایا کہ اس نوجوان کا کام ہی علیحدہ ہے اس کو مجھ پر چھوڑ دو۔ اس طرح سے خود شیخ حسین خوارزمی نے مولانا صرفی کی تربیت اپنے ذمہ لے لی اور بقول خود:

بار چوں در خدمت او یافتم
روی دل از غیر خدا تافتم
چون نظرے کرد باین خاکسار
زورقم آمد محیط از کنار (۱۲)

شروع شروع میں مرشد نے جنگل سے لکڑی لانے کا کام آپ کے ذمہ رکھا جاڑے کے موسم میں چلہ کشوں کے غسل خانوں کو صاف کرنے کے کام پر مامور کیا۔ جب مولانا صرفی

نے یہ مفوضہ خدمت بوجہ احسن اداکی تو مخدوم اعلم نے مولانا کو اپنی ذاتی توجہ سے سلوک کی منزلوں کو سخت محنت و ریاضت سے طے کرایا اور انکو عرفان کے مطلوبہ اور مخصوص درجوں تک پہنچایا بقول صرفی:

تعجب مکن گر مرا نیز پیر
در اندک زمان ساخت روشن ضمیر
چہ روشن ضمیری کز روی زمین
شد از ہر قوم روشنائی گزین
چو شمع ھدایت برافروختم
بستی را بیروانگی سوختم (۱۳)

پھر مرشد کی مہربانیاں اور نوازشیں بڑھتی گئیں اور خطِ ارشاد اور خرقۂ خلافت سے صرفی کو نوازا:

عاقبت داد خط ارشادم
آنکہ کردہ بدست خویش رقم
خرقہ ای ھم مرا عنایت کرد
شکر آن بندہ ھم بجا آورد (۱۴)

مولانا صرفی کو والدین کی فرقت اور کبھی وطن کی یاد ستاتی تھی۔ اپنی پیر و مرشد سے سلسلہ کبرویہ میں خط ارشاد حاصل کرنے کے بعد وطن (کشمیر) واپسی کی اجازت چاہی۔ اجازت عطا ہوئی اور کشمیر واپس لوٹے "مقامات حضرت ایشان" کے مصنف خواجہ حبی کے بقول کہ "آخر پر حضرت پیر کے حکم سے کشمیر کی جانب روانہ ہوئے اور خود خواجہ نے مکۂ مکرم کی جانب عزم سفر کیا۔ مولانا صرفی نے کچھ منزلوں تک اپنے مرشد کا ساتھ دیا تب مرشد نے آپ کو الوداع کرتے ہوئے کہا کہ جاو اگر توفیق ہو تو دوبارہ شوق سے آسکتے ہو:

عاقبت من بحکم حضرت پیر
کردہ ام رو بخطۂ کشمیر

خواجہ کردہ است نیز عزم سفر
بشوی مکۂ مکرم در
منزلی چند رفتمش ھمراہ
خواجہ ام کرد الوداع آنگاہ
گفت روکن بخطۂ کشمیر
در سیاحت مکن توھم تقصیر
بعد ازان گرتو دیدہ ای توفیق
پیش من آی زود از تشویق (۱۵)

کشمیر لوٹنے پر مولانا صرفی نے یہاں ایک خاص مدّت تک قیام کیا حیات صرفی کے مصنف کے بقول مولانا نے شیخ سلیمان کشمیری کی بنا کردہ خانقاہ درگجن میں توقف فرمایا (۱۶) اور یہاں طالبانہ راہ حق کو اپنے فیض سے نوازتے رہے اور رشد و ھدایت میں منہمک رہے۔

کشمیر میں ایک خاص مدت تک قیام کرنے اور طالبان راہ حق کو فیض پہنچانے کے بعد مولانا صرفی کو اپنے پیر و مرشد کا شوق دامن گیر ہوا اور دوسری بار عازم سفر ہوئے خواجہ حبیب اللہ حبی کے بقول کہ "جب مولانا صرفی ایک خاص مدت تک کشمیر میں قیام پذیر رہے اور اپنے مرشد کے شوق دیدار کیلئے عازم سفر ہوئے تو ھندوستان کی راہ لیکر گجرات میں ایک کشتی پر سوار ہوئے اسی دوران اپنے مرشد کو ایک واقعہ میں دیکھا جس نے یہ بشارت سنائی کہ ابھی تمہارا وقت پانی پر جانے کا نہیں ہے بلکہ تم خراسان کی جانب روانہ ہو جاؤ اور اس طرح سے ہمارے شیخ دین خراسان کی جانب متوجہ ہوئے (۱۷)"

اپنے پیر و مرشد سے بشارت پاکر مولانا صرفی عازم خراسان ہوئے۔ اپنے سفر خراسان اور دیگر وسط ایشیائی ممالک کی سیاحت کے دوران اپنے پیر سے ملنے یا کسی اور آگاھی پانے کا اشارہ نہ ہی مولانا صرفی کی کسی منظوم و منثور تصنیف اور نہ ہی خواجہ حبیب اللہ حبی کی مقامات حضرت ایشان" جیسی مثنوی سے ملتا ہے۔

بہر حال مولانا صرفی کے عازم خراسان ہونے کیساتھ ہی ان کے دورۂ ایران اور بعض اھم وسط ایشیائی علاقوں کی سیاحت کیساتھ ہی ان کے اس طویل سیر و سفر کا آغاز ہوتا ہے جسکی

شروعات پہلے ہی ابتدائی سفر سمرقند سے ہوئی ہے۔ جسکے بارے میں خود ان کی مثنوی مغازی النبی، خواجہ حبی کی مثنوی مقامات حضرت ایشان اور دوسرے تذکرے شاھد ہیں۔ اگر مولانا کے اس طویل سیر و سفر کے بارے میں قلم اٹھایا جائے تو ایک الگ کتاب درکار ہوگی۔ چنانچہ یہاں پھر ہم اختصاراً مولانا صرفی کے دورۂ ایران اور وسط ایشیا کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت تک ہی اپنے اس مقالہ کو محدود رکھیں گے۔

وسط ایشائی خطہ میں کابل کو اُس زمانے میں اپنا ایک منفرد مقام حاصل تھا۔ چنانچہ مولانا صرفی کے عازم خراسان ہونے کے ناطے کابل انکا اھم پڑاو رہا یہاں جن اھم شخصیات سے وہ متعارف ہوئے اور جنکی صحبتوں سے فیض حاصل کیا ان میں میر محمد مجذوب، سید عبد اللہ، علامہ جلال الدین دوانی، قاضی ابوالمعالی اور علاوالدین لاری قابل ذکر ہیں۔ کابل سے مولانا صرفی طالقان وارد ہوئے۔ اور وہاں سے ہوتے ہوئے بدخشان جیسے مشہور اور اہم علاقہ کی سیاحت کی۔ یہاں جن بزرگوں کی صحبتوں سے فیضان پایا ان میں شیخ محمد علی اھمیت کے حامل ہیں۔

مولانا صرفی نے قندوز میں درویش محمد امین قندوزی، پشک میں شیخ شمس الدین پشکی رستاق میں شیخ نعمت اللہ اور اسی مقام پر مولانا نور الدین جعفر بدخشیؒ کی قبر کی زیارت کرنے کے علاوہ حضرت امیر کبیرؒ میر سید علی ہمدانیؒ کی بنا کردہ خانقاہ کی بھی زیارت کی اسکا تذکرہ خود اس طرح کرتے ہیں۔

برستاق ازان بحر ذوق شھود
کہ او را علم نعمت اللہ بود
دران خانقاہ فلک دستگاہ
کہ ھست از علی ولایت پناہ
بکشف حقایق رسیدم بکام
کشیدم می عشق را جام جام
ھم از روضۂ نور الدین جعفرم
رسید است فیضی کہ شد رھبرم (۱۸)

شاید مولانا شیخ یعقوب صرفی پہلے کشمیری فرد ہیں جنہوں نے کولاب میں حضرت امیر کبیرؒ کے مزار پر انوار اور انکے اسلاف و اخلاف کی زیارت کی اور اپنی قوم کیطرف سے عقیدت کا خراج

نذر کیا اور چنانچہ اس کا تذکرہ درج ذیل اشعار میں یوں کرتے ہیں۔

بکولاب ابدالیم رونمود
باسرار پنهان کنبه وجود
مشرّف شد انجا فقیر حقیر
بطواف مزار امیر کبیرؒ
مزار پر انوار سیّد علی
که هستم بجان بنده آن ولی (۱۹)

بلخ میں مولانا جامی کے روضہ سے نور ھدایت پاکر مولانا صرفی نے وھاں زاھد بلخی اور حاجی محمد دوستخان کے علاوہ قاضی صالح، خواجہ خور داود شیخ ابوالخیر کی صحبتوں سے بھی استفادہ کیا۔

بخارا میں بعض عارفان باکمال جن میں جلال ولی، شیخ ناصر، محمد کبک شامل ہیں، سے ملاقی ہوئے۔ اس کے علاوہ شیخ سلطان اُوبہیؒ کا مصافحہ بھی حاصل کر لیا جو دو پشتوں سے شیخ ابوسعید معمر حبشی تک جا پہنچتا ہے۔ بخارا میں ہی خواجہ نقشبندؒ کے روضۂ انور کی بھی زیارت کی:

شد از روضۂ خواجه نقشبند
ز نقش ازل لوح دل بهره مند
مرا روضۂ خواجه نخجدان
عیان ساخته راز هاى نهان (۲۰)

علم و ادب، تہذیب و تمدن کے ان دو شہروں کی سیاحت کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرفی سمرقند تشریف لے گئے۔ جہاں پر احمد جنید، شیخ درویش سیّد خلیل اور سیّد خلیل قراکولی

جیسے صاحبان باکمال کے علاوہ خواجہ مکنگی اور حاجی محمد پنبہ دوز سے سلسلہ نقشبندیہ کا اجازت نامہ حاصل کیا اور خط ارشاد سے بہرہ ور ہوئے۔

شد از نقشبندیہ ام دل فروز
بنور خدا حاجی پنبہ دوز
شد از خواجگی ھم دلم بہرہ مند
کہ او نیز بود از صف نقشبند (۲۱)

شہر تاشقند کی سیاحت کے دوران شیخ محمد حسین جیسے عارف باکمال سے ملاقات کی۔
اپنے وقت کے ان اہم علمی و ادبی، ثقافتی، روحانی مراکز کے دورہ کے علاوہ جن دیگر اہم علاقوں کی سیاحت کی ان میں شہر سبز، اندجان، شہر یش، شہر کاف اور شہر وزیر کے نام قابل ذکر ہیں۔

مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ نے شہر سبز میں شیخ محمد صادق، اند جان میں سید محمد امین، شہر یس میں شیخ احمد بشوی کے مزار پُر انوار کی زیارت کی۔ شہر کات میں شیخ عباس کے دیدار سے مشرف ہوئے۔ شہر وزیر میں شیخ جامی محمد کے روضہ کی زیارت کی جو شیخ حسین خوارزمی کے روحانی پیشوا تھے۔ شہر خیوق میں شیخ مقصود سے ملاقات کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریؒ بانی کبروی سلسلہ کی بناکردہ خانقاہ میں چلہ کشی بھی کی۔ اسکا تذکرہ خود یوں کرتے ہیں؛

شد از شیخ مقصود در خیوقم
بکام آنچہ مقصود بود از حقم
در آنخانقاہ سپہر آستان
کہ از شیخ کبریٰ است تا این زمان
نشستم من از صدق یک از اربعین
در آن اربعین خادمم حور عین (۲۲)

شہر خیوق سے خوارزم میں وارد ہوئے۔ جو شیخ یعقوب صرفیؒ کے روحانی پیشوا کا آبائی شہر تھا۔ اس شہر میں بعض عارفان باکمال کی صحبتوں سے کسب فیض کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریٰؒ کے روضہ کی بھی زیارت کی۔ اسکا تذکرہ خود ہی یوں کرتے ہیں۔

زخیوق بخوارزم کردم گذر
بسی گشتم از اھل آن بہرہ ور
مزارات آن فیضھای عظیم
مرا داد در راہ امید و بیم
خصوصاً مزار شہہ عارفین
امام ھدیٰ نجم دنیا و دین (۲۳)

خوارزم کی سیاحت کرنے کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ ایران کے مشہور و مقدس شہر مشھد میں وارد ہوئے۔ جہاں حضرت امام رضاؑ کے روضۂ پر انوار سے مستفیض ہوئے۔ امام کے روضہ کی زیارت کے ساتھ ہی ایک کرامت کے عینی شاھد بھی ہیں جو کہ ایک نابینا عورت آفتی کے ساتھ پیش آیا۔ چنانچہ اس واقعہ کی پوری تفصیل اس طرح خود ہی بیان کی ہے۔

بہ مشھد شدم مستفیض از امام
علی ابن موسیٰؒ امام امام
امام رضاؑ شاہ عالم مدار
غلامش چو معروف بچندین ھزار
رفیقیم در آن سیر بودہ زنی
زنی نئی کہ خوش مرد شیر افگنی
لقب آفتی و بہ طبع لطیف
شدہ آفت بر وضع و شریف
ولی بود اعمی و عیب عمیٰ
نبودیش مانع زفیض خدا

بسی بود خوشگوی در شاعری
نمودی درین فن شاعری
من و او در آن گنبد پر صفا
که آنجاست قبر امام هدیٰ
شبی بگذرانیدیم باهم تمام
که خواهیم فیضی ربود از امام
ولی او بناگاه سر در سجود
پنهاد در آن سجده خوابش ربود
موذن زمانی که در بامداد
ندا چون خروس سحر گاه داد
از انخواب برخاست بینا شده
بنور بصر چشم او وا شده
دو چشم از غبار عمیٰ صاف و پاک
بکحل الهی عجب سرمه ناک
چو بینا شده آنچنان دیدمش
ز احوال آنخواب پرسیدمش
بگفتا که من خود ندیدم امام
که بود او پس پردهٔ سرخ فام
من این چشم بر پرده مالیدمی
ز رنجوری خویش نالیدمی
خطاب از ادب کردمی یا امام
همی گفتمی دمبدم یا امام
شدم باز بیدار و بینا دو چشم
بعین بصارت شده دو چشم (۲۴)

مشھد مقدس کی زیارت کے بعد مولانا صرفی شہر جام میں وارد ہوئے اور شیخ احمد جامی سے ملاقات کرنے کے علاوہ حضرت رسول مقبولؐ کے خرقہ کی بھی زیارت کی:

مرا باطن شیخ احمد نمود
رھی کز سوی اللہ باللہ بود
ھمانجا کین بندہ آن خرقہ دید
کہ از خاتم المرسلینش رسید (۲۵)

شہر جام کے بعد ھرات جیسے اھم شہر کا رخ کیا۔ وہاں کے متبرک مقامات کی زیارت کے علاوہ بعض اولیاؤں سے بھی ملاقات کا تذکرہ خود اس طرح کیا ہے:

برون آمد از شرح و بیان
صفات ھرات و مزارات آن
زیارت گہش آمدہ مردہ خیز
زمینش سراسر ھمہ فیض ریز
در آنجا بظاہر زاھل نظر
ندیدم بجز احمد کار دگر (۲۶)

ھرات سے ہوتے ہوئے سبزوار شمنان اور اسفرائن کی سیاحت کی وھاں جن اھم شخصیتوں کی صحبتوں سے کسب کیا انکا تذکرہ خود اسطرح کیا ہے۔

یکی بار من بود در سبزوار
حسن نام بے شک ولایت شعار
بہ سمنان چو بندہ نمود ارتحال
بدیدم یکی را ز اھل کمال
مسمی باسم محمد علی
محمد علی بی تردّد ولی
بس از نکات فصوص الحکم
بلوح بیان کردہ کلکش رقم

سوی اسفرائن چو کردم عبور
علی بود آنجا ز اھل حضور
بسی طالبان حقش ھم نشین
بقرب حق از خرمنش خوشہ چین (۲۷)

اس کے بعد مولانا صرفی نے کاشان اور قزوین کا سفر کیا، جہاں خصوصاً شیخ محمد حسن اور شیخ محمد شریف کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ معلوم ہوتا ہے کہ شیخ صرفی نے قزوین میں ہی مشہور صفوی حکمران شاہ طہماسپ صفوی (۹۱۹–۸۴ھ) سے ملاقات کرنے کے علاوہ عبداللہ شوستری اور ابوالحسن جیسے لوگوں کی صحبتوں سے بھی مستفیض ہوئے۔ چنانچہ اس ملاقات کے تذکرے کے ضمن میں خود یوں گویا ہیں:

طہماسپ آنشاہ کشور کشا
مرا ساخت آن نامور آشنا
بحالم بسی ملتفت بود شاہ
من از صحبتش جستہ با حق پناہ
توجہ بحال من از فخر دین
من از خرمن علم او خوشہ چین
بعبد اللہ شستری بارھا
بمذھب بسی رفت گفتا رہا
بسی منتفع گشتم ازبوالحسن
کہ در فضل او کس ندارد سخن (۲۸)

بعض تذکرہ نویسوں نے شاہ طہماسپ صفوی کے مذہبی تعصب، جبر و استبداد سے کام لینے اور لوگوں کو ناحق قتل کروانے کے سلسلے میں بھی لکھا ہے اور یہ بھی بتایا ہے کہ شیخ یعقوب صرفی جس نے اُسے رواداری اور مساوات کا درس دے دیا جس سے وہ اپنے کام سے پھر گیا

اور توبہ کرلی۔

دراصل یہ واقعہ حسن بیگ داروغہ کیساتھ منسوب ہے جو کہ قندھار کا حاکم تھا خود صرفی کے بیان سے اس بات کی تصریح ملتی ہے۔

حسن بیگ داروغۂ پر غضب
مرا معتقد گشتہ بود این عجب
تعجب از آنست کان ترکمان
نبودہ است ھرگز بکس مہربان
بہ پند من از طور خود در گذشت
پشیمان ز رنجاندن خلق گشت (۲۹)

عین ممکن ہے کہ صرفی نے سفر خراسان کے دوران بادشاہ ھمایوں سے بھی ملاقات کی ہو کیونکہ جب ھمایوں بادشاہ شیر شاہ سوری سے شکست کھا کر ایران گیا تو شاہ طہماسپ صفوی کی معاونت و امداد سے ہی دوبارہ ھندوستان کا تخت حاصل کرنے مین کامیاب ہوا تھا یاد رہے کہ ھمایوں بادشاہ تین سال تک ایران میں رہا۔ تذکرۂ ھمایوں و اکبر کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ ۹۴۹ھ ھمایوں شاہ طہماسپ صفوی کے دربار میں موجود تھا (۳۰) اور شاہ طہماسپ نے ھمایوں بادشاہ کے حق میں ایک فرمان بھی جاری کروایا تھا۔ بقول صاحب تذکرہ موصوف یہ فرمان ۱۲ ذی الحجہ ۹۴۹ھ مطابق ۱۹ مارچ ۱۸۴۲ء کو رشتہ تحریر میں آیا تھا۔ مؤرخ عبدالقادر بدایونی نے ھمایوں پادشاہ کی مولانا صرفی کی نسبت عقیدت و احترام کا اظہار ان الفاظ میں کیا ہے۔

"وھم پادشاہ مغفرت پناہ وھم شاہنشاہی را نسبت بوی اعتقاد غریب بود، بشرف صحبت اختصاص داشتہ و منظور نظر شفقت اثر گشتہ معزز و مکرم و محترم بود و بذل و ایثاری داشت کہ در اقران فوق آن متصور نبود (۳۱)۔

تبریز کا سفر کرنے کے علاوہ مولانا صرفی اراک (ایران) مین بھی وارد ہوئے۔ اور بہت سے صاحبان علم و فن سے ملاقات کا شرف حاصل کیا۔ اراک کا سفر کرنے کے بعد مولانا موصوف

بغداد تشریف لے گئے۔ جہاں بعض اہم لوگوں سے ان کی صحبت رہی۔ اس کے علاوہ وہاں کے مقدس مقامات کی زیارت بھی کی۔ بغداد کا سفر کرنے کے ساتھ ہی مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ نے دنیائے عرب میں سیاحت کی غرض سے قدم رکھا۔ اور اسوقت کے عرب سرزمین سے تعلق رکھنے والے صاحبان علم و فن، اولیاؤں اور بزرگ ہستیوں سے شرف ملاقات حاصل کیا اور کسب فیوضات اخذ کئے۔ یہاں طول کلام کے خوف سے ہم مولانا صرفیؒ کی عرب سیاحت سے متعلق صرف نظر کرتے ہیں۔

حیرت ہوتی ہے کہ مولانا شیخ یعقوب صرفی کشمیری (م ۱۰۰۳ھ) نے دسویں صدی ھجری میں یہ طویل سیر و سفر کیسے انجام دیا۔ جبکہ اس زمانے میں دور جدید جیسی سھولیات میسر نہ تھیں۔ ھمیں ان کے عزم مصمم، پختہ یقین، اور استقلال کی داد دینی پڑے گی۔ مولانا صرفی کشمیر کے وہ فرد واحد تھے۔ جنھوں نے اپنا طویل سیر و سفر انجام دیا۔ اپنے اس سفر میں جیساکہ تذکرہ بالاسطور میں درج کیا گیا کہ بعض اہم علاقوں کی سیاحت کرنے کے ساتھ ساتھ وہاں کے متبرک مقامات پر حاضری دی۔ خانقاھوں میں چلہ کشی بھی کی۔ اپنے وقت کے بلند پایہ علماء و فضلا صوفی بزرگوں اور اولیاوں کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ اس کی صحبتوں اور ملاقاتوں سے نہ صرف انہوں نے کافی فائدہ اٹھایا بلکہ دوسروں کو بھی اپنی صحبتوں سے مالا مال کیا۔ یہی وجہ ہے کہ آج تک وہ جن القاب سے یاد کئے جاتے ہیں جن میں جامع الکمالات، حضرت ایشان، جامی ثانی، بوحنیفہ ثانی وغیرہ خاص طور سے قابل ذکر ہیں یہ ان ہی فیوض کی آئینہ داری ہے۔ حضرت ایشان کا لقب مولانا صرفی کو وسط ایشا کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت کے دوران حاصل ہوا۔ ڈاکٹر صوفی کے بقول "لفظ ایشان ترکستان میں شیخ، مرشد، استاد اور پیر وغیرہ کے معنوں میں استعمال ہوتا ہے اور اس بنا پر لفظ ایشان پیر یا مرشد کی حیثیت سے شیخ یعقوب صرفی کے نام کیساتھ استعمال کیا جاتا ہے۔ اسی طرح سے دیگر شعبوں میں ان کی خدمات کے اعتراف کے نتیجے میں مولانا موصوف کو دیگر القاب سے بھی نوازا گیا۔ کہا جاتا ہے کہ اپنے اس سفر کے دوران انھوں نے بہت سارا قلمی مواد جمع کیا۔ جن میں دینی، ادبی اور دیگر شعبوں سے تعلق رکھنے والی کتابیں شامل تھیں۔ اور کشمیر میں

ایک عظیم کتاب خانے کا قیام عمل میں آیا جو کہ طالبان علم اور دیگر صاحبان ھنر کو مدد پہنچانے کا ایک اھم ذریعہ بنا۔

## حواشی و مأخذ

۱ــــ واقعات کشمیر چاپی ص ۱۱۰ــــ ۱۱
۲ــــ مثنوی مغاذ النبی از شیخ یعقوب صرفی قلمی ص ۵
۳ــــ ایضاً
۴ــــ مقامات حضرت ایشان از خواجہ جبی ورق ا/ ۱۳۱
۵ــــ فتحات کبرویہ از عبد الوھاب نوری ورق ب/ ۲۱۹
اس کے علاوہ واقعات کشمیر ص ۱۱۰ــــ ۱۱ تاریخ کبیر از محی الدین مسکین ۱۷۱ تذکرہ اولیائے کشمیر ۱۹۲ حیات صرفی ص ۱۸، تحقیقات امیری ورق ب۱۰۲۱ اور ریاض الاسلام قلمی بھی ملاحظ ہو۔
رشحات کلام صرفی کے مصنف نے علامہ جلال الدین دوانیؒ کو شرح اشارات ابن سینا اور اخلاق جلالی کا مصنف بتایا ہے (ملاحظہ ہو ص ۲۹) جبکہ پروفیسر براؤن نے اس جیسے مصنف کی وفات ۹۰۸ھ مطابق ۱۵۰۲ء میں لکھی ہے (ملاحظہ ہو ص ۴۴۴ جلد ۲ لٹریری ھسٹری آف پرشیا اس کے علاوہ تاریخ ادبیات ایران رضازادہ شفق ۴۴۶ بھی ملاحظہ ہو۔
ایسا معلوم ہوتا ہے کہ جس علامہ دوانی سے مولانا صرفیؒ نے کابل میں ملاقات کی وہ کوئی اور فرد نکتہ دان دھر گذرے ہیں۔
۶ــــ مغازی النبی ص ۹ قلمی
۷ــــ ایضاً ص ۹
۸ــــ مقامات حضرت ایشان ورق ب/ ۱۳۰ فتحات کبرویہ ورق/ ۲۱۹، تذکرۂ اولیای کشمیر ص ۱۹۴ بھی ملاحظہ ہو۔
۹ــــ مثنوی مقامات مرشد از شیخ صرفی قلمی ص ۵۶ــــ ۵۷

۱۰— ایضاً
۱۱— مقامات حضرت ایشان ورق ا-۱۳۶
۱۲— مثنوی مسلک الاخیار ص ۱۵—۱۶
۱۳— مغازی النبی ص ۱۰
۱۴— مقامات حضرت ایشان ورق ب/۱۵۷
۱۵— ایضاً ورق/۱۵۷
۱۶— حیات صرفی ص ۲۸
۱۷— مقامات حضرت ایشان ورق ا/۱۵۸
۱۸— مغازی النبی ۱۵
۱۹— ایضاً ۱۰—۱۱
۲۰— ایضاً ۱۰—۱۱
۲۱— ایضاً ۱۱
۲۲— ایضاً ۱۲
۲۳— ایضاً ۱۲
۲۴— ایضاً ۱۲
۲۵— ایضاً ص ۱۳
۲۶— ایضاً ص ۱۳
۲۷— ایضاً ص ۱۳
۲۸— ایضاً ص ۱۳
۲۹— ایضاً ص ۱۳
۳۰— تذکرہ ہمایون و اکبر ص ۳
۳۱— منتخب التواریخ ص ۶۱۷ بحوالہ شعرائے کشمیر
۳۲— کشمیر از صوفی ۳۸۴ ج اول از راشدی

از ڈاکٹر انوار احمد
زکریا یونیورسٹی، ملتان

# مفکّر انقلاب ایران۔ ڈاکٹر علی شریعتی اور اقبال کے ذہنی روابط

علامہ اقبال نے اپنے ملّی خاکستر میں جب کبھی دبی چنگاریوں کی بات کی یا تازہ انجم کا فضائے آسمان میں ظہور اپنی پیش بین آنکھ سے دیکھا، یا کھوئے ہوؤں کی جستجو میں کوئی سمت غبار آلود دیکھی تو مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب کی تعبیر پانے پر والہانہ سرشاری کا اظہار کیا، فارسی کو ذریعہ اظہار بنانے کا ایک سبب افغانستان، ایران اور وسط ایشیا کے مسلمانوں سے مخاطبت کی وہ آرزو بنی، جو آج ان علاقوں میں مسلمانوں کی ذہنی اور سیاسی بیداری کے واضح آثار کے حوالے سے اپنی باثمر معنویت واضح کرتی ہے۔

آل احمد سرور کے نام ۱۲ مارچ ۱۹۳۷ کے ایک مکتوب میں اقبال لکھتے ہیں:

"تیموری روح کو اپیل کرنے سے تیموریت کا زندہ کرنا مقصود نہیں، بلکہ وسط ایشیاء کے ترکوں کو بیدار کرنا مقصود ہے"

(اقبال کا ایک غیر مطبوعہ خط، ماہ نو، لاہور، اقبال نمبر ستمبر ۱۹۷۷ص ۳۴۲)

پھر اقبال کے کلام میں ابن یمین، سرمد، بو علی سینا، فردوسی، خیام، فارابی، غزالی، رازی، باباطاہر عریاں، خواجہ نصیر طوسی، عطار، سنائی، شیخ محمود شبستری، ناصر خسرو، رومی، جامی، سعدی، حافظ، نظامی، خاقانی اور نظیری کے حوالے جس طرح تہذیبی رفیقوں کی اپنائیت کے ساتھ آتے ہیں، اس سے یہ اندازہ بآسانی کیا جاسکتا ہے کہ ایران کے ساتھ اقبال کے قلبی اور ذہنی رشتے کی نوعیت کیا ہے، اس رشتے کی وضاحت اس طرح بھی ہوتی ہے کہ اقبال نے ایم اے اور پھر ڈاکٹریٹ کیلئے جو مقالہ تحریر کیا وہ ایران میں مابعد الطبیعات کے ارتقاء کے

موضوع پر تھا یہاں یہ وضاحت بھی ضروری ہے کہ اس تحقیق کے نتیجے میں ایرانی ذہن و فکر کے مخصوص رجحانات اور تصوف کے آغاز و ارتقاء کے تاریخی عوامل کے بارے میں جو حقائق منکشف ہوئے وہ تصوف کی حقیقت و ماہیت پر مزید غور و فکر کی بنیاد بن گئے یہی وجہ ہے کہ جب اقبال سے میر حسن الدین نے ۱۹۲۷ میں مقالہ کے ترجمے کی اجازت طلب کی تو اقبال نے اجازت تو دے دی اور یہ فلسفۂ عجم کے عنوان سے ترجمہ ہوا مگر یہ بھی لکھا "یہ کتاب اٹھارہ سال پہلے لکھی گئی تھی، اس وقت سے نئے امور کا انکشاف ہوا ہے اور خود میرے خیالات میں بھی بہت سا انقلاب آچکا ہے، جرمن زبان میں غزالی، طوسی وغیرہ پر علیحدہ کتابیں لکھی گئی ہیں، جو میری تحریر کے وقت موجود نہ تھیں، میرے خیال میں اس کتاب کا صرف تھوڑا سا حصہ باقی ہے، جو تنقید کی زد سے بچ سکے" (فلسفۂ عجم، کراچی، طبع ششم ۱۹۶۹ ص ۹)۔

اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ نہ صرف ایران کی ادبی اور تہذیبی روایت سے آگاہ تھے بلکہ ان کے بارے میں تازہ ترین حوالوں سے بھی آشنا تھے یہی نہیں ایران کے سیاسی نشیب و فراز کے ساتھ ساتھ ان کے معاصر ادبی و فکری رویوں سے بھی ان کی گہری دلچسپی تھی، ۴ اگست ۱۹۲۲ء کو پروفیسر محمد اکبر منیر کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

"حال کی ایرانی شاعری میں کچھ نہیں، البتہ اس قوم کی بیداری کے شواہد کے طور پر اسے ضرور پڑھنا چاہئے۔"

(روح مکاتیب اقبال مرتبۂ محمد عبداللہ قریشی اقبال اکادمی لاھور نومبر ۱۹۷۷ ص ۲۵۰)

اسی طرح ۸ مارچ ۱۹۲۷ خان محمد نیاز الدین خان کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

"زمانۂ حال کے ایران کی نثر پڑھنے کے قابل ہے، نظم میں کچھ نہیں"

(روح مکاتیب اقبال، ص ۳۶۷)

فروری ۱۹۳۶ میں پروفیسر ایم۔ ایم۔ شریف کو اپنے ایک (انگریزی) خط میں لکھتے ہیں:

"دنیائے اسلام بالخصوص مصر و ایران میں ہے اور فلسفہ اب بھی دینیات کے ساتھ زیر مطالعہ ہے"

(روح مکاتیب اقبال ص ۳۵۶)

قاچار خاندان کی حکومت کے خاتمے کے بعد جب رضا شاہ پہلوی اوّل نے اقتدار سنبھالا تو اقبال نے کہا:

پہلوی آن وارث تخت قباد

ناخن او عقدۂ ایران کشاد

مگر کچھ عرصہ بعد انہیں یہ اندازہ ہوتا گیا کہ مغربی استعمار کے غلبے کو مغربی مدنیت و تہذیب کی صورت میں قبول کر کے قومی و ملّی شخصیت کے داخلی قالب کو جیسے مجروح کیا جا رہا ہے اس سے ایرانی ملوکیت سرمایہ دارانہ نظام پر مبنی ایک بڑے استبداد کی نہ صرف پرچھائیں ہو گی، بلکہ ایک روشن فکری روایت بھی اپنے فطری نمو سے محروم ہو جائے گی۔ چنانچہ اقبال جاوید نامہ میں کہتے ہیں۔

بعد مدت چشم خود برخود کشاد

لیکن اندر حلقۂ دامے فتاد

کشتۂ نازِ بتان شوخ و شنگ

خالق تہذیب و تقلید فرنگ

کار آن وارفتۂ ملک و نسب

ذکرِ شاہ پور است و تحقیر عرب

روزگار او تہی از واردات

از قبور کہنہ می جوید حیات

باوطن پیوست و از خود در گذشت

دل بہ رستم داد و از حیدر گذشت

نقش باطل می پذیرد از فرنگ

سرگذشتِ خود بگیرد از فرنگ

اور ایسی کیفیت میں اقبال نے کہا تھا:

نہ مصطفےٰ نہ رضا شاہ میں نمود اسکی
کہ روح شرق بدن کی تلاش میں ہے ابھی

مگر اس خطے کے زرخیز امکانات سے اقبال کی والہانہ وابستگی کی شہادتیں جگہ جگہ ملتی ہیں، خاص طور پر یہ اشعار دیکھئے۔

چون چراغ لالہ سوزم در خیابان شما
اے جوانان عجم جان من و جان شما
غوطہ ہا زد در ضمیر زندگی اندیشہ ام
تابدست آوردہ ام افکار پنہان شما
فکر رنگینم کند، نذر تہی دستان شرق
پارۂ لعلی کہ دارم از بدخشان شما

یا

عجم از نغمہ ہای من جوان شد
زسودایم متاعِ او گران شد
ہجومی بود رہ گم کردہ در دشت
ز آواز درایم کاروان شد

اور سب سے بڑھ کر یہ کہ:

طہران ہو گر عالم مشرق کا جنیوا
شاید کرۂ ارض کی تقدیر بدل جائے

چنانچہ جب ۱۶ جنوری ۱۹۷۹ کو بزعم خویش "ظل الہٰی، آریامہر شاہ محمد رضا ایران چھوڑ کر بھاگے، عوامی وفکری احتجاج کے ریلے نے امریکہ کے فراہم کردہ ہتھیاروں کے خوف کو بھی بے معنی کردیا تو اس علاقے میں اپنے سب سے بڑے خوارئی اس سابق شہنشاہ کو امریکہ نے بھی پناہ نہ دی۔ جس نے ان کے اور ان کے خاندان کے اقتدار کے تحفظ اور تسلسل کا وعدہ

کر رکھا تھا (۱۳ فروری ۱۹۷۹ کو ہی امریکہ نے انقلاب ایران کو "تسلیم" کرنے کا رسمی اعلان کیا) آج انقلاب ایران کے حوالے سے تیسری دنیا بالخصوص عالم اسلام میں یہ سوالات مذہبی، سماجی اور سیاسی علماء کی توجہ جذب کر رہے ہیں:

(الف): کیا کسی بڑی طاقت کا طفیلی بنے بغیر اپنے وطن کا دفاع ممکن ہے؟ معاشی تعمیر و ترقی کا سفر جاری رکھا جا سکتا ہے؟ ریاستی اقتدار اعلیٰ کو داخلی اور خارجی پالیسیوں کی تشکیل کا سرچشمہ بنایا جا سکتا ہے؟

(ب): جو معاشرہ سرمایہ دارانہ صنعتی نظام کی سہولتوں کے ساتھ اپنے مقصد حیات کو منسلک کرلے، اس میں کایا کلپ کی کتنی گنجائش ہو سکتی ہے؟

(ج): اس تناظر میں کہ آج عالم اسلام میں کوئی فلاحی ریاست نہیں، خود مسلم ریاستوں میں مسلمانوں کے بنیادی انسانی حقوق محفوظ نہیں، ملائیت، ملوکیت کے تابع اور مددگار ہے، پیچیدہ ہوتی ہوئی صورت حال کا حقیقی ادراک مذہبی طبقے کی جانب سے ظاہر نہیں ہو رہا، ایران کس حد تک یورپ کی سوشل ڈیماکریٹس ریاستوں کے مقابلے پر قابل رشک تمدنی اور سیاسی نظام وضع کر سکتا ہے؟

د): عرب اور عجم کے روایتی تضاد کو کس طور کم کیا جا سکتا ہے (ایران پر عراق کی خون آشام جارحیت اور مسلسل رسنے والے زخم دینے کے بعد جبکہ بیشتر عرب ممالک نے عراق کا ساتھ دیا اس پر حج بیت اللہ کے موقع پر ایرانی حجاج کے اجتماعی قتل / تشدد کا سانحہ مستزاد ہے) ایرانی تہذیب کا خم (ماقبل اسلام) جو صدیوں سے پروان چڑھانے والی ایرانی قوم پرستی کی اساس رہا ہے، کس طرح بقول اقبال حجازی کو قبول کر سکتا ہے؟ یا پھر عربی اسلام اور ایرانی اسلام کے طور پر عملاً دو کیمپ عالم اسلام کی توجہ اور شرکت کیلئے ہوں گے؟

ھ) مسلمانوں میں فرقہ واریت کے پیچھے تاریخی اور فکری حقائق و مسائل کارفرما ہیں، مگر انہیں استحکام بخشنے اور مسلمانوں کو جارحانہ اور متشددانہ انداز میں ایک دوسرے کے خلاف صف آرا کرنے میں فروعی عقائد میں غلو سے کام لینا ملاؤں کی جانب سے تاریخ اور عقیدے

کو مسخ کرنا اور سادہ لوحوں پر اپنے اقتدار کو دوام بخشنے کی خواہاں قوتوں کا عمل دخل زیادہ ہے ایران، انقلاب کے بعد کس طرح مسلمانوں کے نسبتاً اقلیتی فرقے کے مقابلے پر اکثر مسلمانوں کیلیئے جاذب قلب و نظر بن سکتا ہے؟

انقلاب دراصل حکمرانوں کی تبدیلی کا نام نہیں اور نہ اس کے گواہ مخصوص لمحے یا کیلینڈر کی متعین تاریخیں ہیں بلکہ ایسے مسلسل ذہنی تجربات و اکتسابات سے عبارت ہے جو کسی قوم کے داخلی قالب کی متواتر تبدیلی کو نتیجہ خیز بناتے ہیں، آج انقلاب ایران کے حوالے سے عالمی سیاست، معیشت اور فکر میں (بعض اندیشوں کے باوجود) بنیادی تبدیلیوں کے امکانات پیدا ہو چکے ہیں، خاص طور پر پاکستان، افغانستان، وسطِ ایشیا کی مسلم روسی ریاستوں اور چین کے ساتھ ایران کے بڑھتے روابط اقبال کے خوابوں کی جھلک دکھاتے ہیں۔ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے جسے اجاگر کیا جانا چاہئیے مگر اس مبالغے اور سنسنی خیزی کے ساتھ نہیں جو ہماری جذباتی ضرورت بن گئی ہے، میں اپنے دعویٰ کہ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے، کے ثبوت میں بعض شواہد پیش کرتا ہوں:

الف) اقبال کے کلام پر ایران میں پہلے بھی توجہ دی جاتی تھی، مگر قیام پاکستان کے بعد، پاکستان کے قومی شاعر کا فکر و فن ایرانیوں کیلئے زیادہ جاذب نگاہ ہوا، ملک الشعراء بہار اور دیگر شعراء نے اقبال کو منظوم خراج تحسین پیش کیا اور ایرانی علماء نے بھی اقبال کے فن اور فکر کے مختلف گوشوں کو اجاگر کیا (تفصیل کے لئے دیکھئے ڈاکٹر سلیم اختر کی مرتبہ کتاب ایران میں اقبال شناسی کی روایت، سنگ میل، لاہور، اگست ۸۳)

ب) ایران کا ایک باغی شاعر محمد یگانہ آرانی جب لندن میں بیٹھ کر اپنا مجموعہ کلام "دروغ بزرگ" کے نام سے سائیکلو سٹائل کرا کے تقسیم کرتا ہے تو اسے معنون اقبال کے نام کرتا ہے۔

(ایران میں اقبال شناسی کی روایت ص ۱۱۳)

اسی سے ظاہر ہوتا ہے کہ انقلاب ایران کیلئے جد و جہد کرنے والوں کیلئے اقبال کا نام اور کلام

کس طرح ذہنی و جذباتی تحریک کا موجب بنتا ہے۔

(ج): ایسی شہادتیں موجود ہیں کہ ایران کے انقلابی اجتماعات میں دیگر مشاہیر انقلاب ایران کے ساتھ شرکاء نے اقبال کی بھی تصویر اُٹھا رکھی تھی۔

(د): مفکر انقلاب ایران ڈاکٹر علی شریعتی نے نہ صرف اقبال سے فیض کشی کا اعتراف کیا ہے۔ بلکہ ما و اقبال کے نام سے ان کی ایک کتاب اور دیگر تقاریر بھی ملتی ہیں جن میں روح عصر کے ادراک اور مسلم نشاۃ الثانیہ کیلئے اقبال کے نقطۂ نظر کی وضاحت محبت اور عقیدت کے ساتھ کی گئی ہے۔

یہاں ضروری ہے کہ ڈاکٹر شریعتی کا سوانحی خاکہ پیش کر دیا جائے، وہ ۲۳ نومبر ۱۹۳۳ کو سبزوار صوبہ خراسان میں پیدا ہوئے، ٹیچرز کالج مشہد سے تعلیم حاصل کرنے کے بعد ۱۹۵۲ء میں ایک ٹیچر کے طور پر مشہد کے نواح میں قصبہ احمد آباد میں اپنے فکری منصب کا آغاز کیا ۱۹۵۶ میں مشہد یونیورسٹی کے شعبۂ عملیات میں داخل ہوئے۔ ۱۹۵۷ میں قومی مزاحمتی تحریک کے رکن کے طور پر اپنے والد اور دوسرے اراکین سمیت گرفتار ہوئے اور چھ مہینے قزل قلعہ میں قید کر دیئے گئے ۱۹۶۰ء میں فرانس آ کر الجزائر کی تحریک آزادی کے سرگرم رکن کے طور پر نمایاں ہوئے افتاد گان خاک، کے خالق فرانز فینن سے گرمجوش قربت رہی اگرچہ اپنے ایک لیکچر "ہم کہاں سے آغاز کریں" (ویژن لاہور جلد ۱، شمارہ ۴ اپریل ۱۹۹۰) میں ڈاکٹر شریعتی کہتے ہیں "فرانز فینن جسے میں ذاتی طور پر جانتا ہوں اور میں نے جس کی کتابوں کے فارسی تراجم کیے ہیں وہ سماجی تحریک میں مذہب کی مثبت اعانت کے بارے میں پر امید نہیں تھا تا آنکہ میں نے اسے اس امر پر مائل کیا کہ ان چند معاشروں میں جہاں مذہب تہذیب میں اہم کردار ادا کرتا ہے مذہب اپنے وسائل اور نفسیاتی اثرات کے حوالے سے روشن فکر شخص کا معاون ہے کہ وہ اپنے معاشرے کو اسی منزل کی جانب گامزن کرے، جسکی طرف خود فینن اپنے معاشرے کو اپنے غیر مذہبی وسائل کے ذریعے لے جا رہا تھا" (ص ۲۴)

تحریک آزادی میں اسی لاکھ افراد کی جانوں کا نذرانہ پیش کرنے والے مجاہدین کی حمایت پر کمربستہ ہونے والے ڈاکٹر علی شریعتی ۱۹۶۱ میں پیرس میں قید کر لئے گئے۔ بہر طور عمرانیات اور تاریخ مذاہب کے شعبوں میں ڈاکٹریٹ کی دو ڈگریاں حاصل کرنے کے بعد وہ ایران واپس آئے تو ترک ایران سرحد پر گرفتار ہوئے اور کئی ماہ تک قید میں رہے، ۱۹۶۵ میں مشہد کے ایک گاؤں کے ایک ہائی سکول میں مدرس کے طور پر کام کا آغاز کیا آخر کار مشہد یونیورسٹی میں اسٹنٹ پروفیسر کے طور پر ملازم ہوئے مگر طلبہ میں ان کے خیالات کی مقبولیت کے باعث انہیں یونیورسٹی سے جبری طور پر ریٹائر کر دیا گیا ۱۹۶۷ سے ۱۹۷۳ تک انہوں نے مشہد حسینیہ ارشاد، تہران اور دیگر مراکز میں خطبات کا سلسلہ شروع کیا اور یہ ان کی زندگی کا زرخیز دور تھا ستمبر ۱۹۷۳ میں حسینیہ ارشاد بند کر دیا گیا اور ایرانی خفیہ پولیس ساواک نے شریعتی کی تلاش میں ناکام رہنے کے بعد ان کے معمر والد کو گرفتار کر لیا جس پر شریعتی نے اپنے آپ کو پولیس کے حوالے کر دیا چنانچہ ۱۸ ماہ تک قید تنہائی کاٹی ۱۹۵۰ سے ۱۹۷۷ تک انقلابیوں کی طرح راتوں کو سرگرم عمل رہنے اور خفیہ طریقے سے صبح تک دوسرے لوگوں کے گھروں میں خطبات دیتے۔ ۱۶ مئی ۱۹۷۷ء کو وہ یورپ منتقل ہوئے اور تین دن بعد بھیس بدل کر لندن میں داخل ہوئے۔ ۱۹ جون ۱۹۷۷ کو ایسے پراسرار حالات میں لندن میں مردہ پائے گئے کہ اس گمان کو تقویت ملتی ہے کہ ساواک نے برطانوی اینٹلی جینس سروس کی مدد سے انہیں ہلاک کیا (سوانحی خاکہ ماخوذ از ویژن لاہور جون ۱۹۸۹ اور اپریل ۱۹۹۱ کے شمارے)

ان کی نمایاں تصانیف حسب ذیل ہیں:۔
۱۔ دانشور اور اس کی ذمہ داری ۲۔ اسلام کی تفہیم کے نقطہ ہائے نظر
۳۔ براہیمی مذہب میں فلسفۂ تاریخ ۴۔ تہذیب اور آئیڈیالوجی
۵۔ یاد منانے اور یاد دہانیوں کا انقلابی کردار ۶۔ عمرانی مکاتب اور مذاہب کی تاریخ
۷۔ ابوذر غفاری ۸۔ حسین وارث آدم ۹۔ اگر علی نے ہاں کہا تھا ۱۰۔ علوی شیعیت اور صفوی شیعیت ۱۱۔ سائنسی علوم میں طریق کار ۱۲۔ ذات کے بغیر انسان ۱۳۔ نشاۃ الثانیہ کی معاشی

اور طبقاتی جڑ۔ ص ۱۴۔ انسان کے چار زندان۔

ھ) اقبال نے اپنی ایک ابتدائی نظم "زہد اور رندی" میں ایک مولوی سے اپنے بارے میں یہ کہلوایا ہے:

ہے اس کی طبیعت میں تشیع بھی ذرا سا
تفصیل علی ہم نے سنی اس کی زبانی

ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی اپنی کتاب عروج اقبال (بزم اقبال لاہور جون ۱۹۸۷) میں اقبال کی ابتدائی تخلیقی ذہنی زندگی کے حوالے سے لکھتے ہیں "اس دور کے کلام اور بعض واقعات سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ اقبال اس زمانے میں اہل بیت رضوان اللہ علیھم سے خاص عقیدت رکھتے تھے اس رجحان نیز اپنے ادبی ذوق کے تقاضے سے وہ اپنے دوست میر نیرنگ کے ساتھ ان مجالس عزامیں ضرور شریک ہوتے ہوں گے جو قزلباش خاندان کے ممتاز روساء نواب فتح علی خاں اور نواب محمد علی خاں کے زیر اہتمام چوک مفتی میں منعقد ہوا کرتی تھیں۔۔۔۔ غالباً انہی محفلوں سے متاثر ہو کر اقبال اس زمانے میں صنف مرثیہ گوئی کی طرف متوجہ ہوئے اور مرثیہ گوئی میں ایک نیا اسلوب اختیار کرنے کا منصوبہ باندھنے لگے۔

(ص ۵۴ واقعات کربلا کو ایسے رنگ میں نظم کروں گا کہ ملٹن کی (PARADISE REGAIND) کا جواب ہو جائے۔ مطالعۂ اقبال مرتبہ گوہر نوشاہی لاہور، ص ۲۴)

اقبال ایسی طویل رزمیہ نظم تو نہ لکھ سکے مگر اردو اور فارسی میں انہوں نے شہادت حسین کو نہایت موثر پیرائے میں اپنے فکری نظام میں ایک روشن اور زندہ استعارے کے طور پر برتا ہے، اس کے علاوہ انہوں نے حضرت علیؑ اور حضرت فاطمہؑ کے بارے میں نہ صرف مؤثر اشعار کہے ہیں بلکہ انہیں فقر، علم، پاکبازی اور ایثار کے مظہر کے طور پر اپنے تلمیحاتی نظام میں نمایاں جگہ دی ہے۔ چنانچہ ڈاکٹر علی شریعتی اقبال پر اپنے ایک لیکچر میں کہتے ہیں:

"اہل سنت ہوتے ہوئے بھی وہ اہل بیت کے زبردست مداح ہیں وہ خاندان پیغمبرؐ کے ایک مخلص عاشق اور باخبر و بے ریا دیوانے ہیں ان کا یہ بہت بڑا قرض ہے، جو ہم اہل تشیع کی گردن پر ہے"۔

(اقبال ڈاکٹر علی شریعتی کی نظر میں از ڈاکٹر خواجہ یزدانی ویژن لاہور جنوری ۹۱ ص ۵۳)

اسی میں وہ اقبال کے بارے میں یہ بھی کہتے ہیں:

"انہوں نے برگسای کی طرح سوچا، رومی کی طرح عشق اختیار کیا سید جمال الدین کی طرح مسلم اقوام کی آزادی کی خاطر استعمار سے ٹکر لی۔ انہوں نے عصر حاضر کے انسان کی خشک زندگی میں عشق و روح پھونکنے کی آرزو کی اور اس دور میں مذہب میں تجدید افکار کے ساتھ ساتھ احیائے اسلام اور اس کی نشاۃ ثانیہ کو اپنا مقصد قرار دیا"

(ایضاً ص ۵۲)

ڈاکٹر شریعتی اقبال کی شخصیت کا جائزہ لیتے ہوئے یہ تک لکھتے ہیں:

"جب میں اقبال کے بارے میں سوچتا ہوں تو مجھے ان کی شخصیت میں حضرت علیؑ کی شخصیت کے اوصاف جھلکتے دکھائی دیتے ہیں، یعنی ایک انسان جو حضرت علیؑ کی مانند ہے لیکن کسی حد تک مناسب کمی بیشی کے ساتھ اور جو بیسیوں صدی کی انسانی استعدادات کا حامل ہے یہ میں اسلئے کہہ رہا ہوں کہ حضرت علیؑ کی شخصیت ایسی ہے جو اپنے نہ صرف فکر اور گفتار کے ساتھ بلکہ اپنے وجود اور زندگی کے ساتھ انسان کے تمام دکھوں، دردوں اور ضرورتوں اور تمام پہلو دار احتیاجات کا تمام زمانوں میں مداوا بتاتی اور جواب دیتی ہے۔"

(ایضاً، ص ۵۴)

(و): ملوکیت اور استعمار کے ساتھ ساتھ مغربی صنعتی مدنیت کے فروغ کا مشن سبنھالنے خوش شکل مغربی تہذیب کے بارے میں اقبال کے افکار، اقبالیات سے رغبت رکھنے والوں پر عیاں ہے اسی طرح مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب دیکھنے والا اقبال عصری پیچیدگیوں کے مقابل اسلام کو جامد معتقدات کی تحویل میں دینے کی بجائے زندہ اور متحرک قوت بنانے کا آرزومند ہے، اس کے اشعار خطبات اور خطوط میں سے بکثرت مثالیں فراہم کی جا سکتی ہیں محض مختصر اختیارات اس کے ایک خطے "الاجتہاد فی الاسلام" میں سے دیکھئے یہاں اجتہاد پر زور دینے کے ساتھ ساتھ قلب و نظر کیلئے بعض آزمائشوں سے خبردار رہنے کی تلقین بھی کی گئی ہے۔

"اس (توحید کے) اصول کا تقاضا ہے کہ ہم صرف اللہ کی اطاعت کریں نہ کہ ملوک و سلاطین کی" (تشکیل جدید الٰہیات اسلامیہ از نذیر نیازی (ترجمہ) بزم اقبال لاہور ص ۲۲۷)

اگر اسلام کی نشاۃ الثانیہ ناگزیر ہے جیسا کہ میرے نزدیک قطعی طور پر ہے تو ہمیں بھی ترکوں کی طرح ایک نہ ایک دن اپنے عقلی اور ذہنی ورثے کی قدر و قیمت کا جائزہ لینا پڑے گا"

(ایضاً، ص ۲۳۶)

"ترک وطن پرستوں نے ریاست اور کلیسا کی تفریق کا اصول مغربی سیاست کی تاریخ افکار سے اخذ کیا اسلام میں یہ صورت حالات رونما ہی نہیں ہو سکتی تھی اسلئے کہ اسلام کا ظہور بطور ایک اجتماع مدنی کے ہوا اور قرآن مجید کی بدولت سے وہ صاف سادہ قانونی اصول مل گئے جن میں یہ زبردست امکانات جیسا کہ تجربے نے آگے چل کر ثابت بھی کر دیا موجود تھے کہ رومیوں کی" دوازدہ الواح کی طرح انہیں بھی بذریعہ تعبیر و تاویل مزید وسعت دی جاسکے۔"

(ایضاً ص ۲۳۹، ۴۰)

"ہم اس تحریک کا جو حریت اور آزادی کے نام پر عالم اسلام میں پھیل رہی ہے دل سے خیر مقدم کرتے ہیں مگر یاد رکھنا چاہیے آزاد خیالی کی یہی تحریک اسلام کا نازک ترین لمحہ بھی ہے، آزاد خیالی کا رجحان بالعموم تفرقہ اور انتشار کی طرف ہوتا ہے۔۔۔۔ عالم اسلام کی قیادت اس وقت جن لوگوں کے ہاتھ میں ہے، ان کا فرض ہے یورپ کی تاریخ سے سبق لیں، انہیں چاہیئے اپنے دل و دماغ پر قابو رکھتے ہوئے اول یہ سمجھنے کی کوشش کریں کہ بحیثیت ایک نظام مدنیت اسلام کے مقاصد کیا ہیں"

(ایضاً ص ۲۵۲)

"عالم انسانی کو آج تین چیزوں کی ضرورت ہے کائنات کی روحانی تعبیر، فرد کا روحانی استخلاص اور وہ بنیادی اصول جنکی نوعیت عالمگیر ہو اور جن سے انسانی معاشرے کا ارتقاء روحانی اساس پر ہوتا رہے"

(ایضاً ص ۲۷۵، ۷۶)

ڈاکٹر علی شریعتی اپنے ایک خطبے "ہم کہاں سے آغاز کریں" میں اقبال کے نقطۂ نظر کی ہی ترجمانی جوش و جذبے اور بلند آہنگی کے ساتھ کرتے ہیں:

"المیہ یہ ہے کہ ایک طرف تو وہ جو گذشتہ دو صدیوں سے ہمارے مذہب کے ٹھیکدار ہیں انہوں نے اسے اس کی موجودہ منجمد حالت میں تبدیل کر دیا ہے اور دوسری طرف ہمارے روشن فکر لوگ جو عصر حاضر اور ہمارے زمانے اور نسل کی ضرورتوں کا فہم رکھتے ہیں مذہب کی فہم سے عاری ہیں۔

دانشور مغالطے سے اسلام سے متحارب ہوئے اور رجعت پسندوں نے اسے عوام کو مدہوش کرنے کیلئے استعمال کیا تاکہ ان کے ذاتی مفادات انتہا کو پہنچ سکیں، بایں ہمہ حقیقی اسلام ان جانا اور تاریخ میں محبوس رہا عوام اپنی منجمد اور محدود روایات میں دفن ہوئے اور دانشور عوام سے علیحدہ ہو گئے اور ناپسند کئے جانے لگے۔"

(تہذیب، جدیدیت اور ہم مترجم و مرتب ڈاکٹر سعادت سعید اقبال شریعتی فاؤنڈیشن لاھور ۱۹۹۱، ص ۱۰۸)

اپنے اسی خطبے میں ڈاکٹر شریعتی نے ان نیم پختہ انقلابی دانشوروں کو بھی آڑے ہاتھوں لیا ہے، جو تضادات کے اجتماع اور انبار سے از خود مطلوبہ تبدیلی کے آرزومند ہوتے ہیں اور جدلیات کی باطنی تحریک کو اپنی بے عملی کا نعم البدل خیال کرتے ہیں:

"معاصر دانشور عمومی طور پر خیال کرتے ہیں کہ کسی معاشرے میں سرگرم عمل جدلیاتی تضادات ضرورت کے تابع معاشرے کو آزادی اور انقلاب کی جانب آگے بڑھاتے ہیں اور وجود کی ایک نئی حالت کی پیدائش کا باعث ہیں۔۔۔یہ تصور فی الحقیقت ایک بڑے دھوکے سے زیادہ اور کچھ نہیں ہے، کوئی معاشرہ اس بناء پر نہ تو متحرک ہو سکے گا اور نہ ہی اپنی آزادی کی تحصیل کر پائے گا کہ غریب اور امیر کے درمیان المیاتی عدم مساوات اور طبقاتی اختلاف موجود ہیں، غربت اور طبقاتی اختلافات کسی معاشرے میں کسی نئے نظام کی شعوری تخلیق کے بغیر ہزاروں سال تک قائم رہ سکتے ہیں جدلیات کوئی باطنی تحریک نہیں رکھتی۔"

(ایضاً ص ۱۰۳)

اسی طرح استبداد مسلط کرنے کی خواہاں قوتیں جس طرح دلفریب اور دل خوش کن نعرے اور نظریے وضع کر کے انہیں جذباتی اپیل سے مرصع کر کے مقبول عام بنانے کی منظم کوشش کرتی ہے، ڈاکٹر علی شریعتی اس سے متنبہ کرتے ہیں:

"مشترکہ مذہبی اعتقادات اور رسومات کی موجودگی کے بہروپ کے تحت مذہب بھی استحصال زدہ اور استحصالی کے مابین باطل اور مصنوعی رشتوں کی تخلیق کیلئے استعمال ہوتا رہا ہے"

(ایضاً ص ۱۰۳)

"دیگر اقوام کے مقدروں پر حکمران عالمی طاقتیں انسان دوستی کا نظریہ اس لئے استعمال کرتی ہیں تاکہ آباد کاروں اور مغلوب مقامی باشندوں کے مابین جعلی اور باطل رشتے قائم کئے جاسکیں"

(ایضاً ص ۱۰۲)

۱۹۵۰ میں الجزائر میں لوگوں کو منقسم کرنے اور من گھڑت قصبوں کا گرویدہ بنانے اور شمالی افریقہ میں ایک بڑی تباہی کی پریشانی داخل کرنے کیلئے آباد کار طاقتوں نے روس، والٹیر اور مورس ڈیوبرے کے ترقی پسند نظریات کی تشہیر کی یہ نظریات سائنسی ہیں اور قوم پرستی کو اہم گردانتے ہیں، تو ہم پرستی کے اس مرکزی نقطۂ نظر کی کہ ہر قوم کو اپنی خود مختار ریاست کا حامل ہونا چاہیئے عربوں اور بربروں کو منقسم کرنے کیلئے استعمال کیا گیا"

(ایضاً ص ۱۰۲)

اگر کوئی افریقیی یورپی تہذیب قبول کر لیتا ہے، تو وہ بے سرا ہو جاتا ہے۔۔۔۔ دو جہتی انسان کی صورت ہو جاتا ہے کہ جس کے داخلی اور خارجی کوائف ایک دوسرے سے ہم آہنگ نہیں ہوتے"

(تہذیب اور آئیڈیالوجی، تہذیب جدیدیت اور ہم، ص ۲۵)

ڈاکٹر علی شریعتی نے مغربی استعمار کی تہذیبی حکمت عملی کو "تہذیب نو آباد کاری" کی اصطلاح دی ہے جسکے خلاف فکر اقبال مزاحمت کرتی ہے اور گذشتہ ایک صدی میں عالم اسلام میں ابھرنے والی فکری تحریکوں کی قیادت بھی چنانچہ ڈاکٹر شریعتی اقبال کی مثنوی پس چہ باید کرد اے اقوام شرق کے انداز میں اپنے خطبے "کیا کیا جانا ہے" میں کہتے ہیں:

"تہذیبی نو آباد کاری سے آزادی اور خود مختاری کی جدوجہد مسلم معاشروں میں بھی شروع ہوگئی ہے تیسری دنیا کے دانشوروں ادیبوں اور فنکاروں میں اپنی ذات کی جانب لوٹنے کی تحریک کے اثرات نے اسلامی ملکوں کے نئے مغرب زدہ اور تعلیم یافتہ گروہوں میں ہر دم

بڑھتی ہوئی نئی لہروں کو تخلیق کیا ہے۔۔۔ محمد بن عبدہ نے قرآن کی طرف لوٹنے کا نظریہ اور علامہ اقبال نے خودی کا فلسفہ پیش کیا۔۔ سید جمال، عبدہ اقبال اور ایسے ہی دیگر رہنماوں کی شروع کی ہوئی تحریکیں رجعتی اور لکیر کی فقیر نہیں تھیں، وہ وقت کا دھارا پیچھے کی طرف موڑنا نہیں چاہتے یہ افراد ان لوگوں میں سے تھے جنہوں نے نئی سائنسوں کو خوش آمدید کہا اور مذہبی مطالعوں اور اسلامی علوم کو اپنے عہد کی روح نئے نقطۂ نظر اور نئے یورپی تمدن سے متعارف کروایا۔ وہ قدیم تہذیبی اور تعلیمی مراکز کے ترقی پسند اور جدت پسند رہنما تھے

(تہذیب، جدیدیت اور ہم، ص ۷۹، ۸۰)

## کتابیات


۱ــــ تشکیل جدید الہیات اسلامیہ، (ترجمہ سید نذیر نیازی)، بزم اقبال، لاہور، مئی ۱۹۸۳

۲ــــ روح مکاتیب اقبال (مرتبہ محمد عبداللہ قریشی)، اقبال اکادمی، لاہور نومبر ۱۹۷۷

۳ــــ ایران میں اقبال شناسی کی روایت (مرتب ڈاکٹر سلیم اختر)، سنگ میل، لاہور، اگست، ۱۹۸۳

۴ــــ اقبال ممدوح عالم، (مرتب ڈاکٹر سلیم اختر)، بزم اقبال لاہور

۵ــــ عروج اقبال (ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی)، بزم اقبال، لاہور، جون ۱۹۸۷۔

۶ــــ تہذیب، جدیدیت اور ہم (منتخب مصنفین ڈاکٹر علی شریعتی) (ترجمہ ڈاکٹر سعادت سعید)، اقبال شریعتی فاؤنڈیشن، لاہور، جنوری، ۱۹۹۱۔

۷ــــ فاطمہؑ فاطمہؑ ہے (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ پروفیسر سردار نقوی)، ادارہ احیاء تراث اسلامی، کراچی، ۱۹۸۶ء

۸ــــ تشیع، تقاضے اور ذمہ داریاں (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ سید غضنفر عباس بخاری)، الرضا،

لاہور، طبع اول۔
۹— ویژن، لاہور (اقبال فاؤنڈیشن)
مندرجہ ذیل شمارے، جون ۱۹۸۹، ستمبر ۱۹۸۹، جون ۱۹۹۰، اپریل ۱۹۹۰، جولائی ۱۹۹۰،
جنوری ۱۹۹۱، اپریل ۱۹۹۱

10—The Islamic Revolution in Iran Edited by Eqbal Ahmed
Vanguared Lahore Jan 1980

# مروّج اسلام
در
«ایران صغیر»

احوال و آثار

# میر سیّد علی همدانی

به انضمام

رسالهٔ همدانیه

تألیف:

دکتر پرویز اذکائی

# کتاب هایی که برای معرّفی دریافت شد

## فارسی:

۱- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی(رح)، تألیف دکتر پرویز اذکائی. انتشارات بو علی سینا باهمکاری شرکت انتشارت مسلم، همدان.

## اردو:

۱- تاریخ بلتستان، مؤلف غلام حسن سهروردی نور بخشی، ویری ناگ پبلشرز، میرپور آزاد کشمیر.

۲- کشف الحقایق، از میر سیّد محمد نور بخش(رح) ترجمه غلام حسن حسنو، ندوة اسلامیه صوفیه نور بخشیه پاکستان.

۳- ایران میں دس دن، از حافظ محمد ظهور الحق ظهور، مکتبه انوار الاسلام، سی/۲٦۸، جی/٦-۲، اسلام آباد.

# مجله هایی که برای معرّفی دریافت شد

## فارسی:

۱- نشر دانش، خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارک، شماره ۷۵-تهران، سال ، دوازدهم، شماره ٥، مرداد و شهریور ۱۳۷۱

۲- نمایه، تهران، خیابان ولی عصر، نبش خیابان فاطمی ساختمان، سال دوّم، شماره ٤، مرداد ۱۳۷۱

۳- گل آقا، هفت نامه، سال سوّم، شماره ۱۰، ۱٤ خرداد ۱۳۷۱

٤- خپلواکی، پست بکس شماره ۸٦۷، پیشاور یونیورستی، پیشاور سال هفتم،

شماره ۳، ۱۳۷۱هـ.ش

اردو:

۱- دستگیر، فصلنامه، پوسٹ بکس نمبر ۱۹۷، کوئٹه، ج/۲، ش/۳
جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲م

۲- سب رس، ماهنامه، ایوان اردو، پنچه گٹه روڈ، حیدرآباد (هند)،
ج/٥٦، ش/۱۱۱، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۲م

۳- آموزگار، ماهنامه، کاشانه سهیل، ۲۷بهوانی پیٹهـ - جلگاوان (هند)
اکتوبر ۱۹۹۲م

٤- نئی قیادت، هفت روزه، پوسٹ بکس نمبر ۲٤٨٤ - ناظم آباد
کراچی، ج/۳، ش/۲۹، ۳۰ دسمبر ۱۹۹۲م

٥- عظمت، هفت روزه، ٤٠٠-C المنصوره، سانگهڑ، ج/۱، ش/٥-٦،
۱۹-۲٥ ستمبر ۱۹۹۲م

٦- انجمن وظیفه، ماهنامه ۱۷-لیك روڈ پرانی انارکلی، لاهور، ج/۲۷،
ش/٥، جنوری ۱۹۹۳م

۷- معارف، ماهنامه، دارالمصنفین، شبلی اکادمی، اعظم گڑهـ (هند)،
ج/۱٥۱، جنوری ۱۹۹۳م

۸- مشعل، ادبی مجله،گورنمنٹ میونسپل ڈگری کالج، ٹوبه ٹیك سنگهـ

۹- سبیل هدایت، ماهنامه، بزم ندای مسلم پاکستان ۸/۳-بی-I-
ٹاؤن شپ، لاهور، ج/۳، ش/۱، نومبر ۱۹۹۲م

۱۰- العلم، فصلنامه، ۱-جی، ٤٥/۱۰، ناظم آباد، کراچی،

ج/٤٢، ش/٣، جولائی تا ستمبر ١٩٩٢م

١١- اردو ادب، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ٢٦٢٣، اسلام آباد،

ج/١، ش/١، فروری ١٩٩٣م

١٢- مصباح القرآن، ماهنامه، ١٠-گنگارام بلڈنگ شاهراهِ قائداعظم

لاهور، ج/٤، ش/١٢، فروری ١٩٩٣م

١٣- احقاق الحق، ماهنامه، مرکز تحقیقات اسلامیه، جناح سٹریٹ،

بلاك ٢٠سرگودها، ج/٤، ش/٨، جنوری، فروری ١٩٩٣م

١٤- پیام عمل، ماهنامه، محافظ پلازه-٢٨ نیو انارکلی-لاهور،

ج/٣٤، ش/١١، جنوری ١٩٩٣م

١٥- شمس و قمر، ماهنامه، ٢٥٨، شاه فیصل کالونی- حیدرآباد،

ج/٣، ش/٦٠، جنوری ١٩٩٣م

١٦- طلوع افکار، ماهنامه، ایچ/٢٨، رضویه سوسائٹی- کراچی

ج/٢٣، ش/٩، اکتوبر ١٩٩٢م

١٧- الفجر، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ٢٤٨٢-کراچی

ج/٤، ش/٥، جنوری ١٩٩٣م

١٨- اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، شمائله اعوان پلازه،

بلیو ایریا، اسلام آباد، ج/١٠، ش/١ . ٢، جنوری، فروری ١٩٩٣م

١٩- هومیوپیتهی، ماهنامه، جی/٢٠٠ لیاقت روڈ - راولپنڈی

ج/١٠، ش/١، جنوری ١٩٩٣م

٢٠- ویژن، فصلنامه، اقبال - شریعتی فاؤنڈیشن - لاهور

ج/٣، ش/٣، جنوری ١٩٩٣م

٢١- الثقافة الاسلامیة، جمادی الاول - جمادی الثانیة ١٤١٣هـ

٢٢- اورنٹنل کالج میگزین، فصلنامه، اورنٹنل کالج،

پنجاب یونیورسٹی، لاهور، ج/٦٥، ش/١ . ٢

۲۳- المبلّغ، ماهنامه، محمدیه پبلیکیشنز، دارالعلوم محمدیه،
سرگودھا، ج/۴۰، ش/۳
۲۴- درویش، ماهنامه، ۵۴ عبدالکریم روڈ، (قلعه گوجر سنگھ) لاهور
ج/۵، ش/۲
۲۵- خیرالعمل، ماهنامه، ضغیم اسلام اکیڈی، ۶۶ قاسم روڈ،
نیو سمن آباد، لاهور، ج/۱۵، ش/۶
۲۶- الامیر، ماهنامه، کارنر هاؤس، پریڈی اسٹریٹ صدر،
کراچی، ۷۴۴۰۰
۲۷- اکرام المشایخ، فصلنامه، خانقاهِ عالیه چشتیه، ڈیره نواب صاحب،
ضلع بهاول پور، ج/۴، ش/۴

ENGLISH:

1- Vision Iqbal-Shariati Foundation, Lahore, Vol.4,
Issue2, January-1993.

2- Journal of the Research Society of Pakistan,
University of the Punjab, Vol.xxx No.1,
January-1993.

3- Hamdard Islamicus, Hamdard Foundation Pakistan
Vol.xv, No.3

# مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی

| | |
|---|---|
| ۱- خدمات دانشوران پهلواری شریف | محمد سعید احمد شمسی - پتنه |
| ۲- خلاصة المناقب | دکتر سیّده اشرف ظفر - فیصل آباد |
| ۳- اقبال در نظر ملت ایران | دکتر سلطان الطاف علی-کویته |
| ٤- فیضان روح خواجه حافظ به عارفان | سیّد محمد طلحه برق رضوی-آره هند |
| ۵- آراء و نظریات کلامی شیخ طوسی | دکتر محمود فاضل(یزدی مطلق)-مشهد |
| ٦- هندوستان در آئینه بوف کور | اختر حسین - دهلی |

اردو

| | |
|---|---|
| ۱- امجد حیدر آبادی | اکبر الدین صدیقی - حیدر آباد دکن |
| ۲- شاعری کے عناصر اربعه | محب عارفی - کراچی |
| ۳- وفات استاد براؤن | قزوینی، مترجم ابو سعد جلیلی- کراچی |
| ٤- مولانا افضل | کنور نوید جمیل- حیدر آبار |

English:

| | |
|---|---|
| 1- Towards understanding Firdausi | Akhtar Husain |
| 2- A Persian Scholar of Bengal Abul Maali Abdur Rauf | Umme Salma |

# درست نامه دانش شماره ۳۱

| صفحه | سطر | درست |
|---|---|---|
| ۱۳ | ۸ | چهار |
| ۲۷ | ۵ | دریابد |
| ۵۰ | ۱۱ | جز داور |
| ۹۲ | ۷ | میں |
| ۱۲۳ | ۱۴ | ضمیمم |
| ۱۴۷ | ۲۰ | خواست |
| ۱۵۴ | ۲ | ۱۹۹۲، ۱۳۷۱ |
| ۱۷۱ | ۱۰ | مخطوطے |
| ۱۷۷ | ۴ | جسے |
| ۱۷۷ | ۱۲ | انہیں |

## Teachings of Hazrat Ali

Hazrat Ali was regarded as a living encyclopaedia, as knowledge personified, drawing his learning from the Holy Prophet but in reality direct from God. Thus Ali's knowledge was of divine origin. He was sent by God specifically to enlighten the world. His teachings were the same as those of Islam. Infact he was a great missionary of the religeon of Islam. His comentaries his theological speculations, ceremonial prayers, his sayings, his pronouncements on social laws and etlics all were iaken from Quaran and Sunnah.

The Holy Prophet used to say, "If I am the city of knowledge, verily Ali is the gate by which people can inter that city". On another occasion the Prophet said, "Wisdom and knowledge have been divided into ten parts one part being given to the entire world while Ali possesses the other nine".

Hazrat Ali used to say that the Holy Prophet never failed to answer his questions and that, if he remained silent, the Prophet used to insist on his entering into a dialogue. On one occasion at the gathering of muhajir and Ansars Hazrat Ali said, "My inner self is so full of knowledge that it is bursting forth to illumine others. Alas, there are few who could derive benefit from it. o ye men! Ask me any problems now, before death overtakes me. This is the knowledge which the Holy Prophet P.B.U.H. has imparted to me by his tongue from my infancy".

* * * * * *

ceremonial pomp to lead the Eid Prayers. But they were disappointed to see Hazrat Ali appearing in his usual long shirt full of patches.

It was the cardinal principle of Ali's administration that the ruler should adopt a standard of life equal to that of the humblest subject in the realm. He sincerely belived that the real greatness of a ruler did not consist in wearing rich and costly attire but in relieving the distress of the suffering subjects. The public treasury was meant to meet not the extravagant demands of a ruler"s vanity but the needs of the downtrodden people to feed the starving population and to clothe the naked.

When Hazrat Ali appointed Malike-Ashtar as the Governor of Egypt, he issued to him a letter of appointment which contained a full code of administrative instructions unequalled by any other royal charter even in this age of enlightenment and culture. He wrote to the governor of Basra, Ibne Hanif: It has come to my knowledge that you attended a feast and were entertained to a variety of rich dishes. I had never expected that you would consent to accept the invitation of those people who keep the poor and the needy far away from their dining tables and invite only the richer.

This was Ali's real conception of the Caliplate, namely that the Caliph or Ruler should share the miseries and sorrows, the distress and afflictions of his subjects.

The Caliph should always be in a position to guide his followers in all circumstances through his teachings to the cherished goal.

By: Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

# *HAZRAT ALI AS A GREAT MUSLIM CALIPH.*

When he was called to the helm of the Muslim common wealth, his first action assuming responsibility as a caliph was to dismiss all corrupt governors and state officers who had fastened upon the provinces like famished leeches, heaping of wealth by name of pitiless exploitation. This made the blood suckers of the poor his better enemies.

Many a bold and seasoned reformer would have been afraid to tread on this path and would have deemed expedient to seek out ways and means of convenient compromises. But Hazrat Ali did not believe in dishonest diplomacy. He thought more of the wretched plight of the humble subjects of the state suffering under the yoke of the corrupt governors and he considered his first duty to eradicate abuse and corruption from Public services.

Both by example and precept Hazrat Ali proved himself to be a God fearing administrator. Although appointed to the highest office of the state, he regarded himself as a trustee of the nation. he lived in a humble hut. During his tenure of office, he introduced simplicity in every branch of life and also in every department of the govt.

it was the day of Idul Fitr and all Muslims clad in their best garments, assembled in the great mosque of Kufa. They were expecting the caliph to appear with

not escape himself from this frenzy. He says:

ایـن سـرو کدام ست کـه در بـاغ روان شد

وین مرغ چه نام ست که از طرف چمن خاست

" What is the cypress that does stroll so stately in the glade.

And what the bird that flew away without a bargain made. "

How about the ruddy and blossomed cheeks of the sweet heart?

Shelley and keats despite their intense romantic poetry could not give the ideas given by Khvaju - He says:

شکوفه بهر تماشای باغ عارض دوست

سـر از دریچهٔ چوبین شاخ بر می کرد

" The bud to view the lissom face of one that I do love

Did from the alcove of the branch peer down from up above. "

Khvaju is a mirror reflecting the reflexes of mystical, universal and romantic life in a lucid, fagile, lyrical and sweet style. Though he spent the major part of his life in Shiraz and is buried in "Allah-o-Akbar garden" the walking place of Hafiz, yet he is alive in the hearts of all lovers of Persian poetry everywhere.

* * * * * *

" The secret I do speak to thee
with out a word spoken.
with thee I follow up path
That is without a trace.

همه پرتو و تو شمعی همه عنصر و تو روحی
همه قطـره و تو بحری همه گوهر و توکانی

" Shadows do linger round your light.
All concrete stay, you are in flight.
All are drops - You the Oceans' might
All jewels are of your worth's right. "

The anguish and pathos of separation in love is quite customary in our poetic tradition. Khvaju also burns in these flames and cries out :

در دیده مرا حسرت رخسار تو تا کی
در سینه مرا آتش هجران تو تا چند

" Till when to see Thy face I will be in travail?
Within my bosom uptill when will anguish yet avail? "

ناچار چو شد بنده عرفان تو خواجو
چون گردن طاعت نهند پیش خداوند

" Khvaju has chosen thee to be his liege ever on earth.
As such before his lord also his head he keeps in dearth."

In the true flux of romance he sells his life and is ready to die to be infused by a new spirit by his beloved. He says:

پیش آن لعبت عیسی نفس از غایت شوق
جـان بـداریم و تمنـای دم او کردیـم

" With the frenzy of my love the Resurrectors' touch
I do pine for and this does bestow me with life much ".

The gait and physical beauty of damsels have always been the source of gravitation and elevation for poets. Khvaju also could

These couplets clearly show his attitude of abstinence from the material gains and physical pleasure of this vile world.

The second important idea in his poetry is his cosmopolitanic, universal and humane approach which is the kernel and crux of the mystical teachings. About his liberalism and universalism he says:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست
هم چنین رفت است از روز ازل تقدیر ما

"What can be done if we have been damned in the whole world for our drunkenness ? From the dawn of eternity it has been declared as our fate ".

' Badeh ' or wine becomes the third important trait of his poetry. Like Umar Khayyam and Hafiz "Rindi-O-Sarmasti " makes him liberal and ecstatic. This poetic mood makes him bold to condemn the monarchic powers of the cruel and callous kings and how beautifully he expresses his views about the monarchs. He says:

خواجو چه عجب باشد ارت کس نشناسد
شاهان جهان دارگدا را نشناسند

" Khvaju if none recognizes you, then what ! the kings who are the lords of the world do not recognise the beggar ".

In this couplet he gives us the message of revolt and believes in self - cognisance like a poet and mystic believing the farcical recognition even by the callous kings.

The fourth characteristic of his poetry is his deep devotion for beauty and love like a romantic poet he is bewitched and fascinated by the flow and grace of beauty. He says:

زتو باتو راز گویم بزبان بی زبانی
به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی

Nizami. The subject matter of the other two Mathnavis Kamal Nameh and Gohar Nameh is mystical and didactical.

In Qasida Khvaju followed the style of Khaqani, Anwari and Zaheer Faryabi. His Mathnavis are based on traditionl patterns of love and mysticism. But his creative and revolutionary spirit needed an other flexible and effective genre. Hence he tried his hand at Ghazal. His scholarly ideas gave new life and spirit to Persian Ghazal. The blend of his philosophical and romantic poetry makes him distinct in the firmament of Persian poets. After reading his Ghazals we find that there are four salient features which take him to the zenith of grand literature and those are the mortality of life; universalism, ecstacy and romance. About the mortality of life like all Sufi poets he has written with deep touch.

Let us go through a few couplets of a Ghazal of Khvaju whose style was also copied by Hafiz and see the mortality of life and indifference of a Sufi from the sham pleasures and shows of this world. He says:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که زملک آزاد است

" Before the seers, the state of Solomon is like wind. The one free from the Lust of state is the real Solomon."

آنکه گویند بر آب نهاد است جهان
مشنوای خواجه که چون درنگری برباد است

" The people who claim that the earth stands on water. Do not listen to them. It is lurking in the air, O friend "

دل درین پیره زن عشوه گر دهر مبند
که عروسی است که در عقد بسی داماد است

" Do not get involved in the love of this coquettish old lady. She is like a bride having numerous husbands ".

imitating Khvaju's couplets. He thinks that the couplets of Khvaju are superior in style and meanings to those written by Hafiz in imitation. Suppose Khvaju says:

منزل ادیار قرین است چه دوزخ چه بهشت
سجده‌ای گر به نیاز است چه مسجد چه کنشت

" If the abode is near to Beloved, then what is Hell and what is Heaven: If prostration is with humility then why to care for mosque or church "

On the other hand Hafiz says:

همه کس طالب یاراند چه هشیار چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

" All are desirous of Beloved - whether sage or lunatic: - Every place is the House of love - whether Mosque or Church ".

Shibli says that the mention of humble prostration has made the couplet of Khvaju superior and grand. He has quoted several couplets and proved the excellence and superiority of Khvaju to Khawaja.

Khvaju has used some Arabic lines in his verses and Hafiz has imitated him in this regard. Overall Khvaju has left one Dewan and five Mathnavis. The Mathnavi " Homa and Hamayun " is a love story with historical backgrond. In the preface of this Mathnavi he has praised sultan Abu Saeed and his minister Ghayasuddin. This Mathnavi has been written under the influence of Firdausi and Nizami.

Gul-e-Norooz is based on traditional love pattern and is dedicated to Tajuddin Iraqi. It is written on the pattern of " Khusrow and Shereen " of Nizami. The third Mathnavi " Rozatul Anwar " has been written in the style of Makhzan-e-Asrar of

The first couplet of that famous Ghazal is:

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند
بکسان درد فرستند و دوا نیز کنند

"The cruel sweet hearts also keep their vows. When they tease some one they do remedy as well".

The mention of Khvaju and Khawaja (Hafiz) is imperative and unavoidable. It was very strange that the man who influenced the style and mind of Hafiz and was himself a great poet is mostly mentioned in the books and chapters written on Hafiz. Of course, Hafiz has no parallel in Ghazal, but the due share of Khvaju must go to him. There are several couplets of Hafiz which reflect Khvaju's impact on Hafiz. About Hafiz Dr. A.J. Arberry in his book " Classical Persian literature " opines: " Hafiz " spiritual greatness and mental power proceeded from that mystical consciousness which in him attained perfection. That path of life of which sanai, Attar, Jalalud-Din and Saadi had spoken each in turn and in his own way, was by the Hafiz described in language that pumbs the depths of feeling and soars to the heights of expression ".

After admitting the mystical and lyrical excellence and sublimity of Hafiz, Dr. Arberry acknowledges the influence of Khvaju on Hafiz in the following way:

" While conceding the particularly strong influence which the work of Khvaju exercised on the development of Hafiz - so strong that some critic have called Hafiz as Khvaju's pupil ".

Mirza Maqbool Beg Badakshani in " Adab Nameh-e-Iran " has also acknowledged the impact of Khvaju on Khawaja. Shibli Nomani in the second volume of " Sherul Ajam " writes that when Hafiz started composing poetry he copied the style of Khvaju. Shibli ranks Hafiz superior to Khvaju but criticises Hafiz for his

چراغ دل از دانش افروختم

" I have lit the lamp of heart by intellect".

It is highly tragic that the majority of the Eastern poets lack intellectual colour in their poetry. It is either romantic or mystical. Surely, we find a few revolutionary and philosphical poets whose intellectual beams have vanquished the shadows of ignorance from our society, but unfortunately the number of such intellectual giants is very limited. Khvaju's intellect was replete with spiritual sublimity.

Plato laid more stress on intuition and Aristotle emphasized the importance of intellect. Khvaju seems drinking from both the sources of knowledge, intuition and intellect. Rumi and Iqbal can be the best representatives of intellect-cum-intuitive semblance. The amalgamation of intellect and intuition made Khvaju mystic poet. He sank into thought and spiritual elevation in a way that he was able to gather from the worth of his mystical predecessors. Khvaju's inclination towards sufism brought him to the doors of Abu Ishaq Kazerooni and Semnani- the great Sufies of his time.

Sufism is a higher plane of thought that synchronises with a motivation almost soulful. The soul in man is a god-head in him that pacifies, rarifies and ennobles the whole approach of man for his salvation. Self-salvation is a mystic attainment and this attainment we see in the rapport of Khvaju Kirmani. His age was borrowed from the saintly guidance of Abu Ishaq and Hazrat Semnani. Saadi's Gulistan, Bostan and Diwan is full of the mystical, political, social, religious and moral lessons which greatly influenced the personality of Khvaju. He was under " such a spell of " of Saadi that a critic like Dr. Zabih Ullah Safa in his "Ghanj-e-Sokhan" has misquoted a Ghazal of Saadi in the name of Khvaju.

saw such a difficult life that migrating to Baghdad and Shiraz he picked up the jewels of mendicancy. Like Saadi he was a man who travelled much seeing the ups and downs of mortal life. He developed a mode of thinking which later on he bestowed to his melliflous muse. The greatest power of appreciation that arose in the mind of Khvaju Kirmani was an intense and thorough Knowledge of the script of the Quran. He sank into the glory, grace, spirit and elevation of this greatest miracle of Earth and synchronising it with his erudition of Arab literature was able to create a spiritual pattern of such elevated mysticism and speculation that he remains through the worth and power of his poetry as a great poet. It has been rightly said by Hafiz:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس امّا

دارد سخن حافظ طرز و روش خواجو

" Amongst all Saadi is the master of Ghazal but Hafiz possesses the style of Khvaju".

The overt and invert modes of thought were constantly in the values of our poet. As such, a wonder of poetic imagery and concrete reality both meet in Khvaju. He had a feeling for the touch of melody and was a keen student of the various schools of music. The touch of music in his work is melliflous and lyrical. Poerty as defined by Wordsworth is a spontaneous overflow of powerful feelings. This is fully reflected in his poetry.

In the sub-continent Mirza Ghalib and Mirza Bedil are considered reflective and intellectual poets. Their far-fetched metaphors, similis and conceits exhibit the profoundity and maturity of their minds. Khvaju of Kirman opened the vistas of reflective poetry through the intesity of his romantic poetry is beyond any doubt. He at a place says:

# THE IDEAS OF KHVAJU

Prof: Maqsood Jafri
Rawalpindi

In Hafiz Nameh Bahauddin Khurram Shahi writes:-
" Abdul Ata Kamaluddin Mehmud Known as Khvaju-ye-Kirmani is a great poet of the 8th Centrury who wrote Qasidah, Mathnavi and Ghazal " Dr. Zabih Ullah Safa in his book " History of Literature in Iran ", writes:-
Khvaju was associated with Firqa-e-Murshadia, and was the follower of Sheikh Abu Ishaq kazerooni. His Surname was Khvaju which he maintained in all his poetry ".

Khvaju has written nearly about forty four thousand couplets besides prose writings. Before him the name of Imami Hiravi Kirmani is also well known in the literary circles of Kirman as he was an established poet of Ghazal and Qasidah. Like the majority of the traditional poets he also praised his contemporary rulers and swam on the surging ripples of romance and sufism. Khvaju shines distinctly in the galaxy of his contemporaries for his unique and novel style, idiom and ideas. He was a man who was bestowed with an absolute chrome of perception. With this perception he was able to imbue the Ghazal of the orient with thought so resolute and sure that the Ghazal took on a genre all its own. He was a man not to forget the effect of Saadi, the Chief of oriental didacticism, a flavour of so much worth that the coming ages remember him with a homage pure and devout.

Born at Kirman at 735 Hijra, he saw a very hard and tough childhood. His youth was enclasped in the palms of penury. He

is known to have brought with him a number of artisans and workers who introduced in Kashmir the arts of carpet weaving, rug making, paper machine and wood carving. These crafts are similar to those that are now in practice in Central Asia. Their introduction led to the equalisation of the industrial profession of the Kashmiris with those of the people of Central Asia.

Thus, Shah-i-Hamadan bequeathed to the people of Kashmir not only Sufistic way of Islamic culture but also socio-economic values that bonded the Kashmiris with Central Asia. The political ethics was to raise the standard of government and bring about an understanding between the people and the rulers. It is to Shah-i-Hamadan that the people of Kashmir today owe a great debt for regenerating them into a new life that characterises Kashmir today.

*****

in the world and after realisation he has to remould his life for a better ethical approach to human activity. It is this kind of human activity that was encouraged in the world views of the time of Amir Timur. It is under the influence of this Sufistic Islam that the new Islamic culture of Central Asia took its form in the Timurid period.

Under the influence of such a Sufistic Islam, new developments took place in the succeeding periods, the influence of which spread throughout the Islamic world. The Islamic culture of Pakistan, or as matter of fact, of the whole of South Asia, is deeply related to the Sufistic Islam of Central Asia. Sayyid Ali Hamadani was the harbinger of this type of Islam in Kashmir.

On the other hand, his political ethics included the training and eduction of the princes and he laid great stress on the duties and responsibilities of the king towards the people. He condemned oppression and injustice and gave admonition to the rulers for the administration of justice. To him all people, Muslims and non-Muslims, have a right to justice from the rulers, At the same time they were instructed to meet with the learned and the religious scholars.

All what we find in his writings dealt with the practical wisdom for the smooth running of the State. He laid great stress both on the spiritual purification of the heart and on the attainment of worldly wisdom for good administration. He has given a long list of the rights of the people, the fulfilment of which was the duty of the ruler.

At the same time, the economic aspects of the state and the people were not neglected by Amir Kabir. He

humane policy of state-craft. Finally, by introducing many arts and crafts of Central Asia he provided a new industrial base to the life of the common man. Kashmir woke up to a new taste of life and emerged with a new cultural consciousness that has welded Kashmiris to one Islamic brotherhood and inspired them hereafter to turn their eyes to that source of inspiration in Central Asia that has instilled into them a new sense of permanent linkage.

The first principle of Sufism is the new way of Islamic spiritual life for the regeneration of humanity from intimate association with materialistic world to a higher sense of religious experience, which can bind man to man, establish devotional attachment with God and make him atttain the ultimate blessedness. The Sufistic way of life is not an escape from the world nor is Sufism, as practised by the Muslims, derived from philosophy other than that of Islam.

It is completely wrong to say that the Sufistic teaching of the medieval period demoralised the active spirit of the Muslims. This is modern propaganda concocted by those who do not believe in the process of regeneration of the Muslim world. Sufism is a new concept of religious understanding and associated with mysticism, it gave a new perception of human life a broad view of mankind filled with love and understanding for others a view that transcends materialistic approach to this world but does not completely renounce the world.

It is an active way of life to transform oneself from humdrum attachments to a higher sense of moral and affectionate work, in which man discovers his real self. Man grows in his inner realisation of his real place

real life of the people which lasted for twentyone years.

It can also be said to be educational wanderings when Sayyid Ali Hamadani not only mastered Muslim theology but also got an insight into political ethics. And then he started on his mission of bringing people round to his perception of spiritual regeneration, infusing into them a broadminded religious concept and preparing them for a moral behaviour free from prejudices, class distinction and religious fanaticism.

For the next twenty years he was busy in preaching and teaching in Hamadan and Khuttlan (modern Kulab in Tajikistan). It was in the time of the Kashmiri Sultan Qutbuddin (1379-89) that the Sayyid paid a visit to Kashmir for the first time. He was destined to exercise the most direct influence on the society and culture of Kashmir. He was not the first to bring Islam into Kashmir because Islam had already penetrated this part long before the time of Amir Kabir.

However, real credit goes to this saint for transforming Kashmir into a new cultural state, by which the people and the state were intimately linked with the cultural style of the people of Central Asia. The old face of Kashmir completely changed. The Muslims and Hindus alike were directed towards a new way of life that has characterised Kashmir hereafter as a truly Islamic cultural state. By his sufistic teaching he infused a near pattern of Islamc living standard.

By putting his ideas of political ethics in his memorable work *Zakhirat-ul-Muluk* he presented a

further ripened into a brilliant form that was unparalleled in the medieval world.

Amir Timur himself gave the lead by supporting many artists, architects, poets and scholars, by patronising large number of Muslim saints, by building numerous mosques, mausolea and madrassahs, and by creating a spiritual atmosphere for the propagation of Nakashibandi order from Bokhara, Yasawi order from Turkestan, Kubriya order from Khwarizm and many others of the kind in different parts of Asia.

There were other Sufi Saints, Shaikhs and Darweshas who wandered on their own to spread the message of new spiritual revival. Among this last category of men comes Sayyid Ali Hamadani, also known as Amir Kabir, Ali Sani and Shah-i-Hamadan.

The Amir Kabir was a Husaini Sayyid, seventeenth in descent from Hazrat Ali, and was the son of Sayyid Shihabuddin and grand son of Mir Sayyid Mohammad Al-Hasani of Hamadan. After completing his early education at home he became a disciple of Shaikh Sharafudding Mazdaqani, whose influence in his life was greatest. He developed a tolerant attitude of humanistic Islam far above sectarianism and suffused with the message of Sufistic mysticism, deep human love and broad mindedness of spirit.

It is this character of the man that persuaded him to renounce the comfortable princely home at Hamadan and in accordance with the advice of his teacher he chose the life of a wanderer through Muslim countries to make himself familiar with the practical conduct of men. It was a familiarity with the

By: Professor Emeritus
Dr. Ahmad Hasan Dani
Quaid -e-Azam University
Islamabad.

# SAYYID ALI HAMADANI SHAH-I-HAMADAN

Sayyid Ali Hamadani ranks among those Muslim mystic saints of fourteenth century A.D. who devoted their whole life for transforming wartorn Asia from the age of conflict into a new world of spiritual regeneration that remained a source of inspiration for the succeeding generations of men of letters, poets, artists, kings and their ministers. While thirteenth century was the age of great mystic poets, such as Jalaluddin Rumi, and of the brave Shaikh as Najmuddin Kubra, it was an age marked by political upheaval resulting from the conquest of the Mongols, led by Changiz Khan.

Never before Muslim power was so low and there appeared such an uncertain atmosphere for the peaceful promotion of Islamic values. But the descendants of the same Mongols in the fourteenth century A.D were well settled in Central Asia, mingled with the Turkie tribes to give rise to new ethnic formations, and made a bid for a new political order as a settled empire under Amir Timur. The Amir inaugurated a new age that was surcharged with regenerated Islamic trends. Though the empire of the Timurids was short-lived, still the intellectual and spiritual base that was derived from the integration of Turko-Iranian civilisation got strengthened and

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

WINTER 1993
(SL. NO. 32)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent